دستور زبان

فارسی میانه

تألیف

و. س. راستارگویوا

ترجمه

دکتر ولی‌الله شادان



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

۲۹۱

این کتاب تحت شماره ۱۰۹۸ بتاریخ ۲۵ر۹ر۴۷
دردفتر مخصوص کتابخانه ملی به ثبت رسیده است

به فرمان

شاهنشاه آریامهر

بنیاد فرهنگ ایران

ریاست افتخاری

علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران

نیابت ریاست

والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی

DATE LABEL

یکی از برنامه های بنیاد فرهنگ ایران تدوین یک فرهنگ کامل «پهلوی - فارسی» است . برای این منظور نخست هر متن پهلوی که واژه های آن استخراج و مرتب نشده است جداگانه مورد بررسی قرار می گیرد و واژه نامه ای برای آن متن تدوین و منتشر می شود . واژه نامه های موجود کتابهای پهلوی نیز مورد تجدید نظر قرار می گیرد . از مجموع این واژه نامه ها یک فرهنگ کامل پهلوی تدوین خواهد شد .

در گردآوری هر واژه نامه نکات زیر مراعات گردیده است :

۱. هر واژهٔ پهلوی نخست حرف بحرف نقل می شود ، یعنی در مقابل هر علامت خط پهلوی علامت خط لاتینی که معادل آن قرار داده شده ثبت می شود . پس چگونگی تلفظ حروف ، چنانکه از روی قرائن می توان دریافت نوشته می شود . در قسمت اول شیوه ای که استاد نیبرگ به کار می برد (جز در موارد استثنائی) اتخاذ گردیده است در ثبت صورت ملفوظ کلمات به متون فارسی میانه و مانوی و فارسی دری توجه شده است .

۲- برای هر واژه شمارهٔ فصل (یا صفحه) و بندی (یا سطری) که آن واژه در آن آمده بنابر چاپ یا چاپهایی که مورد استفاده قرار گرفته ذکر می شود .

۳- اگر واژه ای به فارسی رسیده باشد ، عین آن ذکر می شود . در مورد واژه هائی که قابل توجه خاص است برابر آنها در زبانهای قدیم ایرانی یا لهجه های ایرانی ذکر می گردد .

۴- متونی که روایت پازند نیز دارند ، در برابر هر لغت پهلوی آنها صورت پازند نیز ذکر می شود .

۵- برای واژه های آرامی (هزوارشها) نخست نقل صورت خط آنها در آرامی و سپس برابر ایرانی آنها به صورت ملفوظ ذکر می گردد .

۶- صورتهای مختلف صرفی افعال در زیر مصدر آنها قید می شود .

۷- ترتیب الفبائی واژه ها بر اساس الفبای فارسی است .

۸- فهرستهائی از لغات فارسی که در متن واژه نامه آمده است و فهرست لغات گویش های دیگر ایرانی در آخر کتاب خواهد آمد .

دکتر پرویز ناتل خانلری
دبیر کل بنیاد فرهنگ ایران

DATE LABEL

واژه‌نامه‌های پهلوی «۵»

دستور زبان

فارسی میانه

تألیف

و. س. راستارگویوا

ترجمهٔ

دکتر ولی‌الله شادان



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

«۴۱»

بامساعدت مالی سازمان برنامه

۱۰۰۰ نسخه در مهر ماه ۱۳۴۷ در چاپخانهٔ محمد علی علمی
چاپ شد

فهرست مطالب

مقدمهٔ مترجم

بین تألیفات متعددی که مستشرقین دربارهٔ زبان های ایرانی منتشر نموده‌اند متأسفانه تعداد کمی راجع به زبان فارسی میانه دیده می‌شود.

با در نظر گرفتن اهمیت زیاد زبان فارسی میانه و بخصوص دستوراین زبان که پایه و اساس فارسی جدید می‌باشد شناختن وترجمهٔ آن کتب برای فارسی‌زبانها حائز اهمیت است.

تاکنون تا آن جائیکه نگارندهٔ این سطور اطلاع دارد بیش از سه کتاب بطور کامل دربارهٔ دستور زبان فارسی میانه منتشر نشده است.

اولی دستور زبان فارسی میانه تألیف زالمان مستشرق روسی به زبان آلمانی است که به انگلیسی هم ترجمه شده است.

دومی به‌نام دستور زبان پهلوی تألیف بلوشه Blochet مستشرق فرانسوی که درسال ۱۹۰۸ به‌زبان فرانسه در پاریس منتشر شده بود.

سومی که ترجمهٔ آن در دست می‌باشد درسال ۱۹۶۶ جزو سری کتب زبان‌های ملل آسیائی و افریقائی توسط آکادمی علوم شوروی منتشر شد.

بین این چند کتاب دربارهٔ دستور زبان فارسی میانه، کتاب بلوشه از سایرین مختصرتر و ابتدائی‌تر می‌باشد و تنها مزیت آن بحث مفصلی است که مؤلف دربارهٔ هزوارشها نموده است.

کتاب در دست با وجود فقدان هزوارشها به مراتب از سایرین جامع‌تر و عالمانه‌تر می‌باشد درنتیجه انتخاب براین کتاب شد ونحوهٔ ترجمه بر آن بود که کلیهٔ مطالب بدون کوچکترین سقط وسقم و بدون آنکه تحت‌اللفظی گردد انجام شود .

اصطلاحات زبان‌شناسی که در مقدمهٔ مؤلف یادآوری می‌شود به‌سیاق اصطلاحات تدوینی بنیاد فرهنگ ایران و مؤسسهٔ زبان شناسی است و اکثر اصطلاحات دستوری همان لغات متداول می‌باشد و در مواردی اصطلاح مبینی برلغت نامأنوس و مبهم ترجیح داده شد .

چون چاپ چنین کتابی که‌جنبهٔ علمی آن مزیت‌بیشتری برتجارت دارد توسط ناشرین انجام پذیر نبود وفقط همت‌عالی دانشمندی که عمر خود را صرف احیاء آثار و ذخائر زبان‌فارسی می‌نماید با مدیریت بنیاد فرهنگ عملی گردید .

در خاتمه از دوستان فاضل و دانشمند خود آقایان دکتر احمد تفضلی و مهرداد بهار که قبول زحمت نموده و متن ترجمه را مطالعه و راهنمائی‌های ذیقیمتی نموده‌اند و نیز از استاد ارجمند آقای دکتر محمدجواد مشکور که همواره‌مشوق اینجانب‌بوده صمیمانه‌سپاسگزارم.

تهران ۲ بهمن ۱۳۴۶

بنیاد فرهنگ ایران

ریاست افتخاری

علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران

نیابت ریاست

والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی

DATE LABEL

یکی از برنامه های بنیاد فرهنگ ایران تدوین یک فرهنگ کامل «پهلوی - فارسی» است . برای این منظور نخست هر متن پهلوی که واژه های آن استخراج و مرتب نشده است جداگانه مورد بررسی قرار می گیرد و واژه نامه ای برای آن متن تدوین و منتشر می شود . واژه نامه های موجود کتابهای پهلوی نیز مورد تجدید نظر قرار می گیرد . از مجموع این واژه نامه ها یک فرهنگ کامل پهلوی تدوین خواهد شد .

در گرد آوری هر واژه نامه نکات زیر مراعات گردیده است :

۱- هر واژهٔ پهلوی نخست حرف بحرف نقل می شود ، یعنی در مقابل هر علامت خط پهلوی علامت خط لاتینی که معادل آن قرار داده شده ثبت می شود . سپس چگونگی تلفظ حروف ، چنانکه از روی قرائن می توان دریافت نوشته می شود . در قسمت اول شیوه ای که استاد نیبرگ به کار می برد (جز در موارد استثنائی) اتخاذ گردیده است در ثبت صورت ملفوظ کلمات به متون فارسی میانه و مانوی و فارسی دری توجه شده است .

۲- برای هر واژه شماره فصل (یا صفحه) و بندی (یا سطری) که آن واژه در آن آمده بنابر چاپ یا چاپهایی که مورد استفاده قرار گرفته ذکر می شود .

۳- اگر واژه ای به فارسی رسیده باشد ، عین آن ذکر می شود . در مورد واژه هائی که قابل توجه خاص است برابر آنها در زبانهای قدیم ایرانی یا لهجه های ایرانی ذکر می گردد .

۴- متونی که روایت پازند نیز دارند . در برابر هر لغت پهلوی آنها صورت پازند نیز ذکر می شود .

۵- برای واژه های آرامی (هزوارشها) نخست نقل صورت خط آنها در آرامی و سپس برابر ایرانی آنها به صورت ملفوظ ذکر می گردد .

۶- صورتهای مختلف صرفی افعال در زیر مصدر آنها قید می شود .

۷- ترتیب الفبائی واژه ها بر اساس الفبای فارسی است .

۸- فهرستهائی از لغات فارسی که در متن واژه نامه آمده است و فهرست لغات گویش های دیگر ایرانی در آخر کتاب خواهد آمد .

دکتر پرویز ناتل خانلری
دبیر کل بنیاد فرهنگ ایران

دانره نامه های پهلوی «۵»

دستور زبان
فارسی میانه

تألیف

و. س. راستارگویوا

ترجمهٔ

دکتر ولی الله شادان



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
«۴۱»

با مساعدت مالی سازمان برنامه

۱۰۰۰ نسخه در مهر ماه ۱۳۴۷ در چاپخانهٔ محمد علی علمی
چاپ شد

فهرست مطالب

مقدمهٔ مترجم

بین تألیفات متعددی که مستشرقین دربارهٔ زبان های ایرانی منتشر نموده‌اند متأسفانه تعداد کمی راجع به زبان فارسی میانه دیده می‌شود .

با در نظر گرفتن اهمیت زیاد زبان فارسی میانه و بخصوص دستور این زبان که پایه و اساس فارسی جدید می‌باشد شناختن و ترجمهٔ آن کتب برای فارسی‌زبانها حائز اهمیت است .

تاکنون تا آن جائیکه نگارندهٔ این سطور اطلاع دارد بیش از سه کتاب بطور کامل دربارهٔ دستور زبان فارسی میانه منتشر نشده است.

اولی دستور زبان فارسی میانه تألیف زالمان مستشرق روسی به زبان آلمانی است که به انگلیسی هم ترجمه شده است .

دومی به‌نام دستور زبان پهلوی تألیف بلوشه Blochet مستشرق فرانسوی که درسال ۱۹۰۸ به‌زبان فرانسه در پاریس منتشر شده بود.

سومی که ترجمهٔ آن در دست می‌باشد درسال ۱۹۶۶ جزو سری کتب زبان‌های ملل آسیائی و افریقائی توسط آکادمی علوم شوروی منتشر شد .

بین این چند کتاب دربارهٔ دستور زبان فارسی میانه ، کتاب بلوشه از سایرین مختصرتر و ابتدائی‌تر می‌باشد و تنها مزیت آن بحث مفصلی است که مؤلف دربارهٔ هزوارشها نموده است .

کتاب در دست با وجود فقدان هزوارشها به مراتب از سایرین جامع‌تر و عالمانه‌تر می‌باشد درنتیجه انتخاب بر این کتاب شد ونحوهٔ ترجمه بر آن بود که کلیهٔ مطالب بدون کوچکترین سقط وسقم و بدون آنکه تحت‌اللفظی گردد انجام شود.

اصطلاحات زبان‌شناسی که در مقدمهٔ مؤلف یادآوری می‌شود به‌سیاق اصطلاحات تدوینی بنیاد فرهنگ ایران و مؤسسهٔ زبان شناسی است و اکثر اصطلاحات دستوری همان لغات متداول می‌باشد و در مواردی اصطلاح مبینی برلغت نامأنوس و مبهم ترجیح داده شد.

چون چاپ چنین کتابی که‌جنبهٔ علمی آن مزیت‌بیشتری برتجارت دارد توسط ناشرین انجام پذیر نبود وفقط همت‌عالی دانشمندی که عمر خود را صرف احیاء‌آثار و ذخائر زبان‌فارسی می‌نماید با مدیریت بنیاد فرهنگ عملی گردید.

در خاتمه از دوستان فاضل و دانشمند خود آقایان دکتر احمد تفضلی و مهرداد بهار که قبول زحمت نموده و متن ترجمه را مطالعه و راهنمائی‌های ذیقیمتی نموده‌اند و نیز از استاد ارجمند آقای دکتر محمدجواد مشکور که همواره‌مشوق‌اینجانب‌بوده صمیمانه‌سپاسگزارم.

تهران ۲ بهمن ۱۳۴۶

مقدمه

زبان پارسی میانه

(کلیات)

زبان پارسی میانه (پهلوی) نام زبان ادبی و دیوانی ایران در دورهٔ ساسانیان (۲۲۴ - ۶۵۱ میلادی) است بنیاد این زبان لهجهٔ استخری است که مهد ومیهن دودمان ساسانیان بوده‌است در دورهٔ سلطنت ساسانیان بود که زبان پارسی میانه توسعهٔ فراوانی یافت ، اما نباید از نظردور داشت که وجود زبان پهلوی فقط محدود به‌دورهٔ ساسانیان نبوده بلکه حدود رواج آن تقریباً از قرن چهارم قبل از میلاد تا قرن هفتم میلادی (درحدود هزارسال) بوده است. پس از قرن هفتم میلادی گرچه این زبان از رسمیت افتاد ولی مدت چند قرن دیگر بخصوص برای زردشتیان مورد استفادهٔ کتابت بود .

زبان فارسی میانه جزء گروه ایرانی زبانهای هند و اروپائی است و تاریخ تحول زبانهای ایرانی را معمولا به سه دوره تقسیم می‌کنند: باستانی - میانه - جدید و فارسی میانه جزو دورهٔ میانه محسوب می‌شود .

اکثر ایران شناسان معتقدندکه این زبان جزءگروه میانه تمام دورهٔ تحول زبان فارسی است (مرحلهٔ باستانی : فارسی باستانی ، مرحلهٔ نوین ، فارسی جدید) و اصطلاح زبان پارسی میانه از آن جهت می‌باشد.

نام دیگر این زبان پهلوی است Pahlavi < Pahlavik که صفت نسبی Pahlav < parθava (پارت - پارتی) می‌باشد و در بدو امر نام نوعی کتابت برای کتیبه نگاری در ابتدای دورهٔ ساسانی بوده است[1] و با مرور زمان نام این کتابت به زبان و ادبیات نیز اطلاق گردید و زبان و ادبیات پهلوی از آنرو چنین نامیده شد .

این نام گرچه بین مستشرقین زبانشناسی شیوع کاملی دارد اساساً اشتباه می‌باشد زیرا که زبان پهلوی هیچگاه زبان پارتها نبوده بلکه زبان فارسی میانه و زبان پارتها (پارتی میانه) دو زبان نزدیک به‌هم از دورهٔ میانه هستند که اولی جزو گروه جنوب غربی و دومی جزو گروه شمال غربی زبانهای ایرانی بوده است .

آثار زبان پارسی میانه

تا این دوره دو نوع آثار به‌زبان فارسی میانه به دست آمده است :

یکی آثار به‌خط پهلوی و دومی آثاری که به خطوط دیگر می‌باشند .

دستهٔ اول عبارتند از کتیبه‌ها - سنگ قبر - سکه - مهر - ظروف مختلف و مقدار کثیری از ادبیات دینی و غیر دینی زردشتی که بر پاپیروس و الواح و سفال نوشته شده بود .

قدیمی‌ترین کتیبه‌های فارسی میانه متعلق به‌اردشیر اول (۲۴۱ ـ ۲۲۴م) شاپور اول (۲۷۲-۲۴۱) ونرسه (۳۰۳-۲۹۳م) است ومفصلترین آنها کتیبه‌های شاپور اول که یکی درنقش رستم و دیگری درحاجی‌آباد و کتیبهٔ نرسه در پایکولی زاگرس واقع در سلیمانیهٔ کردستان است .

---

۱ - رجوع به‌کتاب ادانسکی : مقدمه بر زبانشناسی ایرانی مسکو ۱۹۶۰

کتیبه‌های دیگر در نقش رجب و طاق بستان است. قدیمی‌ترین کتیبه‌های اردشیر وشاپور اول به سه زبان می باشد - پارسی میانه - پارتی - یونانی (ترجمهٔ یونانی اغلب دقیق نمی باشد. تنها کتیبهٔ حاجی آباد به دو زبان می‌باشد و گویا هدف آن بود که به ۶ زبان نوشته شود، زیرا در غاری که این کتیبه وجود دارد شش صفحهٔ عمودی بر سنگ تراشیده شده است و فقط دو عدد آن شامل کتیبه است که اولی به فارسی میانه و دومی به پارتی می‌باشد.

کتیبه‌های نرسه فقط به‌دو زبان یکی فارسی میانه و دیگری به پارتی است.

کتیبه‌های جدیدتر همه فقط به‌زبان فارسی میانه می‌باشد.

کتیبه های دیگر عبارتند از کردیر Kartir (قرن چهارم میلادی) در سر مشهد و نقش رستم و کتیبهٔ وزیر بزرگ مهر نرسه در حوالی فیروزآباد (قرن پنجم میلادی) بجز کتیبه‌های ذکر شده مقدار زیادی سنگ قبر به‌خط فارسی میانه (قرن هفتم م) در ناحیهٔ نقش اسماعیل (نزدیکی نقش رستم) و گرم‌آباد فارس بجای مانده است.

بسیاری از امرای نواحی شمال ایران تا قرن نهم میلادی سنگ قبر با نوشتهٔ فارسی میانه از خود بجای گذاشته‌اند (در مغرب استرآباد و سوادکوه وغیره)...

قدیمی‌ترین سکه به خط فارسی میانه که به دست ما رسیده است متعلق به قرن دوم قبل از میلاد است. گرچه متن آن بسیار مختصر می‌باشد ولی تنها نمونهٔ خوبی از پارسی میانهٔ قبل از دورهٔ ساسانیان است.

نه تنها از نظر زبان شناسی بلکه از لحاظ تاریخی قرائت اسماء

والقابی که بر روی مهرها و بعضی از ظروف حك شده است اهمیت زیادی دارد .

اغلب آنها به خط شکسته و متعلق به دورهٔ قرن ششم میلادی است قدیمترین نسخهٔ پهلوی که در دست است کتاب مزامیر عیسوی به خط فارسی میانه (ترجمه از سریانی) متعلق به قرن ۷ میلادی[۲] در بولایك واقع در شمال تورفان کشف شده بود .

نسخهٔ دیگر از لحاظ قدمت جزواتی از Pahlavī – Frahang (فرهنگ هزوارش پهلوی) است که تاریخ کتابت آن متأسفانه بطور دقیق تعیین نگردیده است[۳] که آن نیز در تورفان کشف شد .

شیوع و رواج آثار ادبی زردشتی به زبان فارسی میانه ازدورهٔ ساسانیان شروع می‌شود و حتی پس از انقراض ساسانیان نیز ادامه داشته است .

تاکنون مقادیری از ادبیات زردشتی به دست ما رسیده است که بیشتر آنها کتب دینی از قبیل بندهش که حاوی عقاید زردشتی دربارهٔ خلقت عالم می‌باشد داستان مینوی خرد و پندنامهٔ زردشت و اردویرافنامه و دینکرد و غیره می‌باشند . جزو آثار غیر دینی باید کارنامهٔ اردشیر بابکان را که مهمترین آنهاست نام برد .

بهترین نمونهٔ کتابت روزانه با خط شکسته (کستج ـ گشته) آثاری است که بر دیوار کنیسیه شهر دورا اروپوس (متعلق به قرن سوم میلادی) بجای مانده و بجز این آثار دو تکه پوست نیز در دست است که‌اولی قسمتی از نامه‌ای است و دومی متنی است که تا کنون نا خوانا

---

۲ ـ کتابت نسخه به قرن ششم نزدیکتر است .

۳ ـ حوالی قرون ۹ ـ ۱۰ میلادی

مانده است .

همچنین از تعداد چند برگ پاپیروس مصری مورخ ۶۱۹ م .
مکشوف در مصر و لوحه‌هائی که در ایران (حوالی ری) پیدا شده است و ظاهراً مربوط به اوائل دورهٔ اسلامی می‌باشد باید نام برد .

دستهٔ دوم : آثاری است که به خط غیر پهلوی نوشته شده است و آنها عبارتند از متون مانوی به خط مانوی و سغدی و ترکی رونی .
متون مانوی که در تورفان کشف شده است اغلب به الفبای مانوی نوشته شده که آن تحریفی است از خط آرامی که خود از الفبای پالمیری اقتباس شده بود .

مانی بین سالهای (۲۷۴-۲۱۶ م) آثار خود را به زبان فارسی میانه و به‌خط‌مانوی ثبت نموده بود که پس از وی نیز این امر ادامه می‌یافت کلیهٔ متون مانوی که به دست ما رسیده است ادبیات دینی است و شامل شرح اصول دینی و اوراد و سرودهای دینی مانوی است . دین مانوی نه تنها در مغرب ایران بلکه در مشرق ایران و در ترکستان کنونی بین سغدیان شیوع داشت .

در ناحیهٔ شرق فرائض دینی و ادعیهٔ مردم به زبان فارسی میانه انجام می‌شد که برای اهالی بومی غیر مفهوم بود و ناسخان برای راحتی کار متن اوراد را به الفبای محلی خود که سغدی بود می‌نوشتند درنتیجه زبان پهلوی به مقدار زیادی با الفبای سغدی به ثبت رسیده بود که اکنون در دسترس است .

ترکان مانوی نیز برای کتابت اوراد از الفبای ترکی رونی استفاده می‌کردند . بجز آثار کتبی که ذکر شد نفوذ و تداخل لغات فارسی میانه در زبانهای ملل مجاور یعنی ارمنی و سریانی و یونانی وسیلهٔ

خوبی بـرای شناختن تلفظ لغات فارسی میانه و مطالعهٔ سیر تحول آنها بشمار می‌رود.

تاریخچهٔ مطالعهٔ زبان فارسی میانه

از نیمهٔ دوم قرن هیجدهم خاور شناسان به وجود زبان پهلوی پی بردند واساس مطالعهٔ آنها برقرائت وکتابت این زبان توسط موبدان زردشتی مقیم هند بود. خاورشناس فرانسوی آنکتیل دوپرون در مدت اقامت خود در هند بین سالهای ۱۷۶۲-۱۷۵۵ به یاری موبدان زردشتی موفق به ترجمهٔ اوستا و کتب دیگر گردید. وی در مراجعت به پاریس مقداری از نسخ خطی بـه زبانهای شرقی را با خـود آورد و در سال ۱۷۷۱ ترجمهٔ اوستا[۴] و بندهش[۵] را به چاپ رسانید در بین نسخ خطی کـه وی بـه پاریس آورده بـود رونوشت نسخه‌های فـرهنگ اویم و فرهنگ پهلوی وجود داشت و درنتیجه تشخیص خط و مطالعهٔ آن برای دیگران میسر گردید.

رونوشتی کـه Niebuhr از کتیبهٔ سه زبانی دورهٔ ساسانیان منتشر نموده‌بود[۶] وسیلهٔ دیگری برای مطالعهٔ فارسی میانه در آن دوره فراهم‌آورد. به استناد ترجمهٔ یونانی آن سیلوستر دوساسی موفق گردید کـه نام و القاب پادشاهان ساسانی را با تلفظ صحیح تشخیص و بعداً قرائت کند[۷].

همهٔ این تتبعات باعث گردید که قرائت و فهم متون پهلوی و زبان فارسی میانه تا انـدازه‌ای میسر گـردد و Sir . w . Ouseley

---

4 - Zend - Avesta, Ouvrage de Zoroastre traduit en français sur l'origine Zend, Paris 1771.

۵ - ایضاً

6 - Niebuhr, Reise beschreibung vor Arabien, Kopenhagen 1778

7 - Silvestre de Sacy, Mémoires sur diverses antiquités de la Perse, Paris 1793.

O Tychsen و در نتیجهٔ مطالعات سیلوستر دوساسی توانستند سکه‌های به خط پهلوی را ترجمه نمایند.

مرحلهٔ دیگر مطالعات فارسی میانه مدیون تحقیقات. M . J Muller می‌باشدکه موفق به قرائت نسخه‌های آنکتیل دوپرون گردید.

در این زمان مطالعهٔ کتیبه‌های ساسانی توسط مستشرقین مانند: Fr . Muller . E . West , M . Haug [8] نلدکه وآندراس به عمل آمد [9].

چاپ نسخه‌های فارسی میانه در اواسط قرن نوزدهم شروع گردید. N . L . Westergard در سال ۱۸۵۱ کتاب بندهش را با ضمیمهٔ کتیبهٔ حاجی‌آباد چاپ کرد [10] اوستا با تفسیرآن به فارسی میانه در سالهای ۵۴ ـ ۱۸۵۲ کپنهاك توسط وستر گارد و درسالهای ۵۸ ـ ۱۸۵۲ در وین توسط شپیگل به چاپ رسید [11]

تعدادی دیگر از متون فارسی میانه توسط هاگ ووست [12] و

8 - M. Haug. An introductory essay on the Pahlavi language, Bombay, London 1870.
E. West.-JRAS, 1869, p. 357
Fr. Muller,-WZKM, Vl, 1892. S. 71
9 - Andreas, Persepolis, Berlin, 1882.
10 - N. L. Westergaard, Bundahisn, Havniae, 1851
چاپ این کتاب توسط یوستی در ۱۸۶۸ انجام شد و بعداً توسط انکلساریا در سال ۱۹۰۸ و West ۱۸۸۰ انجام شد.
11 - N. L. Westergaard, Zendavesta, Kopenhagen, 1852-1854.
12 - E. W. West, M. Haug, Glossary and index of the Pahlavi text of the book of Ardā Viraf, the tale of Gosht i Fryano, the Hadokht Nask, Bombay, 1874; E. W. West, The book of Mainyo i Khard, Stuttgart; 1871 E. W. West, šikand-Gumanik Vigār in Pahlavi text, Sacred books of the East, Oxford,1885.

جاماسب آسا[۱۳] و سنجانا[۱۴] و آنتیا[۱۵] به چاپ رسید.

با وجود چاپ‌های متعدد و مطالعات زیادی که در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم شده بود[۱۶] مجهولات واشتباهات فراوانی دربارهٔ فارسی میانه وجودداشت. هاگ[۱۷] معتقد بود که متن کتیبهٔ حاجی آباد ترکیبی است از دولهجهٔ مختلف پهلوی زیرا بعضی از اجزاء اصلی هردو زبان (ضمیر- افعال معین و غیره) اغلب به صورت ایدیوگرام هستند و آنها تلفظ و ترکیب آرامی دارند. وی نتیجه گرفت که زبان پهلوی در اصل آرامی

---

13 - Hoshangji Jamaspji Asa, An Old Zand-Pahlavi Glossary. Revised with notes and introduction by Martin Haug, Bombay-London, 1867. (چاپ‌دوم توسط : Hans Reichelt, Der Frahang i oīm. t. I, Wien, 1900); Hoshangji Jamspji Asa, An Old Pahlavi-Pazand Glossary. Revised and enlarged with an introductory essay on the Pahlavi language, by Martin Haug, Bombay 1870; Hoshangji Jamaspji Asa, The Book of Arda Viraf, revised... by Martin Haug, assisted by E. W. West, Bombay, 1872; Kaikhusru Dastur Jamaspji Jamasp Asa, Arda Viraf Nameh. The original Pahlavi text With an introduction, notes, gujarati translation, and Persian version of Zartosht Behram in Verse, Bombay, 1902; Hoshang Jamaspji Jamasp-Asânâ and E. W. West, Shikand-Gûmânîk Vijâr. The Pazand-Sanskrīt text together with a fragment of the Pahlavi, Bombay, 1897.

14 - Dastur peshotan Sanjana, The Dînkard, Bd I-XIX, Bombay, 1874-1928 (Dhanjishah Meherjibhai Madan, The Complete of the pahlavi Dînkard, pt I (books III-V), Bombay, 1911; pt II (books VI-IX), Bombay, 1911); Darab Peshotan Sanjana, The kârnâme i Artakhšir i Pâpakân, Bombay, 1896.

15 - Edalji kersâspji Antiâ, Kârnâmak i Artakhshîr i pâpakân, Bombay, 1896.

16 - Jehangir C. Tavadia, Die Mittelpersische Sprache und Literatur der Zarathustrier, Leipzig, 1956.

17 - M. Haug, Über die Pehlevi-Sprache und den Bundahešn,-GGA, Göttingen, 1854.

بوده و عنصرهای ایرانی در آن قرضی است .

نلدکه اشتباه بزرگ Haug را اصلاح نموده و ثابت نمود که پهلوی یکی از زبانهای ایرانی است و تلفظ اصلی آن بواسطهٔ مرور زمان و نبودن الفبای صوتی دقیق بطور کامل نامعلوم می‌باشد[۱۸] دارمستتر نیز در ایرانی بودن زبان پهلوی با وی هم عقیده بود[۱۹] .

در حوالی سالهای ۱۸۸۰ Hubschmann لغات ایرانی که وارد زبانهای ارمنی و یونانی و سریانی[۲۰] شده بود استخراج نموده و به استناد این مطالعه C . Salemann توانست دو دورهٔ مختلف در زبان فارسی میانه پیدا کند : اولی دورهٔ اشکانی قدیم است که برخی از لغات این زبان وارد زبان ارمنی شده بود و دومی دورهٔ جدیدتر یعنی فارسی میانهٔ ساسانی که مقداری از آن وارد زبانهای یونانی و سریانی گردید .

زالمان به کمک پازند توانست تلفظ فارسی میانهٔ دورهٔ ساسانی را پیدا کند و در رسالهٔ کوچکی با تلفظ آن دوره آوانویسی نمود[۲۱] .

بدین طریق تلفظ فارسی میانه وارد مرحلهٔ علمی شد و عقیده بر آن بود که آن حد وسط بین فارسی باستان و جدید می‌باشد .

---

18 _ CM. Th. Nöldeke, Geschichte des Artachsîr i pâpakân aus dem Pehlevi ubersetzt, mit Erlaüterungen. Beiträge zur kunde der indogermanischen Sprachen, Bd IV, Leipzig, 1878, S. 33; Th. Nöldeke, Aufsätze zur persischen Geschichte, Leipzig, 1887.

19 _ Y. Darmsteter, Études iraniennes, vol. I, Paris, 1883.

20 _ H. Hubschmann, Armenica, I, II, III, _ ZDMG, XXXV, XXXVI, 1881, 1882.

21 _ C. Salemann, Mittelpersische Studien—"Bulletin de l'Acedémie St. Pétersbourg, XXXI, 1887, P. 417 sq.," Mélanges Asiatiques, IX, P. 207 sq.—

از این عقیده حتی مهمترین مستشرقین مانند بارتولمه و زالمان و هرن و هوبشمان و میه و فریمان طرفداری می‌نمودند[۲۲] به استناد متون فارسی میانه و اینکه این زبان بعنوان حد واسط در تحول تاریخی زبانهای ایرانی است و کتب ریشه شناسی زبان توسط هرن[۲۳] و آواشناسی تاریخی زبان فارسی میانه توسط هوبشمان[۲۴] و کتاب مفصل فقه اللغه ایرانی تألیف گردید[۲۵].

زالمان کتاب دستور زبان فارسی میانه را به استناد متون پهلوی تدوین کرد[۲۶] نتیجهٔ این مطالعات سبب شد که رایخلت و فریمان و یونکر متون فارسی میانه را بر اساس تحلیل زبان شناسی چاپ انتقادی کنند.[۲۷]

مطالعهٔ بسیار جامع وسودمند کتیبه‌های دورهٔ ساسانی را باید مدیون هرتسفلد بود وی در کتاب پایکولی کتیبه‌هائی را که قبلاً مطالعه شده بود به ضمیمه کتیبهٔ پایکولی که درطی مسافرت خود در ایران پیدا

22 - CM. : GIPh; A. Meillet, Grammaire du vieuxperse, Deuxième édition entièrement corrigée et augmenté par E. Benveniste, Paris, 1931; A. A. Freyman, Srednepersidski Yazek i evo mesto sredi Iranskix Yazekov,—"Vostotchnee Zapiski", T. I, L., 1927.

23 - P. Horn, Grundriss der neupersische Etymologie, Strassburg, 1893.

24 - H. Hübschmann, Persische studien, T. II, Neupersische Lautlehre Strassburg, 1895.

25 - "Grundriss der iranischen Philologie", herausgegeben von w. Geiger und Ernst Kuhn, Bd I, II, Abt 1,2, Strassburg, 1895-1901.

26 - C. Salemann, Mittelpersisch,—GIPI., Bd. I, Abt. l, ss. 249-332.

27 - CM. : II. Reichelt, der Frahang i oim,—WZKM, XIV, 1900; A. Freiman, Pand-nāmah i Zaratust,—WZKM, XX, 1909; I. Y. Junker, The Frahang i Pahlavik, Heidelberg, 1912; J. M. Unvala, King Hisrav and his boy, Paris, 1920.

نموده بود با ترجمهٔ دقیق و فرهنگ کلیهٔ لغات منتشر کرد[۲۸] ومهرهائی که به خط پهلوی بود در دسترس داشت ضمیمهٔ آن کتاب کرد[۲۹] و خصوصیات زبان پهلوی کتیبه‌ها را هرتسفلد در کتاب Essay on Pahlavi تشریح کرد[۳۰].

در سالهای اخیر Henning[۳۱] نیز کتابی دربارهٔ کتیبه‌های فارسی‌میانه منتشر کرده . مطالعهٔ سکه‌های پهلوی که پیشرفت بزرگی برای تدوین دیرین نویسی Paleographie و تحول تاریخی زبان می‌باشد مدیون مستشرقین مانند : Henning , Olshausen , Haug[۳۲] است .

آندراس نفوذ و تدخیل لغات فارسی میانه درمتون آرامی و پاپیروسهای مکشوف در فیلیه (الفانتین) را ثابت نموده و معلوم گردانیدکه آن دسته لغات جزو قدیم‌ترین لغات فارسی میانه می‌باشند . از نشریات دیگر آندراس چاپ کتاب مزامیر مکشوفه در تورفان می‌باشد که با همکاری بار انجام شد[۳۳]

قرائت و ترجمهٔ متن فارسی میانه پاپیروسها که بسیار مشکل و

28 - E. Herzfeld, Paikuli. Monument and inscription of the early history of Sasanian Empire, Berlin, vol. I-II, 1924.

29 - Sobranie gemm CM. V KN. : King, Handbook of engraved gems, 1885.

30 - CM. E. Herzfeld, Paikuli, I, SS. 52-73.

31 - CM. "Corpus inscriptionum iranicum", pt 3, "Pahlavi Inscription Plates", Partfolio I: "Plantes I-XXIV. The Inscriptions of Sar-Mashad, Ed. by W. B. Henning, London, 1955.

32 - CM. Olshausen, Die Fehlevi-Legenden auf den Münzen der letzten Sasaniden, Kopenhagen, 1843.

33 - CM. SPAW, N l, 1933.

ناخواناست توسط هانس[۳۴] بطور مطلوبی منتشر شده بود. در اوائل قرن بیستم در تورفان نوشته‌های زیادی کشف گردید که متن آنها به خط مانوی و به سه زبان مختلف ایرانی است. برای اولین بار مولر در سال ۱۹۰۴ مقداری از آنها را منتشر کرده[۳۵] و براین عقیده بودکه به زبان فارسی میانه می‌باشد. در مورد تعداد دیگری از متون‌که با متن فارسی میانه مخلوط بود عقیدهٔ آندراس براین شدکه به زبان پارتی می‌باشد[۳۶] و میه نیز از عقیدهٔ او جانبداری کرد[۳۷].

مان شاگرد آندراس با ذکر شش دلیل اختلاف زبانهای فارسی میانه و پارتی را ثابت کرد[۳۸] زالمان به پیروی از مان مقداری از نسخه‌های تورفان را که به‌فارسی میانه وپارتی بود تجزیه وتحلیل کرد[۳۹].

مرحلهٔ کاملتر تشریح تفاوت دو زبان فارسی میانه و پارتی را تدسکو[۴۰] و لنز[۴۱] انجام داده‌اند و سیستم افعال فارسی میانهٔ متون مانوی را هنینگ[۴۲] و فهرست لغات مورد بحث وی را گیلن[۴۳] منتشر کرده‌اند.

انتشارمتون‌مانوی‌پارسی‌میانه‌بدون‌هزوارش وتحریف ناسخان کمک

---

34 - CM. JA, N 1953.
35 - CM. : SPAW, N IX, 1904, SS. 348 ff.
36 - CM. A. Christensen, De store Haandskrift fund ved Turfan.– "Berlinske Tidende", II; juli, 1905.
37 - CM. MSL, N XVII, 1911–1912, pp. 242 sq.
38 - CM. O. Mann, Die Tâjik–Mundarten der Provinz Fars, Berlin, 1909
39 - C. Salemann, Manichaeische Studien, 1908; C. Salemann, Manichaica, III "Izv, Imp, AN", 1912.
40 - P. Tedesco, Dialektologie der west–iranischen Turfantexte,–MO, XV, 1921.
41 – ZII, IV, 1926, SS, 251 ff.
42 – W. Henning, Das Verbum des Mittelpersischen der Turfanfragmente,–ZII, Bd 9, H. 2, Leipzig, 1933.
43 – A. Guilain, Wortindex-, "Museon", No L, 1937. PP. 367-395.

بزرگی به‌کشف آواشناسی زبان فارسی میانه دورهٔ مانی (۲۱۶-۲۷۴ م) نمود . برای روشن کردن سیر تحول تاریخی زبان فارسی میانه باید توجه به مطالعهٔ تاثیر آن در زبانهای ملل مجاور کرد .

تأثیروتدخیل‌لغات‌فارسی‌میانه درارمنی‌چنانکه قبلاگفته‌شدتوسط هوبشمان[۴۴] و در یونانی و سریانی توسط لاگارد[۴۵] و درآرامی تلمودی توسط تلگدی[۴۶] و در عربی توسط فرانکل[۴۷] و صدیقی[۴۸] و ابن‌درّیه[۴۹] و در زبان چینی توسط لانفله[۵۰] مطالعه و منتشر شد . مهمترین و اساسی‌ترین تألیفی که دربارهٔ زبانهای ایرانی دورهٔ میانه و از جمله فارسی میانه بعدازکتاب معروف **Grundriss** انجام شد تالیفات **Henning** می‌باشد[۵۱].

برای آموختن زبان پهلوی منتخبات نیوبرگ که با لغت‌نامه و فهرست است بسیار مفید می‌باشد[۵۲] و از لحاظ تاریخ پهلوی شناسی قبل از سال ۱۹۲۷ اثر ریخلت را باید نامبرد[۵۳].

---

44 - H. Hübschmann, Armenische Grammatik, t. I, Die persischen und arabischen Lehnwörter im Altamenischen, Leipzig, 1895.

45 - P. de Lagarde, Gesammelte Abhandlungen, Leipzig, 1866. SS. 1-84, 147-242.

46 - S. Telegdi,—JA, l, 1935, pp. 177-256.

47 - S. Frankel, Die aramäischen Fremdwörter in Arabischen, 1886.

48 - A. Siddiqi, Studien über die Persischen Fremdwörter im Klassischen Arabien,

49 - CM. "The Alahabad University Studies, VI, 1930, pp. 669-750.

50 - B. Lanfer, Sino—Iranica, 1919.

51 - W. Henning. Mitteliranisch. Handbuch der Orientalistik. Iranistik, Abt, I, Bd IV; Abschnitt, Linguistik, Leiden-koln, 1958.

52 - H. S. Nyberg, Hilfsbuch des Pehlevi. I. Texte und index der Pehlevi-wörter, Uppsala 1931; Henrik Samuel Nyberg. A Manual of Pahlavi, Part I: Texts, wiesbaden, 1964.

53 - "Grundriss der Indogermanischen Sprach-und Altertumskunde. II. Die Erforschung der Indogermanischen Sprache", Bd 4, H. 2. Berlin—Leipzig, 1927.

در ۲۰-۳۰ سالهٔ اخیر عقیدهٔ مستشرقین بیش از پیش بر این شد که فارسی امروزی مستقیماً از فارسی میانه حاصل نشده‌است وطرفداران اصلی آن ملک‌الشعرا بهار[۵۴] و ا. برتلس[۵۵] می‌باشند.
باید اضافه نمودکه اثبات کامل این نظریه فقط درآینده میسر خواهد شد.

این رساله شامل شرح و توضیح اصول در زمانی (سنکرونیک) زبان فارسی میانه است وقواعد دستوری‌آن مستند برمتون مختلف پهلوی می‌باشد و به‌متون مانوی وکتیبه‌ها اشاره نمی‌شود.
مهمترین کتبی که برای نگارش این رساله استفاده شد عبارتند از:

Salemann . Mittelpersich
Hening : Das Verbum des mittelpersischen der Turfan fragment - Mitteliranische
Nyberg Hilfsbuch des Pehlevi

که مباحث حروف اضافه و ربط وضمایر متصل در آنجابحث شده است.

Freyman : پارسی میانه و مقام آن در زبانهای ایرانی
Reihelt : Iranish

۵۴ - محمد تقی بهار ملک‌الشعرا، سبک شناسی جلد اول، تهران ۱۳۲۲
۵۵ - برتلس، زبان فارسی - دری - تاجیکی، مسکو ۱۹۵۰

مختصات الفبا

آثار کتبی دورهٔ ساسانی با الفبای آرامی تحریف‌شده نوشته‌می‌شد این الفبا شامل ۲۲ حرف بود که در کتیبه‌های اوائل ساسانی از هم کاملا مشخص بوده‌اند ولی به‌مرور زمان چنانکه از روی سکه‌ها معلوم می‌شود در اثر تحریفات الفبا بصورت شکسته و کتابی در آمد و در نتیجه تعدادی ازحروف هم شکل شده‌اند وفقط ۱۵ عدد آنها از هم مشخص می‌باشند.

حروف آرامی که در کتیبه‌ها و کتب پهلوی استعمال می‌شد

	الفباء کتیبه	الفباء کتابت	ترانسکریپسیون
۱	لا	ىد	ā ، a
۲	ـ	ـ	b
۳	د	ة ، د	g
۴	3	ة ، د	d
۵	~	٤	h
۶	2	ا	v
۷	؟	؟	z
۸	؟	ىد	x ، ḥ
۹	٤	ـ	t
۱۰	?	ي ، د	z̄ ، c̄

k	๑	٤	۱۱
γ	ے	ـ	۱۲
r، l	)، ﺁ	١	۱۳
m	6	ﻫ	۱۴
n	۱	ﻛ	۱۵
S	[illegible]	٦	۱۶
aīn، ع	۱	2	۱۷
p، f	ں	4	۱۸
č	۹	ﻛ	۱۹
r، l	۱	2	۲۰
Š	[illegible]	2	۲۱
t	ﻣ	ﻣ	۲۲

حروف ۵-۹ـ ۱۷ فقط درهزوارش(ایدیوگرام) دیده می‌شود.

در الفبای آرامی (مانند عربی) فقط حروف مصمت ومصوت‌های دراز (ī. ē. ū. ō. ā) نوشته می‌شد . حروف مصوت کوتاه (i. u. a.) در کتابت وجود نداشت .

نوشتن حروف (مانند خط عربی) از راست به‌چپ بود فقط در اواخر قرن هشتم م در بعضی از نوشته‌ها از بالا به‌پائین نوشته می‌شد.

چنانکه از جدول الفبا نمایان است بعضی از حروف تلفظ های متعددی داشتند حرف سد درمورد ā و h و x به‌کار می‌رفت .

حرف ا در مورد l, r, n, ō, ū, v به‌کار می‌رفت .

حرف ں در مورد p , f به‌کار می‌رفت .

حرف ک در مورد l , r به کار می‌رفت .

برای تشخیص اصوات d - g - y (ē , ī) علائم خاص (دیاکری تیك) دربالا و زیر حرف استعمال می‌شد مثلا ۮ̂ = d و دو نقطه در بالا ۮ = g و در پائین ٮـ = y, ī, ē ولی در نوشتن این علائم همیشه بکار نمی‌رفت و حـرف (ٮـ) بدون علامت معـرف اصوات d, g, y. ī, ē می‌شد . از خصائص دیگر نگارش پهلوی اتصال حروف به هم می‌باشد که باعث تغییر شکل حروف می‌شود .

نمونهٔ اتصال حروف

د + سد + ا = ٯ٢ — د + ا = ٢

د + سد + د + ا = ٮٮ٢ — د + ٩ = ٯ

ۮ̂ + سد = ۮ̂سد — د + ٦ = ٥

ں + ا یا د + د + ا = ٮ٢ — د + ٩ = ٯ

د + د + ٦ = ٮ٥ — ک + سد + ا = ٮ٢

سد + سد = سد — سد + د = سد یا سو

سد + ـــ = ســ — سد + د + ٩ = سں

سد + د + ـــ = ســـ — سد + ا = ٢

سد + د + ا = ٮ٢ — سد + ٩ = سک

سد + د + ٦ = ٮ٥ — سد + ٩ = سو

خصوصیات املاء

در متون پهلوی دورهٔ ساسانی املاء قدیمی رعایت می‌شد بدین ترتیب کد لغات به تلفظ قدیمی یعنی اشکانی ثبت می‌شدند .

اکنون مسلم گردیدکه حروف مصمت انسدادی بی آوا p, t, k در حالات میان دو مصوت و بعداز حرف مصوت در زبان پهلوی دورهٔ ساسانی تبدیل به سایشی آوائی معادل خود شده بود یعنی β,δ,γ یعنی تلفظ حروف β, δ, γ در متن = p و = t و = k نوشته می‌شد pa δ را بصورت pat می‌نوشتند یا کلمهٔ « شب » šaβ تلفظ می‌شد ولی šap نوشته می شد

مثال دیگر « آبادان » āwāδān تلفظ می‌شد ولی در خط āpātān ثبت می‌شد و یا « آگاه » āγāh تلفظ می‌شد ولی ākās نوشته می‌شد .

حرف č نیز در حالات میان در مصوت بعداز مصوت به رسم قدیم č نوشته می‌شد با وجود اینکه این حرف ǰ و یا ž و در اواخر z تلفظ می‌شد .

مثال دیگر « روز » rōč نوشته می‌شد و rōz یا rōǰ تلفظ می‌شد . až یا az را hač می‌نوشتند .

هزوارش = (ایدیوگرام)

در متون پهلوی کلمات زیادی وجود دارد که درخواندن تلفظ آرامی دارند این امر سبب شد که مدت زمانی مستشرقین بر این خیال باطل باشند که این زبان ممزوجی از پهلوی و آرامی است .

اکنون مسلم شده است کد اجزاء آرامی در زبان پهلوی فقط بعنوان هزوارش (ایدیوگرام) استعمال می‌شد ، یعنی حروف آنها تلفظ

نمی‌شد بلکه شکل و ترکیب آنها معرف یك کلمهٔ پهلوی بود و درقرائت کلمه معادل پهلوی آن را باید تلفظ نمود .

ابن مقفع دراین باره گوید: پارسی زبانان رسم‌الخط مخصوصی داشته‌اند که به آن زوارش‌گویند مثلا اگر مراد نوشتن کلمهٔ «گوشت» باشد آن را به صورت bistra نویسند ولی gōšt تلفظ کنند و یا اگر منظور کلمهٔ « نان » باشد lahma نویسند و نان تلفظ کنند[۵۶] .

به روایت ابن‌مقفع متجاوز از هزارکلمه هزوارش وجود داشت و گفتهٔ وی بی دلیل نیست چون فرهنگی که اکنون در دست است نمونهٔ بارزی است از زیادی هزوارشها . نکتهٔ جالب اینکه در متون مانوی که با نوعی از الفبای آرامی نوشته شده است هزوارش وجود ندارد .

تعداد لغات آرامی بعنوان هزوارش (ایدیوگرام) محدود و مشخص می‌باشد و کاتب به محض شنیدن و یا دیدن ترکیب حروف آرامی حتی بدون دانستن زبان آرامی معادل پهلوی آن را تلفظ می‌نمود مثلاً لغت (yum : «روز» به آرامی) rōč تلفظ می‌شد و (LYLY) šap تلفظ می‌شد .

(۵۶) جملهٔ ابن مقفع که محمدبن اسحق در کتاب الفهرست نقل می کند چنین است: و لهم هجا يقال له زوارش يكتبون بها الحروف موصول و مفصول و هو نحو الف‌كلمه ليفصلوا بها بين المتشابهات مثال ذلك انه من اراد ان يكتب كوشت و هو اللحم بالعربيه كتب بسرا وتقراه كوشت على هذا المثال و اذا اراد ان يكتب نان و هوالخبز بالعربيه كتب لهما و تقراه نان على هذا المثال و على هذا كل شى ارادوا ان يكتبوا الا اشيالا محتاج الى قلبها تكتب على اللفظ (مترجم)

استعمال هزوارش در کتابت اجباری نبود و کاتب می‌توانست تلفظ پهلوی آن را به کار برد مثلاً کلمهٔ پسر pus هزوارش آن [Pahlavi] است و پهلوی آن [Pahlavi] نوشته می‌شد .

استعمال هزوارش فقط برای خود کلمه و یا ریشهٔ آن بود و سایر حروف الحاقی چه پساوند و یا پیشاوند به تلفظ پهلوی نوشته و به آنها ملحق می‌شد (به آنها تکملهٔ صوتی گفته می‌شود) مثلاً در کلمهٔ kartan [Pahlavi] (کردن) ریشهٔ کلمه به صورت هزوارش [Pahlavi] نشان داده می‌شود و علامت مصدری tan - با تلفظ پهلوی [Pahlavi] نوشته می‌شد .

در کلمهٔ Kunam « من می‌کنم » ریشهٔ کلمه با هزوارش [Pahlavi] و ضمیر an - به فونتیك 6 نوشته می‌شد .

در کلمهٔ ēstātan ریشه با هزوارش [Pahlavi] و علامت مصدری ātan - به فونتیك [Pahlavi] نوشته می‌شد و غیره .

آوانویسی و حرف نویسی (نقل به حرف)

اشکالات بی‌شمار کتابت پهلوی از قبیل هم شکل بودن بعضی از حروف و وجود هزوارش و حفظ املاء قدیمی خواندن و نوشتن را بسیار دشوار می‌نمود . از اواخر دورهٔ ساسانیان دبیران در کار اصلاح خط بر آمدند و با اضافه نمودن حروف مصوت کوتاه وتشخیص هرحرف با علامت مخصوص به‌خود اصلاح بزرگی انجام داده‌اند گرچه این اصلاح کاملا دقیق و مطابق قواعد علمی نبود معهذا بسیاری از دشواریها را اصلاح کرد .

ترجمهٔ اوستا و کتب دینی که با خط جدید نوشته می‌شد به پازند معروف است .

بعضی از موبدان متون پهلوی را به خط عربی نیز نقل کردند که پارسی نامیده شد.

اکنون مستشرقین اروپائی برای ضبط دقیق تلفظ حروف لاتینی را به اضافهٔ بعضی از حروف یونانی و علائم خاصی که برای تکمیل حروف لاتینی است به‌کار می‌برند مثل θ برای حرف مصمت جلو زبانی سایشی بی آوا مانند th بی آوا انگلیسی δ برای مصمت جلو زبانی سایشی آوائی مانند th آوا دار انگلیسی

č : صامت مرکب (آفریکات) بی‌آوا چ

ǰ : صامت مرکب آوائی ج

š : تفشی بی آوا ش

ž : تفشی آوائی ژ

x : مصمت لُهوی سایشی بی آوا خ (مثل خ ارمنی)

y : میان زبانی Sonant : ی

w : برای مصمت دولبی سایشی آوا دار شبیه w انگلیسی و β یونانی

γ مصمت لهوی سایشی آوائی حرف یونانی γ

سابقاً بعضی از مستشرقین برای آوا نویسی از الفبای عبری‌که تلفظ آن شباهت بسیاری به آرامی دارد استفاده می‌نمودند ولی اکنون همه حروف لاتینی را ترجیح می‌دهند برای آوا نویسی هزوارش همیشه حروف بزرگ لاتینی به‌کار می‌رود تا این گونه کلمات از لغات پهلوی متشخص باشد.

صوت شناسی (فونتیک)

یکی از خصائص مهم صوت شناسی پارسی میانه این است که حروف مصوت از لحاظ کشش با هم فرق دارند . سه زوج حروف مصوت وجود داشت که فرق آنها از هم دیگر فقط از لحاظ کشش می‌باشد .

i - ī a - ā u - ū

بجز آنها دو مصوت کشش‌دار وجود دارد که از تبدیل حروف مصوت مرکب (دیفتنگ) پارسی باستانی حاصل شده است و ازین رو این دو مصوت معادل کوتاه ندارند

پارسی باستانی ai̯>ė ای

پارسی باستانی au̯>ō او

درنتیجه در پارسی میانه ۸ حرف مصوت وجود دارد که ۵ عدد آنها کشش دار ē, ō ā, ū ī و سه عدد کوتاه می‌باشند i, a, u

تعداد حروف مصمت ۲۴ می‌باشد :

سایش بی آوا P. T. k.

انسدادی آوا دار b. d. g.

آفریکات بی آوا و آوا دار č, ǰ,

سایشی بی آوا f, š, s, x, h,

سایشی بی آوا β, v, b, z, ž,

m, n, l, r, y, : Sonant

در نوشتن بعضی از کلماتی که دخیل از پارتی می‌باشند حرف ϑ در حالت قبل از r به صورت حرف مصمت بی آوا پیش زبانی سایشی گشاده ϑ می‌باشد (و در املاء پهلوی ص نوشته می‌شد .)

مهر miϑr -   شهر šaϑr

ولی بعضی از مستشرقین بزرگ مانند زالمان و فریمان عقیده برآن دارند که صدای ϑ قبل از r به h تبدیل شده است و رسم املاء šaϑr و miϑr بازمانده. رسم املاء تاریخی می‌باشد یعنی املاء قدیمی مراعات شده و نه تلفظ آن.

البته اظهار عقیدهٔ دقیقی درفونتیك زبانهای مرده با دشواریهای زیادی رو به رو است که ما از ذکر آنها دراین رساله خودداری می‌کنیم چنانکه ذکر شد دورهٔ تحول فارسی میانه به‌دو قسمت تقسیم می‌شود: قسمت قدیم‌تر اشکانی و قسمت جدید دورهٔ ساسانی است.

اختلاف این دو در صوت شناسی و یا بهتر بگوئیم در تلفظ مصمت‌ها مشاهده می‌شود در دورهٔ جدید تغییراتی در واکهای مصمت ایجاد شد و حدس بر این است که مصمت های انسدادی بی‌آوا .P.T.K بعد از مصوت و حروف سونانت (درکلمه و جمله) تبدیل به مصمت‌های سایشی آوا دار معادل آنها شده است یعنی β,δ,γ تلفظ پارسی باستانی و اشکانی āp در ساسانی تبدیل به āβ «آب» شده است در اشکانی pitar در ساسانی piδar «پدر» در اشکانی āpātān درساسانی āβāδān «آباد»

در اشکانی kartar درساسانی karδan «کردن»

در اشکانی raftak درساسانی raftaγ «رفته»

البته در پهلوی کتابی بجای اصوات فوق حروف k ،t ،p و برای حفظ املاء قدیم ثبت شده است.

آفریکات (انقباضی) بی‌آوا č در حالت بعداز مصوت تبدیل به ǰ و ž درفارسی جدید به z تبدیل شده‌است.

اشکانی hač ساسانی aǰ یا až (بعداً به az)

اشکانی apāč ساسانی aβāž (بعداً aβāz) تبدیل شده است.

ولی درمتون همیشه به‌صورت (؟) ع ثبت شده است .

در این رساله درکلیهٔ مثالها املاء قدیمی متن مراعات می‌شود .

تکیه

درپارسی میانه تکیه بطور دائم درآخر کلمه می‌باشد بنابراین

در این رساله احتیاج به ثبت آن نیست .

ساختمان کلمه

DATE LABEL

پساوندها

۱) ـــ ād - (āδ -) بعضی از صفات توصیفی را به اسم معنی تبدیل می کند :

پهنائی	pahnād	پهن	pahn
روشنائی	rōšnād	روشن	rōšn[1]
گرمی	garmād	گرم	garm

این پساوند در پارسی میانه مورد استعمال زیادی ندارد .

۲) ـو ak-

الف - برای تصغیر و تحبیب اضافه می شود :

گل سرخ کوچک (اسم خاص)	Vardakē	گل سرخ	vard
چشمه	časmak	چشم	časm
زین	kōfak	کوه	kōf

ب - اگر به آخر بعضی از اسمها بیاید معنای جدیدی را می رساند .

نژاد و دودمان	tōxmak	تخم	tōxm
خانواده . اجاق	dūtak	دود	dūt

(۱) - امثال فوق نقل از کتاب " زالمان " : Mittelpersisch می باشد که به صورت آوانوشت آمده است .

hazār هزار — hazārak هزاره

ج ـ دربعضی موارد به اسمی اضافه می شود بدون اینکه درمعنی آن تغییری دهد :

čār چاره — čārak چاره

kām کام.میل — kāmak میل.کام

د ـ اگر به آخر اسمی که ازعدد و اسم ترکیب شده باشد افزوده شود صفت می سازد :

(pānzdah) 15-sālak پانزده ساله

(sē) 3-šapak سه شبه

هـ ـ به مادهٔ زمان حال بعضی از افعال افزوده می شود و تشکیل اسم می دهد :

vitar- (vitartan : آمدن) vitarak راه

(راهی که بنا برعقاید زردشتی ارواح از آن عبور می نمایند .)

۳) -āk

به مادهٔ زمان حال افعال اضافه می شود و تشکیل اسم فاعل و صفت می دهد و گاهی به صفت فاعلی تبدیل می شود :

dān- (dānistan : دانستن) dānāk شخص دانا

rav- (raftan : رفتن) ravāk رونده - رایج

۴) -ān

الف ـ نسبت پدری واجدادی را بیان می کند :

Artaxšēr i pāpakān اردشیر از خاندان بابک .

Dārāβ i Dārāβān دارا از خاندان دارا

ب – به بعضی از اسمها اضافه می گردد و اسم مکان می سازد :

spāh سپاه Spāhān سپاهان

ج – گاهی علامت صفت می باشد :

yāvēδān جاویدان

۵) -ān

از مادهٔ زمان حال فعل، اسم فاعل می سازد :

dav- (davitan : دویدن) davān دوان

vaz- (vazitan : وزیدن) vazān وزان

وگاهی اسم فاعل به معنی اسم به کار می رود :

vārān باران (vārītan : باریدن – آمدن برف و باران)

۶) -ānak

از اسم صفت می سازد .

mart مَرد martānak مردانه

۷) -āvand

صاحب صفت و یا خصوصیتی را می رساند :

x^vēš خویش x^vēšāvand خویشاوند

hunar هنر hunarāvandīh (با پسوند اسم معنی īh) هنرمندی

۸) -čak ، -īčak

پسوند تصغیر و تحبیب است

kanīk دختر — kanīčak دخترک. کنیزک

sang سنگ — sa^{n}gčak سنگ کوچک

xōk خوک — xōkčak خوکچه

۹) -čār

اسم مکان می سازد:

uzdēs بت — uzdēscār بتکده

kārēčār نبرد. کارزار (فارسی باستان: -kāra)

۱۰) -zīk , -čīk

نسبت به محل و کشور را می رساند:

rāzīk اهل ری (فارسی باستان: Raga)

۱۱) -dān

اسم مکان می سازد:

zēndān زندان — ast^{u}dān قبر

۱۲) -ēn

اسم را تبدیل به صفت می نماید:

šīr شیر — šīrēn شیرین

zar زر. طلا — zarrēn زرین

۱۳) -g

کم استعمال می شود :

vistarg رختخواب (از vistar - فعل vistartan گستردن)

vitarg محل عبور (از vitartan عبور کردن)

andarg اندرمیان . در فارسی میانه andar

۱۰) -īh

اسم معنی می سازد :

الف - از صفت: tārīk تاریک tārīkīh تاریکی

vat بد vatīh بدی

در بعضی از موارد به صفت تفضیلی مختوم به پسوند tar- اضافه می شود:

mīstar بزرگتر . بهتر mīstarīh مهتری

ب - از اسم

dōst دوست dōstīh دوستی

pātixsāh پادشاه pātixsāhīh پادشاهی

ج - از بعضی از ضمیرها

xᵛēš خویش xᵛēšīh خویشی - مال خود - مالکیت

xuat خود xuatīh خودی - نفس خود

د - از فعل رابط (هست) (Verbum substantivum) سوم شخص مفرد در موارد اثبات و نفی:

hast هست - وجود دارد hastīh هستی

nēst نیست - وجود ندارد nēstīh نیستی

هـ - گاهی از مادهٔ افعال زمان حال

bav- (būtan بودن) bavīh هستی

و - باید توجه نمود که این پسوند به صیغهٔ سوم شخص مفرد بعضی از افعال اضافه می شود و اسم معنی می سازد :

hamē bavēt همیشه خواهد بود

hamēbavētīh وجود همیشگی (در آینده)

hamē būt همیشه وجود داشت hamēbūtīh

وجود همیشگی (در گذشته)

۱۵) -īhā

قید می سازد :

الف - از اسم :

dāt قانون dātīhā قانونا - از راه قانون

dānāk دانا dānākīhā دانشمندانه

ب - از بعضی صفات :

rāst راست rāstīhā براستی

xūp خوب — xūpīhā بخوبی

۱۶) -īk

اسم را صفت تبدیل می کند :

nām نام — nāmīk نامی ، مشهور

afzōn افزون — afzōnīk افزونی ، فراوانی

۱۷) -išn

مادهٔ زمان حال افعال را تبدیل به اسم مصدری نماید :

dān (dānistan دانستن) dānišn دانش

kun (kartan کردن) kunišn کنش ، عمل

در مقام خبری اسمهای مشتق از فعل مختوم به -išn معنی الزام را می رساند :

bav- (būtan بودن) bavišn باید بود

andar hamahlān adartan ut carp ut hucašm bavišn.

در میان همالان فروتن و نرم و پاک نظر باید بود . (Mx., II, 31) . ēst (ēstātan ایستادن)

martumān pat ēn 3 rās saxt ēstišn.

مردم باید در این سه راه سخت بایستند (پایداری کنند) (Pn, 23, 4-5)

از اسم مصدر مختوم به -išn - با افزودن پسوند می توان صورتهای زیر را ساخت :

الف - با اضافه نمودن پسوند صفت نسبی یو -īk - صفت مشتق از فعل

بوجود می آید (گاهی بمعنی الزامی و یا توانستن)،

dānišn دانش   dānišnīk دانستنیها

apāyišn شایسته - مناسب بودن (از apāyistan ماده زمان حال آن apāy می باشد)   apāyišnīk شایسته

ب - با اضافه نمودن پسوند īhā- قیدی می سازد:

mēnišn منش (از mēnitan ماده فعل زمان حال mēn- فکر کردن)

mēnišnihā با اعتقاد کامل یا ثابت قدمی

ravišn راه - روش (از raftan ماده فعل زمان حال rav- رفتن)

hamē همیشه   hamē ravišnīhā همیشه، پیوسته

ترکیب - با پسوند اسم معنی īh - در اسمهای مرکبی که جزء دوم آن اسم مصدری که از فعل مشتق شده باشد، دیده می شود:

nihān نهان، ravišn راه

nihān-ravišnīh لزوم پنهان شدن - پنهانی

padē (حالت غیر صریح pad پا - رد پا) ravišn راه

padē-ravišnīh تعقیب کردن - بر رد پای کسی رفتن

۱۸) و k- (فارسی باستان: -kā)

در فارسی میانه استعمال کمی دارد:

yātūk جادوگر   zānūk زانو

hindūk هندی   gētīk مادی، دنیوی

bandak بنده - نوکر

۱۹) -kar

از اسم بسیط صورتهای زیر را می سازد :

الف - صفت فاعلی :

pērōž پیروزی — pērōžkar پیروزگر

ب - گاهی صفت می سازد :

apasōs تمسخر — apasōskar مسخره کننده

۲۰) -kār

اسم بسیط را تبدیل به صفت فاعلی می کند :

vinās گناه — vināskār گناهکار. مجرم

۲۱) -kēn

صفت می سازد :

bīm بیم. — bīmkēn بیمناک

šarm شرم — šarmkēn شرمگین

۲۲) -nāk

صفت می سازد :

tars ترس — tarsnāk ترسناک

xēšm خشم — xēšmnāk خشمناک

۲۳) -andak , -ndak

از مادهٔ زمان حال افعال اسم فاعل وصفت فاعلی می‌سازد :

bav- (بودن būtan) bavandak کامل

ziv- / živ (فارسی باستان : jīv) zīvandak زنده

šāyitan / šāyistan (مادهٔ زمان حال فعل : šāy- قدرت ـ قادر بودن)

šāyēndak قادر ـ توانا

šāyēndakīh قدرت ـ توانائی

۲۴) او -ōk (یا -ūk)

اسم را تبدیل به صفت واسم ذات می‌نماید :

nēvak نیکو ـ خوب ـ زیبا nēvakōk خوب ـ زیبا

فارسی باستان masta مست . mastūk مست مست

شده . فارسی باستان : naryava nērōk نیرو، قدرت

۲۵) او -uk

در فارسی میانه بندرت به کار می‌رود :

با اضافه کردن این پسوند صفت ساخته می‌شود :

čāpuk چاپک (فارسی باستان : *čāpu-ka)

sapuk سبک

۲۶) -ōmand ، -mand (ندرتاً ēmand)

نشانهٔ صفت ملکی است

uzvān زبان uzvānōmand زبان دار

rāy بزرگ ـ درخشان rāyōmand صاحب بزرگی

xᵛarr فرشاهی xᵛarrōmand صاحب فرو بزرگی دارندهٔ جلال و شکوه

sūt سود sūtōmand سودمند

šōy شوهر šōyōmand شوهردار

۲۷) -pān

اسم ذات می سازد با معنی نگهدار چیزی ـ نگهبان چیزی :

stōr اسب stōrpān نگهدار اسب

marz مرز marzpān مرزبان

۲۸) -pat

اسم می سازد به معنی صاحب چیزی :

فارسی باستان dahyu کشور dahyupat صاحب کشور

۲۹) -rōn

ندرتاً به کار می رود و صفت می سازد :

bērōn بیرون ـ andarōn اندرون

۳۰) -istān , -stān

اسم مکان می سازد :

šap šapistān شبستان ـ Gurzistān : گرجستان

برای نامگذاری وقت و فصول هم استعمال می شود :

tāp گرم — tāpistān تابستان

zam — zamistān زمستان

۳۱) -tār ، -itār

اگر به آخر افعال متصل شود صورتهای زیر را می سازد :

الف ـ صفت فاعلی می سازد که خود مانند صفت استعمال می شود :

frēftār فریبکار (از frēftan فریفتن)

dātan خلق کردن — dātār خالق ـ دادار

matan آمدن — matār آینده ، رونده ، رجوع کننده

ب ـ اسم مشتق از فعل می سازد که معنی مفعولی دارد :

griftār گرفتار (از griftan گرفتن)

۳۲) -var ، -ovar

اسم و صفت می سازد با معنی صاحب چیزی :

jān جان — jānvar جاندار ـ صاحب جان

kēn کین ـ انتقام — kēnvar کینه ور

dast دست — dastovar دستور

۳۳) -vār

تشکیل صفت و اسم می دهد :

xᵛatāy خدای ، شاه — xᵛatāyvār شاهانه

خدای وار

satāk مناسب — sacākvār

سزاوار

sar سر ، sarvār کلاه . ōmēδ امید ، ōmēδvār امیدوار

پیشوندها

۱) a- (اگر پیش از حرف مصوت باشد an-) می باشد.

در مورد نفی صفت و یا نفی خصوصیتی به کار می رود :

الف - قبل از اسم معنی صفت منفی می سازد :

kār کار ، akār بیکار

marg مرگ ، amarg بی مرگ. جاویدان

sar سر ، asar بی آغاز - همیشه

ب - اگر اول اسم معنی با پسوند īh- و اسم مصدر مشتق از فعل با پسوند isn- بیاید تشکیل اسم معنی با معنی متضاد و نفی می دهد :

dōstīh دوستی ، adōstīh دشمنی

āštīh آشتی ، anāštīh جدال

ج - اگر بر صفت و یا اسم مفعول بیاید معنی نفی صفت می دهد

paytāk پیدا ، apaytāk ناپیدا - پنهان

kart ، akart ناکرده

د - با مادهٔ زمان حال فعل تشکیل صفت با معنی نفی می دهد :

dān- adān جاهل ـ نادان (ماده فعل dān از مصدر dānistan دانستن)

۲) apē-

فقط بر سر اسم می آید و از آن صفت منفی می سازد :

bīm بیم apēbīm بی ترس

gumān گمان apēgumān بی گمان

۳) apā-

معنی پیشوند apē- را می رساند :

gumān گمان apāgumān بی گمان[1]

۴) ham-

معنی مجاورت و همکاری را می رساند . بر سر اسم می آید ، صفت و یا اسم می سازد :

kār کار hamkār همکار

tōxmak نژاد ، خانواده hamtōxmak هم خانواده ، هم نژاد

۵) hu-

معنی صاحب صفت خوب را می رساند و اسم را تبدیل به صفت می کند :

čašm چشم hučašm نیکخواه

čihr چهره hučihr خوبروی ـ زیبا

(1) H.S. Nyberg, Hilfsbuch des Pehlevi, II, Glossar, Uppsala, 1931. S.12

۶) dus-

عکس معنی پیشوند -hu را می دهد. اسم را تبدیل به صفت می کند:

čašm چشم — duščašm حسود

duščašmīh حسودی

ākāh آگاه — dušākāh نادان

اسم مرکب

کلمات مرکب فارسی میانه را برحسب اجزاء ترکیبی و رابطهٔ بین آنها می توان به دو دسته تقسیم نمود:

۱- کلماتی که از اجزاء همجنس تشکیل می شود

۲- کلماتی که از اجزاء غیر همجنس تشکیل می شود. بدین معنی که معنی یکی از اجزاء مشروح و یا متمم و یا مکمل جزء دیگری است.

تعداد کلمات دستهٔ اول نسبتهً کم است:

طرز تشکیل آنها دو نوع بیش نیست:

۱) دو اسم که اولی بسیط و یا همراه پسوند -ak و دومی همیشه با پسوند -ān می باشد تشکیل اسم مرکبی می دهد که معنی هر جزء محفوظ می باشد:

rōč-šapān و rōčak-šapān شبانه روز

از rōč روز، šap شب

۲) با تکرار اسم صفت مرکب می سازد:

čvēnak čvēnak از هر نوع - گوناگون

ēvēnak

pātifrās i ēvēnak ēvēnak (Mx., II, 48 193)

هر نوع مجازات

کلمات دستهٔ دوم اقسام زیادی دارند و ما اقسام زیر را تشخیص داده‌ایم :

۱) از ترکیب دو اسم که اولی برای توضیح و تکمیل معنی اسم دومی است و تشکیل یک اسم مرکب می‌دهد :

kār-nāmak کتاب کارها از kār < کار، و nāmak نامک

stōr-gās ستورگاه - اصطبل از stōr < اسب و gās گاه - مکان

tan-bahr بلندقد - زیباقد از tan < تن و بدن و bahr زیبائی

در این نوع کلمات اسم اولی می‌تواند پسوند ۳ - ān داشته باشد :

mihrān-drūž پیمان‌شکن از mihr < دوستی و drūž دروغگو

با اضافه شدن پسوند īh - (۲ـ اسم مرکب از مضاف و مضاف الیه) اسم معنی می‌سازد :

čašm-ariskīh حسودی از čašm < چشم و arisk رشک و حسودی

۲) از ترکیب صفت با اسم صورتهای زیر را می‌سازد :

الف - صفت :

vat-xēm بداخلاق از < vat بد و xēm اخلاق

yut-bēš بی‌غم از < yut بدون - سوا و bēš غم

adar-tan فروتن از < adar زیر - پائین و tan تن - بدن

ب - اسم :

vēh-dēn به دین . زردشتی از < vēh خوب - به و dēn دین

adān-mart جاهل - نادان از < adān بی‌اطلاع - نادان و mart مرد

با اضافه نمودن پسوند - īh تشکیل اسم معنی می دهد :

vat-kāmakīh بداندیشی - بدخواهی از < vatkāmak بدخواه - بداندیش از vat بد ، و kāmak آرزو - میل

anōšak-x^{v}atāyīh استیلای ابدی - مالکیت جاویدان از < anōšak ابدی - جاویدان و x^{v}atāy خدا - مالک

۲) ترکیب اسم با صفت تشکیل صفت مرکب می دهد :

nēm-tārīk نیمه تاریک (از < nēm نیم و tārīk تاریک)

nēm-rōšn نیمه‌روشن از nēm نیم و rōšn روشن

۴) صفت مرکب می‌تواند از ترکیب اسم مفعول مختوم به tak- با اسم ساخته شود

bē-sutak baxt بخت برگشته، بدبخت

Ardavān i bē-sutak-baxt اردوان بخت برگشته

۵) از ترکیب عدد با اسم:

الف - بدون پسوند صفت می‌سازد:

ēv-xᵛatāy فرمانروای مطلق (لغةً: یک خدای)

ب - با پسوند ak- نیز صفت می‌سازد:

sē šapak طول مدت سه شبه از sē سه و šap شب

pānzdah sālak پانزده ساله از 15 و sāl سال

ج - با پسوند īh- اسم معنی می‌سازد:

ēv xᵛatāyīh حکمرانی مطلق از ēv یک و xᵛatāy حکمران - فرمانروا

۶) ترکیب ضمیر hamāk (همه) با اسم معنی مختوم به ih- صفت می‌سازد

hamāk xᵛāhrīh خوشبخت - آسوده از

xᵛāhrīh خوشی، سعادت

۷) از ترکیب ضمیر xᵛat خود، با «خود» و یا harvisp همه، با اسم مختوم به پسوند -īh صورتهای زیر ساخته می شود:

الف - اسم می سازد:

xᵛat dōšakīh شرارت ذاتی از dōšakīh ظلم و شرارت

harvispākāhīh علم به همه چیز، از ākāhīh آگاهی

ب - صفت می سازد:

harvisp nēvakīh دارندگی همه صفات خوب، از nēvakīh خوبی

harvisp-vattarīh دارندگی همه خصائص بد، از vattarīh بدی، vattar صفت تفضیلی vat بد.

۸) از ترکیب اسم با مادهٔ زمان حال فعل صورتهای زیر بدست می آید:

الف - اسم با معنای اسم فاعل:

sardār سردار از sar سر، و dār (مادهٔ فعل داشتن از زمان حال dāštan داشتن)

dast-gīr کمک کننده ـ نجات دهنده از dast دست، و gīr (مادهٔ زمان حال فعل griftan گرفتن).

ب - تشکیل صفت می..

bīm-kun ترسناک - وحشت آور (ماده فعل کردن در زمان حال

و kun < bīm ترس)

گاهی در این موارد جزء اول اگر با پسوند ē- باشد در حالت غیر صریح (غیر فاعلی) است

spāsē-šnās سپاس شناس از spās <

سپاس و šnās مادهٔ فعل شناختن در زمان حال

با اضافه نمودن پسوند īh- بر ترکیبات ذکر شده می توان اسم معنی بدست آورد :

spās dārīh سپاسداری - تشکر از spās <

سپاس و dār (مادهٔ زمان حال فعل dāštan

داشتن)

از ترکیب صفت با مادهٔ زمان ماضی فعل با پسوند اسم معنی īh- اسم می سازد :

avīn-būtīh بی پروزی بودن - شکست. از avīn <

شکست یافته و būt (مادهٔ زمان گذشته فعل būtan بودن) .

بجزء اول این گونه ترکیب می توان قید hamē همیشه را اضافه نمود :

hamē būtīh جاویدان بودن (در گذشته)

ترکیب عدد ēv یک با مادهٔ زمان گذشته فعل تشکیل صفت می دهد :

ēv dāt یکتا زاده - تنها زاده شده . از dāt (مادهٔ زمان

گذشتهٔ فعل dātan آفریدن)

ترکیب اسم یا صفت با اسم فاعل مختوم به tār - تشکیل صفت فاعلی وصفت

می دهد :

nāmburtār وارث نسب. صاحب اسم از nām

نام و burtār صاحب. حامل (از فعل burtan بُردن)

varz-kartār برزگر. از varz زراعت و kartār

کننده (از فعل کردن kartan)

framān-burtār فرمانبردار. اجرا کنندهٔ فرمان. از

framān و burtār بُردار از فعل burtan

بُردن.

درجزء اول این گونه ترکیبات می توان ضمیر "harvisp" "هرکدام - هریک" اضافه نمود:

harvisp nikērītār متوجه به همه چیز از

nikērītār متوجه. نگرنده (از فعل nikērītan نگریدن)

harvisp kartār صاحب قدرت. قادر مطلق از

kartār "کننده" از فعل kartan کردن.

درجزء اول این گونه ترکیبات می توان ضمیر ham و درحالت غیرصریح hamē اضافه کرد:

hamē radēnītār ترتیب دهندهٔ همه چیز از فعل

radēnītan ترتیب دادن.

با اضافه نمودن پسوند īh - بدین گونه ترکیبات اسم مصدر حاصل می شود:

framān burtārīh فرمانبرداری از

framān burtār فرمانبردار

bīm-nimūtārīh ترس نشان دادن از bīm ترس

nimūtār نمودار از فعل nimūtan نشان دادن .

۱۱) ترکیب اسم یا صفت مختوم به پسوند ak- با مادهٔ زمان حال فعل با پسوند īh- تشکیل اسم مصدر می دهد :

dēn-dānākīh علم دین از dēn دین و

dānāk دانا ـ داننده (از فعل dānistan دانستن)

rōšn-vēnākīh روشن بینی از rōšn روشن

vēnāk بینا (از فعل dītan مادهٔ زمان حال فعل vēn است) ـ واضح .

۱۲) ترکیب اسم و یا صفت با اسم مصدر مختوم به išn- (مانند kunišn ، dānišn وغیره) تشکیل اسم با معنی فاعلی و یا صفت می دهد :

rāst gōßišn راستگو . از rāst راست

، gōßišn گفتن (مادهٔ زمان حال فعل gōß از گفتن guftan می باشد).

frārōn خوب ، kunišn کنش ـ عمل (kun مادهٔ زمان حال فعل kartan کردن ـ می باشد): frārōn kunišn درستکار ـ شخص درستکار

fratom نخست ـ اولین . dānišn دانش (مادهٔ زمان حال آن dān می باشد از فعل dānistan دانستن):

fratom-dānišn اولین دانا ـ نخستین کسی که دارای دانش است .

اضافه شدن پسوند īh- بر چنین ترکیباتی اسم مصدر می سازد :

drōγ gōβišnīh دروغ گوئی از drōγ دروغ ، govišn گفتن .

uzdēs parastišnīh بت پرستی . از uzdēs بت ، parastišn پرستیدن .

اگر جزء اول این گونه ترکیبات اسم باشد این جزء می تواند در حالت غیرصریح باشد :

(با پسوند ē-) : padē-ravišnīh تعقیب کردن ـ دنبال رو یا رفتن . از raftan رفتن (مادّهٔ زمان حال آن rav- می باشد).

به این گونه ترکیبات می توان صفات مرکبی اضافه نمود . این صفات مرکب از ترکیب ضمیر «همه» hamāk با اسم مصدر مختوم به išn- (مثل pursišn «پرسیدن») و پسوند īk- تشکیل شده اند :

hamāk pursišnīk پرسندهٔ همه چیز ـ دانای همه چیز

۱۳) قید hamē «همه» ، و یا ندرتاً upāč «باز» را می توان با کلمات زیر ترکیب نمود :

الف ـ با مادّهٔ زمان ماضی فعل و پسوند īh- :

hamē būtīh وجود ابدی (در گذشته) از فعل būtan (مادّهٔ فعل ماضی آن būt- می باشد).

ب ـ با فعل «بودن» در سوم شخص مفرد مضارع :

bavēt بُوَد، خواهد بود . این ترکیب با پسوند -īh

به صورت زیر به کار می رود :

hamē-bavētīh ابدی بودن (در آینده)

Ōhrmazd pat hastīh, hamē būtīh ut hamē-bavētīh ... mēnītan.

(Pn., 19 5-7)

اندیشیدن درباره هستی ازلی و ابدی هرمزد .

ج - با اسم مصدر مختوم به -išn و پساوند -īh با تکرار قید hamē

hamē hamē ravišnīh ابدیت . (از ravišn

رفتن raftan)

گاهی حرف ربط «ut» «و» برای مربوط کردن تکرار hamē آورده می شود :

hamē ut hamē ravišnīh (Mx., II, 49, 157)

قید apāč «باز - به پس - از نو» فقط با اسم مشتق از فعل و مختوم به

پسوند -išn و -īh دیده می شود :

apāč dārišnīh (Bd., I, 80, 3-4) باز داشتن - گرفتار کردن. اسم مصدر

از dārišn از dāštan داشتن .

apāč verāδišnīh (Pn., 28, 19-20) برقرار کردن اسم مصدر از

verāδišn, verāstan ترتیب دادن - برپا کردن است .

۱۱) دسته مهمی از لغات مرکب قیودی است که از ترکیب حرف اضافه «hač» «از» با قیودی مانند

aδar پائین - زیر و apar «بَر، بالا» ترکیب شده‌اند :

hač-aδar زیر - پائین .

hač-apar زبر - بالای - از بالا .

DATE LABEL

صرف

DATE LABEL

کلیات

زبان فارسی میانه جزو زبانهائی است که ساختمان صرفی آن قابل تجزیه است . وجود حالت های صرفی اسم که در فارسی باستان دیده می شد ، در فارسی میانه تقریباً از بین رفته است . بجای ۸ حالت که در فارسی باستان وجود داشت فقط دو حالت در فارسی میانه باقی مانده است : حالت صریح یا اصلی (فاعلی) و حالت غیر صریح (غیرفاعلی) . صرف این دو حالت فقط در اسم و صفت و آن هم فقط در مورد مفرد و در ضمیر شخص اول مفرد باقی مانده است : بعلاوه حالت صریح بیشتر بکار می رفت تا حالت غیر صریح که تدریجاً متروک می شد . ولی برعکس حالت غیر صریح ضمیر اول شخص مفرد (مَن man) بیشتر از حالت صریح آن az مورد استعمال داشت .

با وجود آنکه تدوین صرفی اسمها در فارسی میانه زیاد نیست . معهذا تنوع ساختمان آنها از لحاظ اجزاء اسم بیشتر از زبان فارسی است . تدوین صرفی حالتهای اسم و صفت گرچه شبیه هم هستند (حالت صریح هر دو آنها بصورت اصلی و حالت غیر صریح آنها با پسوند ē می باشد .) ولی تشخیص آنها برحسب عمل ویژه آنها در جمله می باشد .

علامت جمع ān- و īhā- فقط برای اسمها و بعضی از ضمیرها بکار می روند و صفت فقط در حالتی که مقام اسم را داشته باشد با آنها جمع بسته می شود .

یکی از مشخصات اسم اینست که حرف تعریف نامعین ē به آخر آن اضافه می شود . ضمایر در فارسی میانه مثل سایر زبانهای هند و اروپائی از نظر صرفی مبدأ واحدی ندارند . بدینگونه که وجه مشخصه ضمایر شخصی بحالت جمع آنها است که منشاء دیگری دارد . مثلاً ضمیر اشاره ōy او ، آن (سوم شخص مفرد) در حالت جمع ōšān

"ایشان" است که از حالت اضافی (جمع) فارسی باستان گرفته شده است. ضمیر har و hēz تغییرناپذیرند.

فعل ساختمان کاملاً مشخص و مخصوص به خود دارد بدون آنکه با سایر اجزاء کلام هیچگونه شباهتی داشته باشد. شخص و عدد بوسیلهٔ ضمایر شخصی مشخص می شود. زمان و وجه و صرف افعال تابع صوتهای مخصوص و مشخص می باشد. صرف افعال نتیجه تحولات افعال باستانی است و بجز مادّهٔ فعل زمان حال که وارث زبانهای ایرانی باستانی است، بتدریج مادّهٔ زمان ماضی نیز از اسم مفعول زبان باستانی مشتق گردید. قیود کاملاً غیرمتغیر بودند و اغلب آنها از اسم و یا صفت با پسوند thā- ساخته می شدند.

اسم

حرف تعریف

در فارسی میانه حرف تعریف نامعین ē وجود دارد که به آخر اسم اضافه می شود. وجه اشتقاق آن از فارسی باستان aiva به معنی "یک" است. aiva "یک" به ēv > ē تبدیل شده است.

عمل عمدهٔ آن تخصیص و جدا کردن واحد غیرمشخصی از دسته و یا گروه و یا طبقه موجودات و اشیاء است.

حرف تعریف نامعین در موارد زیر استعمال می شود:

۱- اگر مراد گوینده یک اسم ذات نامعین که معرف گروه و جنس خود می باشد و یا برای تکیه بر حادثه باشد به آخر آن اسم حرف تعریف (ē) اضافه می کند و برای تأکید بیشتر می توان عدد "یک" ēv که حرف تعریف ē از آن مشتق است اضافه نمود:

ut pat 10 mart nān-ē kā xᵛarēnd sēr hand (Mx., XLIV, 53_{27})

اگر ده نفر یک نان خورند سیر شوند.

har rōč-ē nām i amahraspand-ē pat-aš nihāt (Bd., I, 85_{14-15})

به هر روزی نام امشاسپندی نهاد.

ut pat 40 sāl hač zan-ē ut mart-ē frazad-ē zāyēt (Mx., XLIV, $53\text{-}54_{28}$)

به هر چهل سال از زنی و مردی فرزندی زاید.

۲ـ برای تکیه بر غیر مشخص بودن چیزی مخصوص اگر برای اولین بار در جمله آمده باشد:

Pāpak šap-ē pat xᵛamn dīt .... (Kn., III, 15_{17})

پاپک شبی به خواب دید ...

u-š kārvān-ē grōh-ē ō patīrak āmat (Kn., III, 15_{17})

کاروانی و گروهی به پذیره او آمدند.

gōr-ē andar dašt bē vitart Artaxšēr ut pus i mas i Ardavān hač pas i ān gōr tāxt (Kn., I, 6_{32})

گوری اندر دشت گذشت اردشیر و پسر ارشه اردوان از پس آن گور تاختند .

۳- هرگاه اسم غیر مشخص توسط جملهٔ فرعی مشخص و توصیف شود :

[illegible]

tō nē dānākīhā kart kā-t pat čiš-ē kē ziyān nē hač-aš šāyist būtan apāk vazurgān stēžak burt (Kn., I 7-8 42)

تو نادانیها کردی وقتی که بر سر چیزی که زیان از اش نشایست بودن . با بزرگان ستیزه بردی .

[illegible]

Ardavān rāδ kanīčak-ē apāyišnīk būt kē hač apārīk kanīčakān grāmīktar dāšt (Kn., II. 8, 1)

اردوان را کنیزکی بایسته بود که از دیگر کنیزکان گرامی تر داشت .

نقطهٔ مقابل حرف تعریف نامعین ـــ ē ، اسم بدون حرف تعریف می باشد و در دو مورد اصلی زیر استعمال می شود :

۱- اسم معین و اسم بطور کلی :

[illegible]

ēri dašt nēvak ut gōr ētar vas (Kn., I. 7 31)

این دشت نیکو و گوران در اینجا بسیار (اند).

ut pas hač ān Artaxšēr nē hišt ō asp nišastan.

پس از آن نگذاشت اردشیر بر اسب نشیند. (Kn., I, 7_{38})

Pāpak marzpān ut šahrdār i Pārs būt (Kn., I, I_3)

پاپک مرزبان و شهریار فارس بود.

۲ ـ اسم عامی که قبلاً شرح و تعیین شده باشد:

ut tīr ētōn ō gōr zat kū tīr tāk par pat aškamb andar šut.

و تیر اچنان به گور زد که تیر تا پر در شکم اندر شد. (Kn., I, 6_{33})

kanētak hamdātastān būt ut guft .... (Kn., II, 11_{11})

کنیزک همداستان شد و گفت ....

اگر اسمی قبلاً ذکر شده باشد برای تأکید بیشتر ضمیر اشاره ān ـ آن ـ قبل از آن اضافه می‌شود:

gōr-ē andar dast bē vitart, Artaxšēr ut pus i mas i

Ardavān hat pas i ān gōr tāxt (Kn., I, 6_{31})

گوری اندر دشت بگذشت اردشیر و پسر ارشد اردوان دنبال آن گور تاختند .

حالات اسم ـ مفرد و جمع

اسم مفرد دو حالت دارد : حالت صریح (فاعلی) و غیر صریح (غیر فاعلی) .

در حالت صریح (فاعلی) حرفی به اسم اضافه نمی شود :

kār کار dām آفریده یا yāmak جامه karp شکل .

در حالت غیر صریح (غیر فاعلی) حرف د ē به آخر اضافه می شود :

kār-ē ، dām-ē ، yāmak-ē ، karp-ē

حالت صریح صورت اصلی اسم می باشد و در کلیه حالات نحوی قابل استعمال است :

الف ـ مبتدا :

Ardavān pat staxr nisast (Kn., I_{14})

اردوان ساکن استخر بود .

xᵛarsēt hat sar ē Sāsān bē tāft (Kn., I, 29)

خورشید از سر ساسان بتافت .

ب ـ مفعول صریح :

pas xᵛēš tan ut asvārān ranjak mā dārēt ut aspān mā ranjēnēt. (Kn., III, 16_{20})

خویشتن و سواران را رنجه مدارید و اسبان را مرنجانید .

ج ـ مضاف الیه :

... ut Sāsān šapānē pāpak būt (Kn., I, 26)

ساسان چوپان پاپک بود .

Ōhrmazd dām ham nē Ahriman dām (Pn., 18_{19-20})

من مخلوق هرمزدم نه مخلوق اهریمن .

د ـ خبر

u-m čē sūt, u-m čē ziyān? u-m kē dōst, u-m kē dušman?

مرا چه سود مرا چه زیان ؟ که دوست من است و که دشمن ؟ (Pn., 18_{2-3})

martūm ham nē dēv (Pn., 18_{18-19})

من انسانم نه دیو .

هـ ـ ظرف مکان :

ān 2 asvār katām gyāk patīrak būt ? (Kn., III, 15_{17})

آن دو سوار کدام جا پذیره بودند (= به کدام سوی می رفتند) .

و ـ ظرف زمان (بدون حرف اضافه) :

ut pas har 3 šap xvamn čiγōn dīt ēstāt pēš i ōšān guft

(Kn., I, 3_{12})

پس خواب هر سه شب همانطور که دیده بود پیش ایشان گفت .

بجز این موارد، اسم در حالت صریح در کلیهٔ موارد و با کلیهٔ حروف اضافهٔ مقدم و حرف اضافهٔ مؤخر rāδ استعمال می شود :

ut pat passāx^{u} ō Arδavān guft kū (Kn., II, 13_{15})

در پاسخ به اردوان گفت که

hač im rōč tāk 3 rōč (Kn., II, 10_{6})

از امروز تا سه روز دیگر .

Pāpak rāδ pus-ē hast (Kn., I, 5$_{24}$)

پاپک را پسری هست .

اسم در حالت صریح به صورت جزء اسمی افعال مرکب نیز استعمال می شود :

ut hamāk gēhān rōšnīh kart (Kn., I, 2$_{9}$) و همه جهان را روشن کرد .

حالت غیر صریح - صورت تحول یافته حالت اضافی (genitif) اوستائی است و بیشتر دلالت بر مالکیت دارد . اسم در مقام اضافه ملکی در حالت غیر صریح می باشد و معمولاً قبل از مضاف الیه قرار دارد :

zamān handāčak ō kār-ē dātastān (Bd., I, 72$_{3}$)

زمان اندازه گیر کار دادگر است .

u-š dāt ō aδyārīh-ē xᵘāβ āsānīh-ē dātār (Bd., I, 84$_{20}$)

و به یاری او خواب را آفرید که آسانی بخش است .

و ندرتاً اگر اسم در حالت غیر صریح باشد صفت به جای اسم مضاف الیه قرار می گیرد :

Zartuxšt purr-xratīh rāδ xēm ut varišn-ē frārōn nē-nigō(x)šīl ut nē uyāpihist (Mx., LVII, 59$_{26-27}$)

زردشت به علت پرخردی و خوی و رفتار خوبی که داشت نشنید و فریب نخورد .

این گونه ترکیبات ، کلمات مرکبی مانند مثالهای زیر را ایجاد می کند :

[illegible] mēnišnē frārōnīh (Pn., 21-15-16) نیک منشی

اسم با پیوند [illegible] -īh- اسم معنی می سازد :

[illegible] mēnišnē frārōn منش نیک

[illegible] pustē pānakīh پشتیبانی . پیوند -īh

به pustē panāk متصل شده است

حالت غیر صریح به معنی اضافه در افعال متعدی در زمان ماضی (یعنی ترکیب مجهول) معنی فاعل منطقی را می رساند :

[illegible]

[illegible]

u-š dāt ō aδyārīh i zamīk asnō-rōd gōγart *bārak-it

arust-it ānē sāxt zamīk tōxmak (Bd., I, 83 2-4)

و برای کمک به زمین درخت گوکرد را خلق کرد که مبدأ همه نباتات بود و آن همه تخمهای زمین را ساخت .

در این جمله [illegible] sāxt اسم مفعول می باشد (ساخته شد) و [illegible] ānē که حالت غیر صریح ضمیر -ān "آن - او" می باشد ، فاعل منطقی (اصلی جمله است :

ānē sāxt : توسط آن ساخته شد .

از مقایسه ساختمان نحوی این قبیل جملات می توان نتیجه گرفت که در ترکیبات ماضی التزامی (Modus irrealis) فاعل اصلی را گاهی می توان در حالت غیر صریح استعمال نمود و این فعل دارای وجه شخصی می باشد :

hakar Kai-Husravē uzdēsčār i pat var i Čēčist nē kand hāt (Mx., II, 38_{95})

اگر به وسیلهٔ کیخسرو بتکده بر ساحل دریاچهٔ چیچست ویران نشده بود .

اسم در حالت غیر صریح همچنانکه در حالت صریح با حروف اضافهٔ مقدم و حرف اضافهٔ مؤخر rāδ می توان استعمال نمود :

dām-ič i hamāk andar asar karpē bēdāt (Bd., I, 74_{17})

همه دام را به تن بی پایان آفرید .

u-š dāt ō aδyārīh-ē x^{v}āβ (Bd., I, 84_{20})

و به یاری او خواب را آفرید .

ut pat har gāhē u zamān x^{v}ēš tan hač vināš pahrēxtan
ut pat kirpakīh kārē tuxšāk būtan vēh (Mx., II, 87_{88})

به هر گاه و زمان خویشتن از گناه پرهیختن و به کار ثواب کوشا بودن بهتر است .

ganāk mēnūy pas-dānišn-ē rāδ hač hastīh i Ohrmazd anākāh būt (Bd., I, 64_{18-19})

و گناک مینو به سبب پس دانشی از وجود هرمزد ناآگاه بود .

در موارد بسیار کمی اسم در حالت غیرصریح به جای حالت صریح استعمال می شد :

الف - مبتدا با خبر اسمی :

tan-ē ōšōmand, ruvān asāvan (Pn., 29_{16})

تن فانی است و روان جاودان .

ب - مفعول حقیقی (منطقی)، فعل مجهول در زمان ماضی

bāmdāt kā xᵘaršēt tēγē apar āβurt (Kn., III, 14_{10})

بامدادان هنگامی که تیغ خورشید برزد (یعنی خورشید تیغ خود را) .

u-t xᵘāstakē hač frārōnīh handūxt (Mx., II, 42_{134})

و خواسته‌ها را که از راه درست تو اندوخته شد .

ج - مضاف در جملهٔ اضافه :

rāh ō Pārs paδē i Artaxšēr grift (Kn., III, 14_{7})

و او به دنبال اردشیر روانهٔ پارس شد .

در کلیهٔ مثال‌های فوق استعمال حالت غیرصریح اجباری نیست و می‌توان اسم را به حالت صریح آورد (به مثالهای بالاتر رجوع شود) .

برای جمع بستن اسم پسوندهای ān- و īhā- را باید اضافه نمود . اسم در حالت جمع صورت غیرصریح ندارد . پسوند ān- از ānām- فارسی باستان که علامت جمع در حالت اضافی است مشتق شده است و در فارسی میانه مفهوم حالت اضافه را ندارد و فقط علامت جمع است . پسوند ān- بیشتر از īhā- استعمال می‌شود و می‌تواند به آخر هر اسمی چه ذیروح و چه غیرذیروح اضافه شود :

pitarān پدران ، dānākān دانایان

gōspandān گوسفندان ، ātaxšān آتشها

āpān آبها ، mēnišnān منش‌ها ، kunišnān کنش‌ها .

پسوند īhā- در اواخر دوران ادبیات پهلوی پدیدار گشت و در ابتدا فقط برای جمع بستن اسماء غیرذیروح به کار می‌رفت و در متون مورد مطالعهٔ ما بمراتب کمتر از پسوند ān- دیده می‌شود :

kustīhā نواحی (kust طرف ، ناحیه) ،

ēvačīhā کلمات .

صفت

حالات صرفی

صفات مانند اسم دارای دو حالت می باشند : صریح و غیرصریح

حالت صریح یا اصلی با حرف اضافه به کار می رود :

nēvak خوب spēt سفید mas بزرگ

an دیگری siyāvah سیاه asar

پیوسته . ابدی .

حالت غیرصریح یا توصیفی : در آخر آن ē اضافه می شود :

anē ، siyāvahē ، asarē

در فارسی میانه صفت با موصوف در عدد و حالت مطابقت نمی کند و حالات غیرصریح صفت با اسم اندکی فرق دارد :

صفت در حالت صریح در موارد ذیل استعمال می شود :

۱- توصیف

الف - صفت بعد از اسم می آید :

kunišn i nēvak i tō (Mx., II, 41 130) کردار نیک تو

pīl i spēt i ārāstak (Kn., I, 3 13) پیل سفید آراسته .

pus i mas i Ardavān (Kn., I, 6 22) پسر ارشد اردوان

ب - صفت قبل از اسم می آید :

شب دیگر an šap (Kn., I, 2_{10})

مرد مست mastūk mart (Kn., I, 7_{32})

مرد کینه ور kēnvar mart (Mx., II, 35_{54})

۲ - خبر

ēn dašt nēvak ut gōr ētar vas (Kn., I, 7_{33})

این دشت نیکو و گور اینجا بسیار (است) .

pūpak šāt būt (Kn., I, 4_{17}) پاپک شاد شد .

۳ - قید

Arδavān apāk asvārān saxt ōštāft (Kn., III, 15_{16})

اردوان با سواران سخت شتافت .

ōy kē undar mān i ātaxšān vēš šavēt (Pn., 26_{14-15})

آن کس که بیشتر به معبد آتش می رود .

حالت غیرصریح - صفت در حالت غیرصریح فقط در موارد توصیفی و قبل از موصوف استعمال می شود :

čārak i Artaxšēr hač anē dar x^{u}āhēt (Kn., III, 16$_{20}$)

چاره اردشیر از طریق دیگری خواهید.

pat anē karp i siyāvahē ātur (Bd., I, 73$_{14-15}$)

به شکل آتش سیاه دیگر.

čē-š asar karp hač asar-ē rōšnīh frāč tašīt (Bd., I, 74$_{15-16}$)

چه او شکل ازلی را از روشنائی جاودانی ساخت.

استعمال حالت غیرصریح اجباری نیست وصفت ماقبل موصوف را می‌توان در حالت صریح آورد:

asar karp شکل ابدی asarē rōšnīh روشنائی ابدی.

علامت جمع

صفت را می‌توان با -ān جمع بست ولی آن در مواردی است که صفت به عنوان اسم جنس در جمله بیاید (یعنی معنی جنسیت صفت باید جزئی یا کلی باشد).

..l undar hač-aš-masān čarpīh ut ušartanīh veh (Mx., II, 36$_{18}$)

با بزرگان چرب زبانی و فروتنی به .

tō nē dānākīhā kart kā-t .....apāk vazurgān stēžak burt

تو نادانی کردی که ..... با بزرگان ستیزه جویی کردی .

(Kn., I, 7_{42})

بزرگ vazurg

vēhān x^{u}ēš ham ayāp vattarān (Pn., 18_{17-18})

آیا من خود جزو بهتران یا بدتران .

vēh بهتر . vattar بدتر (از vat "بد" مشتق شده است).

درجات صفات

صفت توصیفی دارای سه درجه مقایسه می باشد :

۱- صفت مطلق (عادی)

۲- صفت تفضیلی

۳- صفت عالی

صفت عادی – همان صفت می باشد . مانند: saxt سخت . sapūk سبک

farrax^{u} فراخ ، خوشبخت . x^{u}aš خوب . mas

بزرگ .

صفت تفضیلی - با اضافه شدن پسوند tar- به صفت عادی ساخته می شود :

saxttar سخت تر . sapūktar سبک تر

farrāx^{u}tar خوشبخت تر .

در موارد بسیار محدودی صفت تفضیلی از تغییر صفت مطلق ساخته می شود :

kam کم kēm کمتر

vas زیاد vēs بیشتر .

vah (فارسی باستان vahu) خوب vēh بهتر

صفت عالی - مستعملترین پسوند صفت عالی tum می باشد :

x^{v}astum خوش ترین .

rīmtum کثیف ترین .

پسوند ist- (یا ēst-) استعمال کمتری دارد :

masist بزرگترین - از همه بزرگتر

bālist (یا : bālēst) از همه بلندتر .

پسوندهای tum- و ist- چنانکه از مثالهای بالا معلوم می شود به ماده متصل می شود بجز در مورد صفت vat بد که صفت عالی آن از صفت تفضیلی ساخته می شود و به آخر آن پسوند tum- اضافه می شود :

vattartum از همه بدتر .

برای مقایسه دو صفت در جمله حروف ذیل استعمال می شود :

الف - حرف اضافه hač «از» :

hač tō farraxᵘtar andar gēhān kas nē bavēt (Kn., II, 11_{10})

خوشبخت‌تر از تو در دنیا کسی نبوُد.

hač har kanīk pat gēhān hučihrtar ut vēh (Mx., II, $41_{126-127}$)

بهتر و زیباتر از هر دختری در دنیا.

ب - حرف ربط kū "از - که" :

spazgīh garāntar kū yātūkīh (Mx., II, 32_{10-11})

غیبت از جادوئی بدتر است

apārak vēš varzēt kū frārōnīh (Bd., I, 67_{5-6}). بدی وی از خوبی بیشتر است

ج - حرف ربط čēγōn چگونه - چون :

hōšxᵘāstārtar.... čēγōn ān i anē sag (Vd., $13_{123/43}$)

از هر سگی خوبخواتر است(1).

حرف اضافه hač نیز برای صفت عالی در مورد مقایسه به کار می‌رود :

xᵘaslum hač xᵘarišnān (Mx., II, 44_{15})

بهترین خوردنیها.

۱- این مثال از کتاب : Mittelparsisch تألیف زالمان - است.

ضمیر

ضمیر شخصی

ضمیر شخصی اول شخص مفرد به دو صورت وجود دارد :

۱ - az "من" حالت صریح و یا اصلی (از حالت مفرد فاعلی ضمیر adam فارسی باستان و azəm "من" اوستائی مشتق شده است).

۲ - man "من" (مال من، مرا، من) که از حالت غیرصریح مشتق شده است و در اصل برای حالت غیرصریح استعمال می‌شده است (از manā "مال من - به من"، حالت اضافهٔ فارسی باستان).

az "من". حالت صریح ضمیر اول شخص مفرد در فارسی میانه اندک اندک از میان رفته است و در متون مورد استعمال زیادی ندارد. این ضمیر به معنی فاعلی (مبتدا) در کلیهٔ زمانهای افعال لازم و در افعال متعدی (بجز در مورد زمانهای ماضی) استعمال می‌شود :

az nē kanīk bē kunišn i nēvak i tō ham (Mx. II. 41 130)

من دختر نیستم بلکه کار نیک توام (یعنی مظهر کار نیک توام).

az ham ēt i tō humat ut hūxt ut huvršt i-t mēnīt ut guft ut kart (Mx., II. 42$_{136}$)

من هستم پندار نیک تو، گفتار نیک تو و کردار نیک تو که تو اندیشیدی و گفتی و کردی.

در همهٔ این موارد حالت صریح az را می‌توان حذف نموده و به جای آن حالت غیرصریح (man) آورد.

man nē kanīk bē kunišn i tō ham (Mx., II. 46$_{171}$)

من دختر نیستم بلکه کار نیک توام.

حالت غیرصریح ضمیر اول شخص مفرد (man من) در جمله می‌تواند در مورد بر حالتی به کار رود

۱- مضاف الیه (همیشه بعد از مضاف) :

kanīčak i man apāk Artaxšēr virēxt šut (Kn., III, 13$_{3}$)

کنیزک من با اردشیر گریخت و رفت.

handarz i man ō tō ēn saxttar kū.... (Kn., I, 8$_{46}$)

مهمترین اندرز من به تو این است که ....

۲- فاعل اصلی (منطقی) افعال متعدی در زمانهای ماضی (ساختمان مجهول فعل) :

Artaxšēr guft kū man kart ham (Kn., I, 6$_{35}$)

اردشیر گفت که من کرده‌ام.

۳- فاعل فعل (اصلی و دستوری) افعال لازم در همهٔ زمانها و افعال متعدی بجز زمانهای ماضی (ساختمان فاعلی فعل) :

"man kē asnō-xrat ham .... apāk Ōhrmazd būt ham (Mx., III, 54_{3-4})

من که خرد فطری هستم .... با هرمزد بودم

man ut tō ētar ditīkar āzmāyišn kunēm (Kn., I, 7_{37})

من و تو یک بار دیگر زور آزمائی کنیم .

۴- مفعول صریح

u-š guft Ōhrmazd kū nē harvisp kartār hēh Ganāk -

mēnūy kū-t man nē tuvān marnjitan (Bd., I, 66_{15-17})

و هرمزد بدو گفت که تو قادر مطلق نیستی ای گناک مینوک (= اهریمن) که تو نمی توانی مرا نابود کنی .

۵- مفعول غیرصریح و قیود (با حرف اضافهٔ مربوط) :

kē dātār ōhrmazd ō man čāst (Mx., LVII, 59_{28})

که دادار هرمزد به من آموخت .

hakar-at mēnišn apāk man rāst ut ēvakānak hast

(Kn., II, 11$_{9}$)

اگر منش تو با من راست و یگانه است .

ut tō x^{u}at dānēh kū Ardavān apar man ut tō kāmkārtar

pātixšāh hast (Kn., I, 8$_{45}$)

و تو خود دانی که اردوان بر من و تو کامکارتر و نیرومندتر است .

بدین طریق حالت غیرصریح ضمیر اول شخص مفرد (man "من") در فارسی میانه در همهٔ موارد به کار می رود و جای ضمیر حالت صریح az را می گیرد :

ضمیر دوم شخص مفرد tō تو

ضمیر اول شخص جمع amāh ما

ضمیر دوم شخص جمع šmāh شما

این ضمایر حالت غیرصریح ندارند و ربط آنها با سایر کلمات جمله تابع قواعد نحوی است و بخصوص با حروف اضافهٔ مقدم و حرف اضافهٔ مؤخر rād به کار می رود :

tō hač katām tōxmak ut dūtak hēh ? (Kn., I, 3$_{14}$)

تو از کدام خاندان و طایفه هستی ؟

tō ut dām čē tō marǰēnam (Bd., I, 66_{6-7})

تو و آفریده‌هایت را نیز نابود کنم .

kunišn i nēvak i tō (Mx., II, 41_{130})

کار نیک تو

kē-m hakarč kanīk i hač tō hučihrtar ut vēh pat gētāh nē dīt (Mx., II, 41_{128}).

که من هرگز در گیتی دختری از تو زیباتر و بهتر ندیدم .

kā-t amāh anākīh pat-āš kunēm (Mx., II, 48_{186})

زمانی که ما به تو رنج دهیم .

amāh ētōn ašnūt ku-(Kn., I, 5_{25})

ما چنین شنیدیم که ...

u-mān kāmak kū ōy ō dar i amāh fristēh (Kn., I, 5_{25})

آرزوی ما چنین است که تو او را به درگاه ما فرستی .

miyān i šmāh ut ōšān zamīk 21 frasang (Kn., III, 15_{18})

میان شما و ایشان زمین ۲۱ فرسنگ است .

Artaxšēr apāk 2 bārah i šmāh nē pat gyāk hast

اردشیر با دو اسب شما بر جای نیست .

(Kn., III, 13_{2})

šmāh rāδ pus-ē hast (Kn., I, 5_{25})

شما را پسری هست

ضمیر اشاره (ōy) او - آن به عنوان ضمیر شخص سوم مفرد استعمال می شود و صورت جمع آن ōšān ایشان - می باشد و این ضمایر حالت غیرصریح ندارند :

gyān hač ōy nē buxtēt (Bd., I, 72_{12})

جان از او رستگار نشود .

ut Arδavān hač ōšān pursīt ... (Kn., III, 15_{17})

اردوان از ایشان پرسید .

ut pas har 3 šap xᵘamn čiγōn dit ēstāt pēš i ōšān guft (Kn., I, 3_{12})

پس خواب هر سه شب را آنچنان که دیده بود به پیش ایشان گفت .

بجز ضمایر منفصل که در بالا ذکر شد در فارسی میانه ضمایر متصل زیر وجود دارد :

			جمع	
مفرد	اول شخص	-m		-mān
	دوم شخص	-t		-tān
	سوم شخص	-š		-šān

ضمایر متصل در تلفظ به آخر کلمه متصل می شوند و در نوشتن اغلب به حرف ماقبل خود وصل می شوند . ضمایر متصل اغلب به اجزاء زیر متصل می شوند :

۱ـ به حرف ربط :

الف ـ u و :

u-š guft Ōhrmazd (Bd., I, 66_{15})

و هرمزد به او گفت . . .

ب ـ kā "وقتی که"

pāpak kā-š ān saxᵘan ašnūt (Kn., I, 3_{14})

وقتی که پاپک این سخنان را شنید .

ج ـ kū چه ـ برای اینکه

kū-m vizand ut ziyān mā kun (Kn., I, 4_{15}) به من زیان نرسان .

kū-tān tan dusrav ut ruvān druvand nē bavēt

که شما را تن بدنام و روان عاصی نبود .

(Pn., 26 $_{19-20}$)

د - čē "چه - چنانکه"

čē-t ēt hast masist rāh (Mx., II, 48-49 $_{198}$)

چه این ترا هست بزرگترین راه .

ه - aδak "آنگاه - پس از آن"

aδak-oš ēn hand čiš bē dānistan apāyēt (Pn., 17 $_{4-5}$)

آنگاه این چند چیز را باید دانست .

و - hakar "اگر"

hakar-at mēnišn apāk man rāst ut ēvakānak hast

اگر اندیشهٔ تو با من راست و یگانه است .

(Kn., II, 11 $_{9}$)

ز - bē "اما"

bē-š avi-š barēt (Kn., II, 48 $_{190}$)

اما بدو ببرید ....

ح - (i)tāk

tāk-šān apārīk pityārak kēm (Mx., XLIV, 53_{20})

تا ایشان را مخالفان دیگر کمتر باشد .

۲- به ضمیر نسبی ... i "آن - کسی که - که - آن که"

ān x^{u}amn i-m dīt, rāst būt (Kn., I, 4_{21})

آن خوابی که من دیدم راست بود .

hač vinās i-tān kart ēstēt pat patit bēt (Pn., 27_{17-18})

از گناهی که شما کرده‌اید به توبه شوید .

۳- به ضمیر kē "کی - کدام" وقتی که جملهٔ فرعی را به اصلی بپیوندد :

u-š nām maiδyōkšam kē-š vičārišn ēn kū …(Bd., I, 86_{9})

و نام او مدیوکشم است که تعبیرش اینکه .....

kāmak apar ān čiš mā barēt kē-tān tan ō puhr ut ruvān ō patifrās rasēnēt (Pn., 30_{1-2})

و به آن چیز تمایل نداشته باشید که تنتان را به عقوبت و روان را به پادافراه رساند .

۴- به حرف اضافه

ut Artaxšēr hač-aš zāt (Kn., I, 4 $_{20}$)

وارد شیر ازاو زاده شد .

ut ō-mān har 2-ān sūt afkārīhā (Bd., I, 66 $_{2-3}$)

و ما هر دو را سود بسیار خواهد رسید .

ضمایر متصل در موارد ذیل استعمال می شود :

۱ ـ برای بیان مالکیت :

u-m māt Spandarmat, u-m pit Ōhrmazd (Pn., 18 $_{21}$)

و مادر من سپندرمت و پدر من هرمزد است .

kā-t čašm ō zrēh ōftēt hač dušmanān apēpīm bavēh

(Kn., II, 12-13 $_{18}$) و هنگامی که چشمان تو به دریا افتد از دشمنان بی بیم باشی .

frahang tōxm i dānišn u-š bar xrat (Pn., 25 $_{20-21}$)

و فرهنگ تخم دانش است و میوه آن خرد .

۲ ـ وجود و داشتن چیزی را نزد شخصی بیان می کند :

u-š pat frahang i-š hast-ē bar ut pātdahišn framāyēm

(Kn., I, 5_{25}) و برای فرهنگی که او راست بر و پاداش فرمایم .

u-šān dart ut vēmārīh kēm

(Mx., XLIV, 53_{24}) و آنها را درد و بیماری کمتر است .

۳ - برای بیان طرف و مخاطب دیگر نده :

aδak-aš xᵘāstak ut ārāδīh vēš buxšēnd (Pn., 26_{16-17})

آنگاه او را مال و خواسته بیشتر بخشند .

Sāsān hač Pāpak pašt ut zinhār xᵘāst kū-m zinhār ut ziyān mā kūn (Kn., I, $3\text{-}4_{15}$)

ساسان از پاپک زینهار خواست که مرا گزند و زیان مرسان .

varanīkīh mā kun kū-t hač xᵘēš-kunišn ziyān ut pēšāmānīh nē rasēt (Mx., II, 32_{24})

حریص مباش که از کنش خود ترا زیان و پشیمانی نرسد .

یکی از موارد استعمال خاص ضمیر متصل استعمال آن در وجه غیر شخصی با فعل tuvān توانستن ، د

apāyit بایستی ، apāyēt باید ، sahistan بنظر رسیدن است.

kū-t man nē tuvān marnjitan (Bd., I, 66 16-17)

و تو نمی توانی مرا نابود کنی.

u-t x^uatāyīh i Ērān šahr vas sāl apāyēt kartan

و ترا پادشاهی ایرانشهر بسیار سال باید کردن. (Kn., II, 12 17)

u-mān ētōn sahist kū (Kn., III, 15 18) و ما را بنظر چنین رسید که

۴- برای بیان مفعول صریح :

tāk-tān man bē amurzam (Pn., 27, 19) تا من شما را بیامرزم

āz-kāmakīh mā kun kū-t āz dēv nē frēpēt (Mx., II, 32 13-15)

تمایل به آز مداشته باش تا ترا دیو آز نفریبد.

u-s pat čiš-iš ēvēnak mā āzār (Mx., II, 35 55-56)

اورا بهیچ چه میازار .

۵ - برای بیان فاعل اصلی (منطقی) در جمله در زمانهای ماضی و با فعل مجهول :

ān xᵘamn i-m dit rāst būt (Kn., I, 4_2)

آن خوابی را که من دیده ام راست بود .

Arδavān ut asvārān frāč rasīt hand ut kā-šān zanišn pat ān ēvēnak dit apd sahist (Kn., I, 6_{34})

اردوان و سواران فراز رسیدند و هنگامی که آنان ضرب شست را به این آیین دیدند تعجب کردند .

۶ - گاهی ضمیر متصل به عنوان فاعل منطقی و دستوری در ترکیب با افعال لازم معلوم در همهٔ زمانها و با افعال متعدی بجز زمانهای ماضی و با مبتدا اگر خبر آن اسمی باشد استعمال می شود :

ut stārak i Ōhrmazd apāč bālist āmat. u-š hač vahrām ut Anāhit pat kustak (Kn., II, 10_5)

و ستاره هرمزد دوباره به اوج آمد و در کنار بهرام و ناهید (بود) .

u-š dām i mēnōy mēnōyīhā dārēt (Bd, I, 75_{13})

و آفریدگان مینوی را به مینوئی نگاه دارد.

۷- برای بیان مفعول غیر صریح اگر با حرف اضافه بیاید:

الف - حرف اضافه مستقیماً به ضمیر متصل می شود:

ēvak hač ōšān asvārān varrak i vas vazurg ut čāpūk apāk-aš pat asp nišast ēstāt (Kn., III, 15-16 $_{18}$)

با یکی از سواران بره ای بس بزرگ و چابک بر اسب نشسته بود:

ān kē ēn xᵛamn pat-aš dīt (Kn., I, 3_{13})

آن که این خواب را برایش دیدی.

pat čiš-ē kē ziyān nē hač-aš šāyist būtan (Kn., I, 42)

به چیزی که زیان از او نشاید بودن ....

ب - و یا اینکه ضمیر به حرف ربط ماقبل و یا ضمیر ربط ماقبل متصل می شود و حرف اضافه بعد از او و یا غالباً قبل از فعل قرار می گیرد:

Arδavān hač dastōvar pursīt kū ān varrak i-š apāk pat asp čē nimāyēt ? (Kn., III, 16_{19})

اردوان از وزیر پرسید که آن بره که با او بر اسب است چه نماید ؟

čē-t aβδām margīh apar rasēt (Mx., III, 39_{111})

چه سرانجام ترا مرگ در رسد .

ضمیر متصل سوم شخص مفرد š غالباً به حروف اضافه مانند hač از ، pat به ، avi متصل می شود . در این صورت ضمیر š معنی اصلی خود را که حالت غیرصریح ضمیر سوم شخص مفرد است از دست داده و عمل مُعین مخصوص انجام می دهد یعنی نشان می دهد که حرف اضافه در این مورد به ضمیر مابعد خود مربوط نبوده بلکه به ضمیر متصل ماقبل (به هر صیغه که باشد) که به حرف ربط متصل است مربوط می باشد :

kā-t amāh anākīh pat-aš kunēm (MX., II, 47_{186})

هنگامی که ما به تو رنج دهیم .

kū-t dusravīh ut druvandīh avi-š nē rasēt (Mx., II, 31_{9})

که بر تو بدنامی و دروندی نرسد .

tāk-aš purr-ravišnīh i martumān ut gōspandān hač-aš bavēt (Bd., I, 85_{8-9})

تا از او ازدیاد مردمان و چارپایان بود.

pas Ōhrmazd xᵘatāy gōβēt kū mā saxᵘan hač-aš pursēt ($Mx.$, II, $43_{150-151}$)

هرمزد خدای گوید که از او سخن نپرسید.

u-šān pat-aš nē virravam (Pn., 22_{13})

و من به ایشان نمی گروم.

ضمیر اول شخص جمع mān هم بطور متصل و هم منفصل استعمال می شود:

الف - به عنوان مضاف الیه در جملهٔ اضافه:

zamān i mān apākanīhēt (Bd., I, 72_{9})

زمان ما سپری می شود.

ب - با حرف اضافه به حالت منفصل:

ō mān har 2-ān sūt afkārīhā (Bd., I, 66_{1-3})

و هر دوی ما را سود بسیار است.

ضمیر اشاره

مهمترین ضمیرهای اشاره عبارتند از :

ēn «این» ، ē(t) «این» ، ān «آن» ، ۱۳ ، ōy «او» . ضمیر im «این» نیز در متنها استعمال می شده است .

ضمیر ōy «او» در حالت جمع بصورت ōšān به کار می رود .

در پازند برای جمع ē(t) ōšān (<aita) «اینها» به کار می رود .

ضمیرهای ēn «این» و ān جمع بسته نمی شود .

هیچیک از ضمیرهای اشاره حالت غیرصریح ندارد و این ضمیرها در حالت اضافه قبل از مضاف قرار می گیرند .

ēn dast «این دست» ، ēn 3 rāh «این سه راه» ، ān kanīzak «آن دختر» ، ān 3 asvār «آن دوسوار» .

ēvak hač ōšān asvārān (Kn., III, 15, 18)

یکی از آن سواران .

ut apārīk ōšān xᵘatāyān kē (Mx., LVII, 58$_{21}$)

و آن دیگر فرمانروایان که ..(۱)

ضمایر اشاره به تنهائی یعنی بدون مضاف می توانند در مقام های زیر نیز استعمال شوند :

الف - مبتدا

ēn čē vāt hast (Mx., II, 43$_{141}$)

این چه بادی است .

čē.t ēt hast masist rāh (Mx., II. 48-49$_{198}$)

زیرا این ترا بهترین راه است .

او مانند این است که ...

ō ētōn humānāk čiyōn kē... (Mx., II. 34$_{49}$)

ب - مفعول صریح :

nēmrōč ēn gōβēt kū.. (Pn., 27$_{12-13}$)

نیمروز این را گوید که ...

ج - به صورت همه مفعولهای غیرصریح وقیود با حروف اضافهٔ مقدم وحرف اضافه مؤخر rād ، را .

pat ēn apēgumān būtan kū (Mx., XXXVII, 49$_{9-10}$)

بدین بی گمان بودن که ....

۱. ضمیر ē در مقام توصیفی در متون مورد مطالعه دیده نشد .

pat ō hangōšītak... (Bd., I, 79_3)

بدآن گونه (شیوه).

ōt' rād čē .... (Mx., LVII, 54_{3-4})

برای آنکه - زیراکه وغیره.

اگر ضمیر در حالت اضافه در آخر بیاید معنی مالکیت را می رساند :

pat apēgumānīh i ēn ku... (Mx., XXXVII, 49_{10})

و به این بی گمانی که (به این اعتقاد که) ...

ضمیر اشاره اغلب در جمله اصلی قبل از جمله فرعی می آید و موصوف را تعیین می کند :

ōn kē ēn x^uamn pat-aš dīt .... (Kn., I, 3_{13})

آنکه این خواب برای او دیده شد ....

ōy kē andar mān i ātaxšān vēš šavēt... (Pn., 26_{14-15})

آنکه اندر آتشکده بیشتر رود ....

ēt i-t pat dārišn i tan ut bōxišn i ruvān rād pursīt

(Mx., II, 48_{196})

آنچه را که در مورد حفظ تن و نجات روان پرسیدی ....

ضمیر اشاره با علامت اضافهٔ i (= ضمیر نسبی ـ که) اغلب کلمهٔ معین مخصوص می‌سازد :

۱ـ برای بیان تعلق : ضمیر اشاره با علامت اضافه i ([Pahlavi] ān i، [Pahlavi] ōy i، [Pahlavi] ēt i، [Pahlavi] ān i) در اول جمله قبل از شیئی و یا شخص دارنده قرار گرفته و شیئی مورد تعلق در آخر قرار دارد :

[Pahlavi script]

az ham ēt i tō humat ut hūxt ut huvaršt i-t mēnīt ut guft ut kart (Mx., II, 42 136)

من هستم پندار نیک تو، گفتار نیک تو، کردار نیک تو که تو اندیشیدی و گفتی و کردی .

[Pahlavi script]

u-š ān i xᵘēš nēvakēn kunišn pat kanīk karp ō patīrak ay ēt (Mx., II, 41 125)

عمل نیک او به شکل دختری به استقبال او آید .

[Pahlavi script]

ān i ēn hazārak sar kē vēhih visand ut vattarīh amar

در پایان این هزاره که نیکی اندک و بدی بیشمار است .... (Pn., 28 13-14)

ut gōβēt ān i druvandān ruvān (Mx., II, 45_{168})

و روان گناهکاران گوید .

۲- قبل از صفت :

čiγōn hač ān i sēǰōmand i bīmōmand i vasanākīh axᵘān

ō ēn i asēǰ axᵘān i apatyārak mat hēh ... (Mx., II, 43_{149})

چگونه از آن زندگی پر بیماری و پر بیم و بدبختی به این زندگی بی بیماری و بی آفت آمدی ؟

ōy i dušākāh ut vat-xēm mart kā vas-ič ō buržišn ut

tuvānkarīh ut pātixšāhīh rasēt (Mx., LVII, 60_{32})

آن نادان و بدخوی مرد چون به بزرگی و توانگری و قدرت رسد ...

ān i asar rōšnīh i hamāk-xᵘāhrīh apar rasēt (Mx., 2, 43_{146})

برمی رسد به آن روشنی بی پایان و پر آرامش .

kū-š āsāyēt ruvān hač ān i 3 šapak puhr (Mx., II, 44_{153})

آن جا که روان او از آن عذاب سه شبه می آساید .

۳ـ در موردی که صفت مستقل و بدون موصوف باشد . در این مورد ضمیر اشاره به کمک حرف اضافه صفت را تبدیل به اسم می کند :

ut kā ōy i druvand mīrēt (Mx., II, 44_{158})

و زمانی که آن بدکار می میرد ....

bē pat ān i xᵘēš hukunišnīh ān i ahrav pas hač bē

vitirišnīh ān band hač grīv bē ōftēt (Pn., 23_{20})

امّا با آن عمل نیک خویش آن بند از گردن آن پرهیزگار پس از درگذشت بیفتد .

bēš mā bar čē ōy i bēš-burtār rāmišn i gētāh ut

mēnōy aβin bavēt (Mx., II, 32_{20-21})

دردکش چه او که دردکش است رامش گیتی و مینو را نمی بیند .

ضمیر اشاره با حرف اضافه در جمله توصیفی نیز به کار می رود و آن جانشین موصوفی می باشد که در جمله با مضاف الیه دیگری ذکر شده باشد (سبک مخصوص جمله سازی) :

zamān ōžōmandtar hač har 2 dāmān (dām i Ōhrmazd ān-iž i gannāk-mēnūy (Bd., I, 72 1-2)

زمان نیرومندتر است از هر دو مخلوق (مخلوق هرمزد و نیز آنِ گناک مینو).

ضمیرهای اشاره یا im (این)، چنانکه قبلاً ذکر شد در کتب پهلوی فقط در موارد خاصی استعمال شده است:

im rōč این روز. امروز

im čim rād بدین علت.

ضمایر استفهامی و استفهامی نسبی

ضمایر استفهامی در فارسی میانه به قرار زیرند:

kē کی، یا čē چه؟ - کدام katām کدام؟

čand چند؟

ضمایر kē و čē را می توان بطور دقیقتر ضمایر استفهامی نسبی نامید زیرا هم عمل ضمیر استفهامی و هم ضمیر نسبی را انجام می دهند:

kē که - آنکه - چه

čē چه؟ - آنکه

به عنوان ضمیر استفهامی kē (که)، فقط درباره انسان استعمال می شد. قواعد استعمال نحوی آن

در متون چنین است :

۱- مبتدا در جمله با فعل معلوم یا با خبر اسمی :

u-m kē dōst um kē dušman (Pn., 18_{2-3})

و مرا که دوست است و که دشمن ؟

۲- فاعل حقیقی در افعال متعدی در زمانهای ماضی :

ēn zanišn kē kart? (Kn., I, 6_{34})

این ضربت را که وارد ساخت ؟

۳- مفعول صریح :

nūn kē pat panāh kunam (Mx., II, 44_{159})

اکنون چه کسی را در پناه (خویش) گیرم ؟

۴- جزء اسمی خبر :

تو که هستی ؟ tō kē hēh ? (Mx., II. 41_{128})

۵- مفعول غیر صریح با حروف اضافه :

ut hač kē nēvakīh ut hač kē vatīh (Pn., 18_{4-5})

از کیست خوبی و از کیست بدی ؟

ترکیب ضمیر استفهامی kē با ضمیر نفس (ضمیر مشترک)، وصفی xᵘēš "مال خود" معنی (مال که)

رامی رساند : kē xᵘēš :

kē ham ut kē xᵘēš ham (Pn., 17_{5-6})

من که هستم و خویش که هستم (بچه کس تعلق دارم) ؟

kē ۰ که - آنکه - چه به عنوان ضمیر نسبی می تواند نه تنها در مورد انسان بلکه در مورد حیوانات و اشیاء هم استعمال شود (در مفرد و جمع) :

ōy kē آنکه - آنکس که

ōšān kē (Mx., LVII, 55_8) آنهائی که

har martum kē (Mx., LVII, 58_{19}) هرکس که

ān čiš kē (Pn., 30_3) آنچه که .

این ضمایر به عنوان کلمات ربط در جملات فرعی زیر به کار می روند :

الف - وصفی :

hač pitarān ut niyākān i tō kas būt kē pātixšāhīh ut sardārīh kart (Kn., I, 3_{14})

از پدران و نیاکان تو کسی بود که پادشاهی یا سرداری کرده باشد ؟

hač ān kas must-aparmānd mā bēh kē yut hač ōy nē vi-

čārēh (Kn., I.8₄₄) بدان کس دشمنی مکن که جز او تراچاره نباشد .

ب - مفعول :

[illegible]

kā-t pat gētēh dīt kē dēv-izakīh kart (Mx., II, 41₁₃)

هنگامی که در جهان دیدی که کسی دیوستائی کرد ....

ج - خبر فرعی :

[illegible]

sēzdahum kē pat hunar ut afzār i har kas hučašm bavēt

(Mx., XXXVII., 50₁₆) سیزدهم اینکه برای هنر و قدرت هر کس نظر خوش داشته باشد .

ضمیر čē «چه ؟» - «کدام ؟» با معنای استفهامی در موارد ذیل دیده می شود :

الف - مبتدا :

[illegible]

u-m čē sūt, u-m čē ziyān? (Pn., 18₂) مرا چه سود است و مرا چه زیان ؟

ب - مفعول صریح :

tē hamē vēnēt (Kn., II, 9₄)

همی چه می بینید ؟

ج - مضاف الیه (غالباً در حالت مقدم) :

ān 2 asvār čē gāh bē vitart hand ? (Kn., III, 15_{12})

آن دو سوار چه هنگام عبور کردند ؟

ēn čē vāt hast ? (Mx., II, 43_{141})

این چه بادی است ؟

ضمیر čē «چه» می تواند با حرف اضافهٔ موخر rād «را» ترکیب شود :

čē rād (Mx., LVII, 54_{2}) چرا ؟

ضمیر نسبی čē «چه» در مورد ربط می تواند استعمال شود . استعمال آن خواه به تنهائی و یا با ضمیر نسبی ī به معنی «کسی که» برای ربط جملهٔ فرعی توصیفی است :

har čē tō farmāyēh kunam (Kn., II, 11_{11}) هرچه تو فرمائی کنم .

nūn vičitār i či-m dast apar nihāt (Pn., 18_{10-11})

اکنون توضیح آنچه که من اشاره کردم .

ندرتاً čē برای ربط مضاف با مضاف الیه (اگر بعد از مضاف باشد) به جای ī استعمال می شود :

ut dām čē tō marnjēnam (Bd., I, 66_{6-7}) و دام ترا بمیرانم .

u-š dām čē man ētōn nē tuvān kartan kū ... (Bd., I, 66$_{16-17}$)

و او دام مرا ایدون نتواند کردن که . . .

مهمترین موارد استعمال ضمیر katām «کدام» بقرار زیر است :

الف - برای تعیین و توصیف :

tō hač katām tōxmak ut dūtak hēh? (Kn., I, 3$_{14}$)

تو از کدام خاندان و دودمان هستی ؟

ب - خبر :

u-m dēn katām? (Pn., 18$_{1}$) ومرا دین کدامست؟

در مقام وصفی ضمیر طبق قاعده قبل از مضاف قرار دارد :

katām gyāk šut? (Kn., III, 13$_{5}$) بکجا رفت ؟

ما فقط در یک جمله مشاهده کردیم که این ضمیر پس از اسم قرار گرفته است :

ut šahr katām apityāraktar (Mx., XLIV, 52$_{6}$)

و کدام شهر بی دشمن تر است ؟

ضمیر čand در دو مورد استعمال می شود :

الف - ضمیر استفهامی به معنی «چند - چقدر» :

rāh čand (Mx., XXXVII, 42$_{2}$) «به چند راه» .

ب - ضمیر نامعین به معنی «چند عدد» :

ut Pāpak Sāsān rād framut kū tāk čand rōč pat xᵛarišn

i dārišn nēvak ut sačākvār parvart (Kn., I. 4_{12})

و پاپک ساسان را فرمود تا به چند روز به خورش مقوی و نیک و سزاوار پرورند .

apar rust čand paδ-ē bālāδ (Bd., I, 82_{12-13}) و به بلندی چند پای برست .

ضمیر نفس (مشترک)

ضمایر نفس دو دسته اند :

۱- ضمیر نفس شخصی :

(یا xᵛat) خود ، که در حالت مفعولی است .

یا xᵛēstan خویشتن .

۲- ضمیر نفس ملکی :

(یا xᵛēč) مال خود .

ضمیر (یا xᵛat) در موارد زیر استعمال می شود :

الف - در جمله مستقلاً بیاید :

خودنیکی کند .

x^{u}at nēvakīh kunēt (Mx., XXXVII, 51$_{30}$)

ب - ترکیب با ضمیر و یا اسم (برای روشن‌تر کردن معنی آن) :

ut tō x^{u}at dānēh kū (Kn., I, 8$_{45}$)

و تو خود دانی که ....

ān i haftum x^{u}at Ōhrmazd (Bd., I, 76$_{4}$) هفتمین خود هرمزد است.

در متون مورد تحقیق ما در موارد زیر استعمال شده است :

الف - فاعل :

hakar artīk nē sarēnēh x^{u}at nē akār ut ō mān har 2-ān

sūt afkārīhā (Bd., I, 66$_{1-3}$)

اگر مبارزه را شروع نکنی خود ناتوان نخواهی شد و این به سود هردو ما خواهد بود .

x^{u}at nēvakīh kunēt ut ō kasān afrās i nēvak dahēt

خودنیکی کنید و به دیگران راه نیکی آموزید . (Mx., XXXVII, 51$_{30}$)

ب - مفعول صریح :

ēvak x^uat ut ēvak konīčak apar nišast (Kn., II, 12_{15})

بریک اسب خود را نشاند و بر دومی کنیزک را .

ج ـ خبر :

ān i haftum x^uat būt (Bd., I, 7_{66}) هفتمی خود او بود .

مقام اصلی ضمیر x^uēš "خویش" صفت تعیینی است و به مضاف توسط حرف اضافه متصل می‌شود :

u-š pas duxt i x^uēš pat zanīh dāt. (Kn., I, 4_{20})

وسپس دخت خویش را به زنی او داد .

Sāsān rāz i x^uēš čiyōn būt pēš i Pāpak guft (Kn., I, 4_{16})

ساسان راز خویش آنچنان که بود به پاپک گفت .

ندرتاً ضمیر x^uēš در موارد زیر قبل از مضاف می‌آید :

الف ـ اگر تنها به کار رود :

varanīkīh mā kūn kū-t hač x^uēš kunišn ziyān ut pašāmānīh nē rasēt (Mx., II, 33_{23-24})

حریص مباش که از کنش خود ترا زیان و پشیمانی نرسد .

ب ـ در ترکیب با ضمیر اشارهٔ ān (ān i x^uēš

u-š ān i xᵘēš nēvakēn kunišn pat kanīk karp ō patirak āyēt (Mx., II, 41$_{125}$)

وعمل نیک او به شکل دختری به استقبال او آید .

این ضمیر نیز می تواند خبر جمله باشد اگر ما قبل مضاف (ضمیر یا اسم) قرار گیرد :

kē ham ut kē xᵘēš ham? (Pn., 17$_{5-6}$)

که هستم و متعلق به که هستم ؟

Ōhrmazd xᵘēš ham ayāp Ahriman? (Pn., 17$_{11-13}$)

خویش هرمزد هستم و یا اهریمن ؟

ضمیر یا xᵘēstan خودم - مال خودم از ضمیر یا xᵘēš خود و اسم tan ترکیب شده است و در جمله در مقامهای زیر می آید :

۱- فاعل :

hač ōy anākīh i gannāk mēnūy paitāk būt čē-š ān dām dāt i-š xᵘēstan pat-aš (Bd., I, 74$_{5-7}$)

از او بدی اهریمن پیدا شد ، زیرا او آن موجود را آفرید که متعلق به او بود .

۲- مفعول صریح :

[illegible]

pas xᵘēštan ut asvārān ranjak mā darēt (Kn., III, 16₂₀)

پس خویشتن و اسبان را رنجه مدارید.

۳ - مضاف الیه (غالباً در حالت مقدم):

الف - به تنهائی:

[illegible]

u-š xᵘēštan dām hač karp bē dāt (Bd., I, 74₉)

و او از این صورت، مخلوق خود را خلق کرد.

ب - در ترکیب ویژه با ضمیر اشاره [illegible] ān (آن):

[illegible] ān i xᵘēštan «آن خود - مال خود»:

[illegible]

Ganāk mēnōy hač gētāh tārīkīh ān i xᵘēštan dām frāč kirrēnīt (Bd., I, 73₁₃₋₁₄)

گناک مینو از تاریکی دنیا دام خویشتن را آفرید.

حرف اضافه معنی این ضمیر را می تواند در جمله بهتر نشان دهد:

[illegible]

har 2-ān mēnōy pat xᵘēštan kanārakōmand (Bd., I, 63₁₉)

دو مینو به خویشتن محدود هستند.

مترادف ضمیر [illegible] xᵘēštan «خویشتن»، ([illegible] یا) [illegible] و tan i xᵘēš [illegible]

تن خویش. است :

[illegible]

[illegible]

u-š nazdist yazdān x^uatīh dāt nēvak ravišnīh i ān mēn-

ōy i-š tan i x^uēš pat-aš vēh bē kartan (Bd., I, 69_{10-12})

نخست وجود ایزدان را روشِ نیک داد. آن مینوئی که بدان تن خویش را نیکو سازند.

ضمیر نامعین (مبهمات)

ضمیرهای نامعین عبارتند از [illegible] har «هر»، [illegible] hēč «هرکدام» (در جملهٔ نفی «هیچکدام») [illegible] «هرکس - هرکه». و مشتقات آن [illegible] harvisp «همه» [illegible] ham «هرکدام - همه» [illegible] hamāk «هرکس». [illegible] (یا [illegible]) hamōkēn «همه».

ضمیر [illegible] har «هر» فقط در مقام مضافٌ الیه و آن هم قبل از مضاف قرار دارد :

[illegible] har rōč (Pn., 29_9) هر روز

[illegible] pat har 40 sāl (Mx., XLIV, 53_{18}) بعد از هر ۴۰ سال

[illegible]

har kār ut kirpak i frazand kunēndēh (Pn., 23_{14})

هر کار و کرداری که فرزندان کنند.

در مقام مضاف می توان ضمایر استفهامی نسبی [illegible] kē «که»، [illegible] čē «چه» را به کار برد :

har kē andar gētīh (Pn., 24)

هرکس که در دنیا وجود دارد .

har čē tō framāyēh kunam (Kn., II, 11_{11})

هرچه تو فرمائی کنم .

جمع ضمیر har [Pahlavi] harvīn [Pahlavi] هرکدام ، همه ، می باشد :

harvīn kas ōšōmand (Pn., 21_{9})

همهٔ مردم فانی اند .

ضمیر [Pahlavi] hēč هرکدام - هرکه (در جملهٔ نفی : هیچکدام) در جمله معنای صفت تعیینی دارد و همیشه قبل از مضاف می آید :

ut pāpak rāδ hēč farzand i nām-burtār nē būt (Kn., I, 1_{5})

و پابک را هیچ فرزندی که وارث نام وی باشد نبود .

pat hēč čārak griftan nē tuvān (Kn., III, 16_{20})

و با هیچ چاره او را گرفتن نتوان .

این ضمیر به تنهائی فقط در ابتدای جملهٔ فرعی توصیفی قرار می گیرد و آن هم اگر با ضمیر استفهامی نسبی [Pahlavi] kē همراه باشد :

hēč kē būt hand ut hēč kē bavēnd ut hēč kē hand

هرکه بود و هرکه هست و هرکه خواهد بود . (Pn., 21 21-22)

ضمیر hač ‹هرکدام - هرکه› غیرقابل تغییر بوده وصورت جمع ندارد .

ضمیر visp ‹هرکه - هرکدام› درجمع به آخر آن پسوند ān- اضافه می شود : vispān ‹همه› و درجمله درمقام مضاف الیه ماقبل مضاف قرار می گیرد .

u-š visp sartak zōr i urvarān andar čihr dāšt (Bd., I, 83 14-15)

هرنوع نیروی نباتی را در تخم داشت .

vispān pat har 2 axᵘān rādēnišnān (Pn., 30 14-15)

همه آنان که در فکر هر دو عالم هستند .

ضمیر harvisp ‹همه› تغییرناپذیر است وهمیشه قبل از مضاف قرار دارد :

harvisp dām i tō (Bd., I, 4 8) همه مخلوقات تو .

ضمیر ham ‹هرکدام ، همه ، (هریک)› حالت غیرصریح آن hamē می باشد . درحالتهای صریح وغیرصریح درمقام مضاف الیه مقدم می باشد :

ham har dō (Bd., I, 62 15) هردو

ān 12 māhīkān nām hač ham amahraspandān (Bd., I, 88 19-20)

نام آن دوازده ماه ماخوذ از همه امشاسپندان است .

gannāk mēnūy ut hamē dēvān (Bd., I, 80_{11-12})

گناک مینو و همهٔ دیوها .

فقط یک بار مشاهده کردیم که ضمیر ham پس از مضاف آمده است :

gannāk mēnūy kā-š akārīh i xᵘēš ut apasihišn i dēvān hamē dīt... (Bd., I, 68_{12-14})

هنگامیکه گناک مینو ناتوانی خود و نابودی همهٔ دیوان را بدید .

ضمیر hamāk "هریک - همه" تغییرناپذیر است و با مضاف در موارد زیر می‌تواند به کار رود :

۱- ماقبل مضاف بدون ادات اضافه :

āštīh ut hamīh pat hamāk kār ut kirpak (Pn., 21_{19})

آشتی و اتحاد در همهٔ کارها و کردارها .

ut hamāk gēhān rōšnīh kart (Kn., I, 2_{9}) وهمهٔ جهان را روشن کرد .

۲ - بوسیلهٔ حرف اضافه :

dām-it i hamāk andar asar karpē be dāt (Bd., I, 74_{12-13})

همهٔ جهان را با صورت ابدی خلق کرد .

۳ - بعد از مضاف بدون حرف اضافه :

u-š dām hamāk andarōn āsmān be dāt (Bd., I, 81_4)

و همهٔ موجودات را در آسمان خلق کرد .

ضمیر (یا همه) hamōkēn معمولاً قبل از مضاف قرار دارد :

hamōkēn āp همه آب - تمام آب .

hamōkēn dām (Mx., II, 90,11,7) همهٔ مخلوقات .

ضمیر نسبی « i »

ضمیر نسبی در فارسی میانه فقط به صورت i آنکه وجود دارد (فارسی باستان hya آنکه) وهمیشه مقام کلمهٔ معین را دارد :

۱- ضمیر نسبی در مقام کلمهٔ معین جملهٔ فرعی توصیفی را به اصلی مربوط می کند :

Pāpak rāδ pus-ē hast i pat frahang ut asvārīh frah-ātak ut apāyišnik (Kn., I, 5_{24})

پاپک را پسری هست که در فرهنگ و سوارکاری ماهر و شایسته می باشد .

ān 2 asvār i ō ēn kustak rōn āmat čē zamān be vitart?

آن دوسواری که بدین سوی آمدند چه زمان بگذشتند؟ (Kn., III, 149)

۲- در مقام اضافه مضاف را به مضاف الیه می پیوندد :

kārnāmak i Artaxšēr i Pāpakān کارنامهٔ اردشیر پاپکان

برای ضمایر استفهامی نسبی ke که čē چه به صفحات قبل رجوع شود .

عدد

اعداد اصلی

اعداد اصلی در فارسی میانه به قرار ذیل نوشته می شود :

آحاد

ēvak	یک
dō	دو
sē	سه
čahār	چهار
panǰ	پنج
šaš	شش
haft	هفت
hašt	هشت
nōh	نه

عشرات

dah	ده
vīst	بیست
sīh	سی

čihil چهل

panjāh پنجاه

šast شصت

haftāt هفتاد

haštāt هشتاد

nahvat نود

مآت

sat صد

duvēst دویست

sēsat سیصد

آلاف

hazār هزار

dō hazār دوهزار

sē hazār سه هزار

اعداد از ۱۰ تا ۲۰ عبارتند از یکی از اعداد با و dah "ده" و اغلب بدون تغییرات صوتی است :

yāzdah یازده

duvāzdah دوازده

sēzdah سیزده

čahārdah چهارده

پانزده pānzdah

شانزده šānzdah

هفده haftdah

هژده haštdah

نوزده navazdah

از بیست به بالا در متون با اعداد نوشته می شود :

۲۱

۲۲

۲۳

۲۴

۲۵

۲۶

۲۷

۲۸

۲۹

تصور می شود که اعداد آحاد با عشرات بوسیلهٔ حرف ربط "ud" بهم متصل می شوند :

۲۲ vīst ut dō

۵۵۴ panǰsat panǰāh ut čahār

اسم با عدد اصلی غالباً بصورت مفرد استعمال می شود :

dō žan دو زن

haft kišvar هفت کشور

haftāt farsang هفتاد فرسنگ .

ندرتاً اسم با عدد مطابقت می کرده است :

(Mx., LVII, 56, 3) دوازده اختر duvāzdah axtarān

(Bd., I, 7_{21}) هر دو مخلوق . har 2 dāmān

ندرتاً عدد بعد از اسم می آید :

Artaxšēr asp dō hat bārakān i Ardavān ....zēn kart.

(Kn., II, 12, 14) اردشیر دو اسب از اسبان اردوان را زین کرد .

اعداد اصلی را با پسوند ān- جمع می بندند و استعمال آن در موارد زیر است :

الف ـ در جمله ای که بدون معدود ذکر شود ، در حقیقت خود جانشین اسم می شود :

ō mān har dōvān sūt afkārīhā (Bd., I, 66 2-3)

این برای هر دوی ما سودمند خواهد بود .

ب ـ گاهی به صورت اسمی در مورد اسم و اصطلاح خاصی به کار می رود :

(Kn., II, 9_4) هفت فلک haftān

duvāzdahān (Kn., II, 9_4) دوازده برج .

اعداد اعشاری

در مورد اعشار باید مخرج کسر را قبل از صورت کسر آورد :

sē ēvak (Pn., 20_3) یک سوم .

با اسم توسط کسرهٔ اضافه ترکیب می شود :

sē ēvak i rōč ut sē ēvakišap (Pn., 20_3)

یک سوم روز و یک سوم شب .

اگر در جملهٔ معدود حذف شده باشد بعد از عدد اعشاری می توان حرف تعریف نامعین ـ ē اضافه نمود :

kā-š sē ēvak-ē guft būt (Bd., I, 68_{16-17}) وقتی که او یک سوم را گفت

اعداد ترتیبی

برای ساختن اعداد ترتیبی پسوند -um را باید اضافه نمود :

panǰum پنجم (یا)

šašum ششم (یا) čahārum چهارم .

اعداد ترتیبی یک تا سه عبارتند از : (یا) fratum اوّلی ، dit (یا)

[illegible] (یا [illegible]) ditīkar دومی ، دودیگر ، [illegible] sitīkar ـ سدیگر .

اعداد فاصل

برای اعداد مشخص کننده و فاصل عدد را دو بار باید تکرار کرد :

[illegible] [illegible] ēvak ēvak یک یک ـ سوا .

[illegible]

u-šān čiγōnīh ēvak ēvak frāztar gōpam (Bd., I, 89_{4-5})

و بعد چگونگی ایشان را یک یک خواهم گفت .

فعل

- ساختمان صرفی افعال -

ماده های افعال بسیط (جامد)

در زبان فارسی میانه فعل دارای دو ماده است : ماده ای که برای ساختن صورت مضارع در وجوه امر و التزامی به کار می رود و بدین جهت مادهٔ زمان حال نامیده می شود . مادهٔ دیگر برای ساختن صورتهای ماضی ، اسم مفعول و مصدر به کار می رود که مادهٔ ماضی یا اسم مفعول نامیده می شود . مثال :

[Pahlavi] šutan رفتن . ماده زمان حال آن [Pahlavi] šav و مادهٔ زمان ماضی [Pahlavi] šut می باشد .

[Pahlavi] (یا [Pahlavi]) kartan کردن . مادهٔ زمان حال آن [Pahlavi] (یا [Pahlavi]) kun و مادهٔ زمان ماضی [Pahlavi] (یا [Pahlavi]) kart می باشد .

[Pahlavi] (یا [Pahlavi]) rasītan رسیدن . مادهٔ زمان حال [Pahlavi] (یا [Pahlavi]) ras و مادهٔ زمان ماضی [Pahlavi] (یا [Pahlavi]) rasīt است .

ماده های افعال زمان مضارع فارسی میانه از فارسی باستان مشتق شده اند و آنها اشکال مختلف و درجات زیادی داشته اند . در نتیجه ماده های زمان حال در زبان فارسی میانه بسیار متنوع است .

ماده های زمان ماضی زبان فارسی میانه مشتق از اسم مفعول فارسی باستان است که مختوم به پساوند

ta- بوده‌اند و این پسوند در فارسی میانه به t- تبدیل شده است :

nipištan «نوشتن» . مادهٔ زمان ماضی آن nipist است .

šutan «رفتن» . مادهٔ زمان ماضی آن šut است .

kartan (یا) «کردن» . مادهٔ زمان ماضی آن (یا) است .

ضمناً این مادهٔ زمان ماضی در فارسی میانه نیز معادل اسم مفعول می‌باشد :

nipist نوشت (نوشته) ، šut شده ، رفته ، (یا) kart کرده .

با توجه به رابطه ای که بین ماده های زمان مضارع و ماضی وجود دارد ، افعال را می‌توان به دسته های زیر تقسیم کرد :

۱- افعالی که فرق بین مادهٔ زمان ماضی با مادهٔ زمان مضارع آنها وجود حرف یا حروف آخر t- ، -īt ، -āt یا -ist ، -st می‌باشد :

xᵘar و xᵘart مادهٔ‌های فعل xᵘartan «خوردن» می‌باشد .

ras و (یا) rasīt (یا) ماده‌های فعل (یا) rasītan «رسیدن» می‌باشد .

ēst و ēstāt ماده‌های فعل ēstātan «ایستادن» می‌باشد .

ماده‌های فعل dānist و dān (یا) –

dānistan «دانستن» می باشد .

۲ – افعالی که فرق ماده‌های آنها در حرف صامت یا مصوت آخر است . در این گونه افعال اغلب در ماده‌ها تطابق فونتیکی دیده می شود .

الف – č (در اواخر دوران زبان پهلوی z) – xt : virēč –

virēxt «گریختن» ؛ tač – tāxt «تاختن» .

ب – s یا st – xt : šnās – šnāxt «شناختن» .

nipēs – nipist «نوشتن» .

ج – r – št : dār (یا) – dāšt (یا)

«داشتن» ، vitar – vitašt «عبور کردن» .

د – rt – št : vart – vašt .

هـ – h – st : xᵘāh – xᵘāst «خواستن» ، jah

– jast «جستن» .

و – β (یا v) – ft : gōβ – (یا) – guft (یا)

«گفتن» ؛ rav – (یا) «رفتن» .

ز – āy – ūt : nimāy – nimūt «نمودن» .

۳ – در چند فعل با وجود آنکه ماده‌های هر یک از آنها از یک ریشهٔ واحد می باشد . فرق بین مادهٔ آنها از دستهٔ دوم بیشتر است :

bav – (یا) būt «بودن» .

dah - dāt «دادن».

kun (یا) - (یا) kart «کردن».

šav - šut «رفتن».

zan (یا) - (یا) zat «زدن».

٤ - افعالی که ماده های آنها از ریشه های مختلف است :

vēn (یا) - (یا) dīt «دیدن».

āy - mat (یا āmat) «آمدن».

ماده های افعال اجباری و مشتق از اسم

با اضافه نمودن پسوند ēn- به ماده های زمان حال بعضی از افعال، مادهٔ افعال اجباری زمان حال حاصل می شود. برای ساختن مادهٔ ماضی پسوند īt- و برای ساختن مصدر پسوند an- را باید اضافه نمود :

rasēnītan «رساندن» (مادهٔ زمان حال rasēn و مادهٔ زمان ماضی آن rasēnīt مشتق از rasītan (رسیدن) که مادهٔ زمان حال آن ras است.

همین پسوند برای تشکیل فعل متعدی (معنی آنها همیشه متعدی می باشد) مشتق از اسم به کار می رود :

paitākēn - paitākēnītan

پیدا کردن (= آشکار کردن) پیدا paitāk

akārēn - akārēnītan بیکار کردن (از

---

rasēnītan و rasītan وقتی به صورت هزوارش نوشته می شوند بصورت واحدی دارند.

کاراندختن) akār بیکار، خنثی شده

افعال مشتق از اسم را در حالات لازم و متعدی در فارسی میانه می توان بدون اتصال پسوند ۲ ēn - از طریق دیگری ساخت . بدین معنی خود اسم بدون حروف اضافی بعنوان مادهٔ زمان حال استعمال می شود. یا اضافه نمودن پسوند īt - به اسم ، مادهٔ فعل زمان ماضی و با افزودن پسوند an - مصدر حاصل می شود.

parr ← parrītan پریدن parr پر

nīhān ← nihānītan پنهان کردن nihān نهان .

تشکیل کلمات با پیشوند و پسوند های فعلی

در فارسی میانه پیشوند و پسوند های فعلی وجود دارد که بیشتر همان قیود و حروف اضافه اند :

پیشاوند فعلی [illegible] andar

۱- حرکت به درون را می رساند :

[illegible] andar šutan "داخل شدن" ([illegible] šutan "رفتن")

[illegible] andar kartan "پوشیدن" .

[illegible] andar nišastan "پائین نشستن" .

۲- معنی رسیدن به درون را می رساند :

[illegible] andar ēstātan "واقع شدن" ([illegible] ēstātan " ایستادن ") .

[illegible] andar māndan "در چیزی ماندن" .

۲- در بعضی از موارد معنی اصلی پیشوند ها تغییر کرده است :

[Pahlavi] andar rasītan جلو افتادن - سبقت گرفتن ([Pahlavi] rasītan رسیدن)

[Pahlavi] andar ōpastan "افتادن"

[Pahlavi]

ganāk mēnōy pat zānūk andar ōpast (Bd., I, 68 18-19)

گناک مینو به زانو افتاد .

پیشوند فعلی [Pahlavi] (یا [Pahlavi]) : apāč

۱- حرکت به عقب را می رساند :

[Pahlavi] apāč vaštan "بازگشتن" ([Pahlavi] vaštan تبدیل شدن ، عوض شدن)

[Pahlavi] apāč dvāristan به عقب فرار کردن ([Pahlavi] dvāristan "فرار ، فرار ارواح اهریمنی" .

۲- معنی رد کردن ، متوقف کردن را می رساند :

[Pahlavi] (یا [Pahlavi]) apāč dāštan "بازداشتن" ([Pahlavi] یا [Pahlavi] dāštan داشتن ، نگهداشتن)

[Pahlavi] apāč ēstātan "باز ایستادن ، رد کردن"

[Pahlavi] ēstātan "ایستادن"

[Pahlavi] apāč māndan متوقف شدن ، معطل شدن ، باز ماندن

mändan ماندن .

۳ - معنی تکرار کار را می رساند :

apāč guftan بازگفتن - تکرار کردن (— guftan گفتن) .

پیشوند فعلی (اغلب) apar :

۱ - معنی حرکت به بالا و خارج را می رساند :

apar āβurtan «برآوردن ، بلند کردن»

āβurtan «آوردن» .

خورشید اشعهٔ خود را بالا آورد xᵘaršēt tēγ apar āβurt (Kn., III, 14 ۱۰)

apar āmatan «برآمدن» āmatan

۲ - معنی حرکت بر بالای چیزی را می رساند :

apar nihātan برنهادن - گذاشتن بر روی چیزی

nihātan «نهادن» .

apar nišāstan برچیزی نشاندن

nišāstan نشاندن .

در معنی مجازی : apar kartan «حمله کردن» (kartan کردن)

apar handāxtan حمله کردن (handāxtan

«انداختن - خود را انداختن» .

۳ـ گاهی معنی پیشوند فعلی از اصل عدول می کند :

apar dāštan پیشنهاد کردن (dāštan داشتن)

apar rasītan به مقصود رسیدن rasītan رسیدن .

apar rustan از اصل و دودمان فلانی بودن rustan رُستن به نمو کردن

apar burtan پیروزمند شدن burtan بُردن .

پیشوند فعلی bē

معنی جدائی ـ سوا کردن ـ منحنی کردن را می رساند :

bē kartan دور کردن ـ درآوردن (از چیزی)

bē vaštan پذیرفتن vaštan معاشرت کردن

bē šutan دور شدن ـ ناپدید شدن šutan رفتن

(پیشوند فعلی برای تکمیل معنی هم استعمال می شود . رج صفحه ۱۰۴)

پیشوند فعلی frāc

معنی حرکت به پیش و یا به طرف چیزی را می رساند :

frāz matan فراز آمدن - نزدیک شدن - رسیدن به جائی .

matan آمدن

frāz raftan فراز رفتن . به جلو رفتن - متوجه جائی شدن ، raftan رفتن

frāz rasītan فراز رسیدن . نزدیک شدن . رسیدن به جائی ، rasītan رسیدن .

در بعضی از ترکیبات پیشوند فعلی frāz معنی مبهمتری دارد :

frāz kartan ایجاد کردن - خلق کردن - درست کردن ، kartan کردن .

frāz dātan خلق کردن . dātan خلق کردن .

frāz guftan نامیدن ، (guftan گفتن نامیدن) .

پیشوند فعلی frōt

حرکت به پائین را می رساند :

frōt šutan فرود آمدن (آفتاب) ، šutan شدن - رفتن .

frōt vaštan پائین رفتن ، vaštan گردیدن . دور زدن .

پیشوند فعلی … ūl

حرکت به بالا را می رساند :

… ūl āmatan بالا آمدن - طلوع کردن آفتاب .

از بسیاری از افعال ترکیبی نمی توان پیشوندهای فعلی را جدا نمود زیرا این پیشوندها در فارسی میانه مفهوم مستقل خود را از دست داده اند و به مرور زمان با مادهٔ فعل ترکیب شده و مادهٔ فعل مستقلی ساخته اند :

۱ - ā- (در فعل … āmatan آمدن - … matan آمدن) که از -ā فارسی باستان است و معنی نزدیک شدن را می رساند .

۲ - ap (در فعل … apaspārtan به خطر انداختن . … mā apaspār به خطر میانداز) که از پیشوند فعلی upa فارسی باستان است .

۳ - (h)an- (در فعل … handāxtan انداختن) از ham پیشوند فعلی فارسی باستان و به معنی «باهم بودن» است .

۴ - fra-, fri- (در افعال … framūtan فرمودن ، امر دادن . یا … fristātan فرستادن) از پیشوند فعلی فارسی باستان fra است که معنی «حرکت به پیش» را می رساند .

۵ - gu- (در فعل … gumēxtan آمیختن . ۲. … gumēzēt می آمیزد) .

۶ - ni- (در افعال … nipištan نوشتن . … nišastan یا … nišastan نشستن . ۳. … nihātan نهادن) از پیشوند ni- فارسی باستان به معنی «حرکت به پائین» است .

۷ - ō- (در فعل … ōzatan کشتن . … یا … zatan زدن)

از پیشوند فارسی باستان -ava است که معنی «انجام عملی تا مرحلهٔ معیّن» را می رساند .

۱۵ - pat- (در فعل palmōxtan لباس پوشیدن) از پیشوند فعل باستانی pati- به معنی «حرکت بسوی چیزی» می باشد .

۱۶ - par- (در فعل parvartan پروردن) از پیشوند فعل فارسی باستان para-.

۱۷ - vi- (در فعل virēxtan گریختن ؛ vitartan یا vitastan عبور کردن - روشدن : vičītan انتخاب کردن) که از پیشوند فارسی باستان -vi به معنی حرکت «بجهات مختلف» مشتق شده است .

افعال مرکب

تعداد افعال در فارسی میانه زیاد نیست و این قلّت را وجود ترکیب مخصوص اسم و فعل جبران می نماید. در اکثر موارد، جزء فعلی را فعل kartan (یا) تشکیل می دهد :

zēn kartan زین کردن (zēn زین)

rōšnīh kartan روشن کردن (rōšnīh روشنائی)

āzmāyišn kartan آزمایش کردن (āzmāyišn آزمایش).

شناسه ها

(ضمایر شخصی متصل)

شناسه های افعال زمان حال در فارسی میانه به قرار زیرند :

	مفرد	جمع
اول شخص	-am / -ēm	-ēm
دوم شخص	-ē(h)	-ēt
سوم شخص	-at / -ēt	-ēnd / -and

این شناسه ها نتیجه صورتهای تحول یافته شناسه های فارسی باستان (-miy ، -hiy ، -tiy) با حروف آخر ماده های فعل a- یا aya- می باشد . در جمع (بجز سوم شخص) در اثر تأثیر aya شناسه های -ēm ، -ēt (ē<aya) و در شناسه های مفرد (اول و سوم شخص) و در سوم شخص جمع در اثر تأثیر a- شناسه های (-am ، -at ، -and) به وجود آمده اند . ندرتاً تأثیر aya هم دیده می شود (-am / -ēm ، -at / -ēt ، -and / -ēnd)

قاعدهٔ دستوری برای استعمال am- یا ēm ، at یا ēt در اول و سوم شخص مفرد و and یا ēnd در سوم شخص جمع وجود ندارد . در وجه التزامی شناسه ها مختصر اختلافی دارند (شناسه هائی که بین هلالین آمده در متون مانوی استعمال شده است) :

	مفرد	جمع
اول شخص	- ، (-ān)	- ، (-ān)
دوم شخص	- ، (-āy)	- ، (āδ)
سوم شخص	-āt ، (-āδ)	-ānd ، (-ānd)

شناسه سوم شخص مفرد در وجه تمنّائی ē- ,ēh- می باشد .

پیشاوندهای فعل

پیشاوند (گاهی) hamē

با افعال زمان حال و زمان ماضی معنی ادامهٔ عمل را می رساند :

ut pursīt kū čē hamē vēnāt? (Kn., I, 9_{4})

و پرسید شما چه می بینید .

u-šān varrak i apēr stapr hač pas hamē davist

و در پس ایشان برّه ای بسیار چاق همی دوید . (Kn., III, 14_{10})

این پیشوند به تنهائی به عنوان قید به معنی مدام و همیشه استعمال می شود :

akanārakīh i dātār Ōhrmazd i hamē būt ut hamē bavēt (Pn., 20_{12-15})

بی کرانی هرمزد خالق که همیشه بود و همی خواهد بود .

būt ut hast ut hamē bavēt (Bd., I, 63_{2-3}) .

بود و هست و همیشه خواهد بود .

پیشوند be برسر فعل معنای اتمام عمل ، انجام شدن حتمی آن را می رساند بتقریبا باکلیه صورتهای فعل می تواند ترکیب شود :

الف - بافعل ماضی :

Pāpak kā-š tan-bahr ut čāpūkih i Artaxšēr bē dīt ...

هنگامی که پاپک خوش اندامی و چابکی اردشیر را بدید . (Kn., I, 4 21)

ب - بافعل مضارع :

bē apāyēt kū bē asvārēm (Kn., III, 15,15)

باید بر اسب سوار شویم .

ج - بافعل امر :

ut guft kū zūt bavēh ut bē nikēr (Kn., III, 13 5)

و اوگفت زود باش بنگر .

د - بامصدر :

bē āmōxtan apāyēt (Pn., 24 11-12)

بباید آموختن .

این پیشوند با افعالی که معنی «دور کردن و جدا کردن» را می‌رسانند به کار می‌رود و معنی دقیق‌تری می‌بخشد :

bē kartan دورکردن ، bē vaštan

از خود دور کردن ، bē nē vartēt دور نمی‌شود

(vaštan دورکردن) وغیره .

در همهٔ این موارد bē غالباً قبل از سایر پیشوندهای فعلی قرار می‌گیرد بخصوص قبل از پیشوند نفی :

bē nē mīrēnd نخواهند مرد

bē mā hilēt باقی نگذارید

bē به تنهائی به عنوان قید با معنی خارج ، از خارج و نیز به عنوان حرف اضافه به معنی «بجز ـ باستثناء» و نیز حرف ربط به معنی «بلکه ـ ولی» در فارسی میانه استعمال می‌شود .

در ترکیب با فعل پیشوند bē معنی «جدائی ـ جدا کردن» را می‌رساند .

پیشوند فعلی ē در افعال مضارع معنی آینده را تأکید می‌کند :

dānist kū ē andar ēn 9000 sāl 3000 sāl hamāk kāmak

i Ōhrmazd ravēt (Bd., I:67 19-21) .

می‌دانست که از ۹۰۰۰ سال به مدت ۳۰۰۰ سال همه چیز به کام هرمزد خواهد بود.

پیشوند فعلی نفی nē «نه» (در همه صورتهای فعل بجز امر) اغلب بدون واسطه قبل از فعل قرار می‌گیرد :

ut Pāpak rāδ hēč frazand i nām burtār nē būt (Kn., I, 1_5)

و پاپک را فرزندی که وارث نام پدر باشد نبود .

ندرتاً حرف دیگری بین nē و فعل قرار می گیرد :

[Pahlavi script]

Artaxšēr apāk 2 bārak i šmāh nē pat gyāk hast (Kn., III, 13_2)

اردشیر با ۲ اسب شما نه برجای است .

پیشوند فعلی نهی [Pahlavi] mā در وجه امر استعمال می شود :

[Pahlavi] mā kun مکن . [Pahlavi] mā buržēt آرزو مکنید .

افعال مُعین

در افعال مرکب افعال زیر به عنوان فعل مُعین استعمال می شود :

۱- فعل ربط (Verbum Substantivum) "هستن" که ریشهٔ آن در فارسی میانه (h) می باشد. (از ریشهٔ فارسی باستان ah هستی) .

۲- [Pahlavi] (یا [Pahlavi]) būtan "بودن" (مادهٔ زمان حال آن [Pahlavi] bav می باشد) .

۳- [Pahlavi] ēstātan "ایستادن - رسیدن" (مادهٔ زمان حال آن [Pahlavi] ēst می باشد) :

فعل ربط (با ریشهٔ h) فعل ناقص است وفقط وجه اخباری زمان حال و وجه التزامی دارد . صرف این فعل با سایر افعال اندک فرقی دارد و بدین جهت جدول صرف کامل آن را ذکر می کنیم :

زمان حال وجه اخباری

	مفرد		جمع	
اول شخص :	ham	من هستم	hēm	ما هستیم
دوم شخص :	hē(h)	تو هستی	hēt	شما هستید
سوم شخص :	hast	او هست	hand	آنها هستند

وجه التزامی

	مفرد	جمع
دوم شخص :	–	– (مانوی hāδ)
سوم شخص :	(hāt (مانوی hāδ)	hānd (مانوی hānd)

در وجه تمنائی hē برای سوم شخص مفرد دیده شده است .

نفی در سوم شخص مفرد زمان حال در وجه اخباری nēst می باشد . این فعل رابطه به صورت فعل مستقل معنی هستن ، داشتن ، وجود داشتن ، را می رساند :

Pāpak rāδ pūs-ē hast.. ...

پاپک را پسری است . (Kn., I, 5_{24})

ān afzār kē hast ut būt ut bēt (Pn., 30_{10}) .

آن نیروئی که هست و بود و خواهد بود .

čišān i andar har 2 hand (Bd., I, 64_{1-2})

چیزهائی که اندر هر دو هستند .

kē vitirišn nēst (Pn., 25_{13-14}) .

آنکه را پایانی نیست .

در جمله با خبر اسمی به عنوان فعل رابطه استعمال می شود :

kē ham ut kē xᵘēš ham (Pn., 17_{5-6})

من که هستم و به کی متعلق هستم ؟

tō hač katām tōxmak ut dūtak hē(h)? (Kn., I. 3_{14})

از کدام دودمان و خاندان هستی ؟

ut pat 10 (dah) mart nānē kā xᵘārēnd sēr hand (Mx., XLIV, 53_{27})

و هرگاه ده نفر یک نان خورند سیر شوند .

فعل رابطه به عنوان فعل معین با اسم مفعول برای ساختن ماضی افعال لازم ترکیب می شود (رجوع شود : ص ۱۱۸ به بعد) فعل (یا) būtan بودن . مادهٔ آن (b- (bov-) می باشد .

زمان حال

	مفرد	جمع
اول شخص:	—	bēm (۱)
دوم شخص:	bavē(h)	bēt
سوم شخص:	bavēt bēt	bavēnd/bēnd

وجه التزامی

	مفرد	جمع
سوم شخص:	bavāt bāt	bānd

وجه امری

	مفرد	جمع
دوم شخص:	bāš bēh/bavēh	bavēt bēt

اسم مفعول (یا) būt است ;

فعل (یا) būtan بعنوان فعل معین برای ساختن ماضی بعید استعمال می‌شود.

فعل estātan «ایستادن - رسیدن» طبق قاعده صرف می‌شود و برای

---

(۱) صورتهای bēm و bēnd و bānd درمتون مورد مطالعهٔ ما دیده نشده است و ازکتاب C. Salemann, Mittelpersisch. نقل شده است. لذا رسم الخط پهلوی آن ذکر نمی‌شود.

ساختن زمانهای ماضی نقلی و ماضی نقلی کامل استعمال می شود .

صورتهای افعال شخصی

در فارسی میانه افعال دو جهت معلوم و مجهول و چهار وجه اخباری ، امری ، التزامی و تمنائی دارند .

افعال لازم و متعدی در زمان ماضی صرف جداگانه ای دارند .

خبر افعال لازم در زمان ماضی در جمله به صورت اسم مفعول می آید . هرگاه فعل رابطه ای با این اسم مفعول بیاید ، این فعل با فاعل منطقی (فاعل منطقی و دستوری یکی است) مطابقت می کند .
افعال متعدی در زمان گذشته به صورت اسم مفعول و بدون فعل رابطه می آید (ساختمان مجهول) و در اشخاص تغییر نمی کند . فاعل منطقی در این صورت می تواند ضمیر متصل و یا ضمیر اول شخص مفرد در حالت غیر صریح "man" و یا اسم باشد .
مفعول منطقی این گونه افعال همان فاعل دستوری (= مبتدا) است .

صرف افعال لازم و متعدی در زمان حال در وجوه اخباری و امری و التزامی و تمنائی یکسان است .

وجه امر

دوم شخص مفرد ، وجه امر برابر با مادهٔ زمان حال فعل است و در دوم شخص جمع نشانهٔ [illegible] at به مادهٔ زمان حال اضافه می شود :
از فعل [illegible] (یا [illegible]) kartan "کردن ، مادهٔ زمان حال آن

kun می باشد.

مفرد — جمع

دوم شخص: kun کُن — kunēt کُنید

bē-š avi-š barēt rimtum ut vattartum hač $x^{u}a$-rišnān (Mx., II, 48 190)

اما برای او ناپاکترین و بدترین خوراکیها را ببرید.

nūn-it bōzišn gōβ (Kn., I, 8 43)

اکنون پوزش بخواه.

ōštāp tāk ō drayāβ (Kn., II, 12, 3)

بشتاب تا به دریا .....

کاهی دوم شخص جمع به ē(h) - ختم می شود:

kunēh بکنید. barēh ببرید

درصورت نفی حرف اضافه mā به اول فعل اضافه می شود:

mā tars Artaxšēr i kay i Pāpakān (Kn., II, 12, 17)

مترس کی اردشیر پاپکان.

حرف اضافه mā همیشه مستقیماً ماقبل فعل قرار نمی گیرد و کاهی بین آنها کلمه ای می تواند قرار گیرد:

از او سخنی می‌پرسید . mā saxᵘan hač-aš pursēt (Mx. II. 43 151)

وجه اخباری

مضارع

با اضافه کردن شناسه‌های فعل مضارع به مادهٔ فعل زمان حال، مضارع وجه اخباری حاصل می‌شود . (یا) kartan - کردن ، مادهٔ زمان حال kun می‌باشد . رج. ص ۱۰۲

	مفرد	جمع
اول شخص :	kunam / kunēm	kunēm
دوم شخص	kunē(h)	kunēt
سوم شخص	kunēt	kunēnd

صورت زمان مضارع در موارد ذیل استعمال می‌شود :

۱- برای بیان عمل حقیقی که بطور عادی و دائم و به حسب معمول عمل می‌شود :

dušman pat dušman ān nē tuvān kartan i hač adān-mart hač kunišn i xᵘēš aviš rasēt. (Kn. I. 8 43)

دشمن به دشمن نتواند کردن آنچه را که از کنش مرد نادان بدو رسد .

ut hamōkēn āp i andar gēhān rēčišn hač arzah kišvar ōδ kū x^uaršēt ul āyēt (Mx., XLIV. 52_{11})

وهمهٔ آبهای جهان از کشور ارزه سرچشمه میگیرد آنجاکه خورشید برمی آید .

۲- برای بیان عملی که در حال حاضر انجام می شود :

axtarmarān sardār pat pasax^u guft kū nahāzikān ōpast ut stārak i Ōhrmazd apāč bālist āmat, u-š hač Vahrām ut Anāhīt pat kustak, haftōirang ut šēr-axtar marzīhēnd ut ō Ōhrmazd adyārīh dahēnd (Kn., II, 9. 10_5)

سردار اخترشماران به پاسخ گفت که جدی افتاده وستارهٔ هرمزد به بالاترین اوج خود رسیده و بهرام وناهید با هفتورنگ وشیراختر قران دارند وبه هرمزد یاری دهند .

۳- برای بیان عمل آینده :

kā-t čašm ō zrēh ōftēt hač dušmanān apēβīm bavēh

تراچون دیده به دریا افتد از دشمنان ایمن باشی . (Kn., II, 13-14$_{18}$)

ut har čē tō framāyē(h) kunam (Kn., II, 11$_{11}$)

وهرچه تو فرمائی کنم .

مثالهای ذکرشده معنی اصلی زمان مضارع در وجه اخباری را می رساند . یعنی عملی را که حقیقی وحتمی است بیان می کند . ضمناً این صورت افعال در جملات مخصوص می تواند معنی عملی را که کاملاً حقیقی نبوده بلکه نزدیک به فرض و آرزو باشد نیز برساند.(فعل تام= Aoriste) فارسی معاصر که خود از آن مشتق می باشد در بعضی از جهات به آن صورت شبیه می باشد .) درنتیجه برای موارد ذیل استعمال می شود :

۱- احضار ، دعوت به کار (در اول شخص جمع) .

ēn dašt nēvak ut gōr ētar vas man ut tō ētar ditīkar āzmāyišn kunēm, nēvakīh ut dilīh ut čāpukīh pat dit ōβarēm (Kn., I, 7$_{32}$)

این دشت نیکو وگوران در آن بسیارند من وتو آزمایش دیگر کنیم و دلاوری و چابکی پدید آوریم .

۲- در مورد شک و ترس و حذر :

Artaxšēr tarsīt kū mā hakar martum i dēh vēnēnd šnāsēnd ut griftār kunēnd (Kn., II, 14,16)

اردشیر ترسید که مگر مردم ده ببینند و شناسند و گرفتار کنند .

مانند ماضی تام (aorist) زبان فارسی معاصر، صورت مضارع در فارسی میانه در جملات فرعی زیر استعمال می‌شود :

۱- هدف :

āz-kāmakīh mā kun kū-t āz dēv nē frēpēt (Mx., II, 32,13-14)

آزکامگی مکن تا دیو آز ترا نفریبد .

۲- مفعولی :

framūt kū har rōč apāk frazandān ut vaspuhrakān i x^{v}ēš ō naxčīr ut čōpēγān šavēt (Kn., I, 6,28)

و فرمود که او هر روز با فرزندان و شاهزادگان به نخجیر و چوگان رود .

ut ētōn kunam kū hač tō farraxutar andar gēhān kas nē
bavēt (Kn., II.11₁₀)

وچنان کنم که در دنیا از تو کسی نیک‌بختتر نباشد.

در این موارد معنی زمان این صورت از وضوح خارج شده و قدری نامعین و مبهم می‌شود. صورت
مضارع شکل عمل را از لحاظ مدت (طولانی یا کوتاهی) و دفعه (یک یا چند بار) نشان نمی‌دهد و
فقط از سیاق جمله می‌توان پی برد و برای این منظور پیشوند فعلی [illegible] hamē و [illegible]
tā به اول اضافه می‌شود. جزء [illegible] hamē وقتی به کار می‌رود که صورت مضارع برای بیان عملی در حال حاضر
باشد. در این صورت hamē معنی قیدی خود را از دست می‌دهد و طولانی بودن عمل را می‌رساند:

[illegible]

ut pursīt kū čē hamē vēnēt pat čiš i haftān ut duv-
āzdahān (Kn., II, 9₄)

و پرسید چه می‌بیند رابطه بین هفت ستارگان و ۱۲ برج را.

[illegible]

ut har kē andar kišvar pērāmōn i Sāsān ēstēnd namāč
avi-š barēnd ut stāyišn ut āfrīn hamē kunēnd (Kn., I, 2₁₀)

و همه کسانی که در کشور اند، پیرامون ساسان ایستند و بروی ستایش و آفرین -
همی کنند.

در ترکیبات زمان حال یا آینده وجه اخباری hamē در مقام قید با معنی همیشه معنی صریحتری دارد.

Ōhrmazd i hamē būt ut hamē bavēt (Pn., 20_{14-15})

هرمزد که همیشه بود و همیشه خواهد بود.

Ōhrmazd ō šmāh kē martum hēt hamē gōβēt kū pat kār ut kirpak kartan tuxšāk bavēt (Pn., 27)

هرمزد به شما مردم همیشه می گوید در کار و کردار نیک کوشا باشید.

تعریف معنای پیشوند فعلی bē قدری مشکلتر است. چون اغلب با معنی اوّلیه وحقیقی آن که «دور کردن. جدا کردن» است توام می شود. ولی می توان حدس زد که معنائی که بشکل فعل می دهد تأکید و یک دفعه بودن است و آنهم اغلب در افعال زمان آینده دیده می شود:

bē apāyēt kū bē asvārēm (Kn., III, 15_{15})

ما باید بر اسبها سوار شویم.

kā zamān *tāšēt dām-ič i Ahriman ravāk bē bavēt

(Bd., I, 69_{19-21})

هنگامیکه او (اوهرمزد) زمان را خلق کند مخلوقات اهریمن نیز توسعه یابند.

زمان ماضی

چنانچه قبلاً ذکر کردیم صرف افعال لازم و متعدی در زمانهای ماضی متفاوت است. ماضی افعال لازم (بجز سوم شخص مفرد) از ترکیب صورت اسم مفعول که همان صورت مادهٔ ماضی است. با فعل رابطه ساخته می شود:

raft رفته، guft گفته، kart "کرده" با اضافه فعل رابطه.

در سوم شخص مفرد فعل رابطه حذف می شود و صورت فعل همان صورت اسم مفعول است. صرف فعل (یا) raftan "رفتن" در زمان ماضی به قرار زیر است[1]:

	مفرد	جمع
اول شخص	raft ham	raft hēm
دوم شخص	raft hē(h)	raft hēt
سوم شخص	raft	raft hand

مثال:

kē ham ut kē xᵘēš ham ut haž kū mat ham (Pn., 17_{5-6})

که هستم. به که متعلقم و از کجا آمده ام؟

(۱) در حقیقت فعل "رفتن" در متون مورد مطالعه ما فقط در اول شخص مفرد و جمع دیده شده و سایر صورتها به قیاس از سایر افعال ساخته شد.

[Pahlavi]

آگاهی به اردوان رسید که .... akāhīh ō Ardavān mat kū (Kn., I, 5_{24})

[Pahlavi] تو می‌نشستی (tō nišast hē (h)

[Pahlavi]

Ardavān ut asvārān frāč rasīt hand (Kn., I, 6_{34})

اردوان و سواران رسیدند

از مثالهای فوق معلوم می‌شود که افعال لازم در زمان ماضی با فاعل (منطق و دستوری) در شخص و عدد بوسیلهٔ فعل رابطه مطابقت می‌کنند.

افعال متعدی - از مختصات این افعال ساختمان مجهول است که به دو نوع وجود دارد:

نوع اول - فعل به صورت اسم مفعول است: [Pahlavi] (یا [Pahlavi]) kart کرده شده، [Pahlavi] guft گفته شده و فاعل منطقی آن ضمیر متصل است (که غالباً به حرف ربط ماقبل و یا به ضمیر نسبی متصل می‌شود و اغلب میان ضمیر متصل و فعل کلمات دیگری می‌آیند:

	مفرد		جمع	
اول شخص:	[Pahlavi]	i-m kart	[Pahlavi]	i-mān kart
دوم شخص:	[Pahlavi]	i-t kart	[Pahlavi]	i-tān kart
سوم شخص:	[Pahlavi]	i-š kart	[Pahlavi]	i-šān kart
	[Pahlavi]	kū-m kart	[Pahlavi]	kū-š kart
	[Pahlavi]	kā-m kart	[Pahlavi]	kāmān kart، وغیره.

اگر مفعول منطقی وجود داشته باشد در حالت صریح است:

dānist kū ān x^uamn i-m dīt rāst būt (Kn., I, 4_{21})

و او دانست آن خوابی که من دیده ام راست بود .

u-š dānākān ut x^uamn-vičārān ō pēš x^uāst (Kn., I, 3_{12})

و او دانایان و خواب گزاران را به پیش خواست .

kā-šān zanišn pat ān ēvēnak dīt, aβd sahist (Kn., I, 6_{34})

وهنگامیکه آنان چنین ضربه را دیدند تعجب کردند .

ضمایر متصل در فارسی میانه صورتهای تحول یافته ضمایر فارسی باستان در حالت اضافه (genitif) و حالت مفعول غیرصریح (datif) می باشد و در فارسی میانه یکی از معانی اصلی آنها مالکیت است و درنتیجه در جملهٔ مورد بحث عمل متعلق به فاعل می باشد :

i-m kart آنچه من کردم یا بوسیلهٔ من کرده شد .

i-šān guft : گفتهٔ ایشان (یا بوسیلهٔ آنها گفته شد وغیره .

ساختمان این افعال مجهول بوده و به صورت اسم مفعول است واگر این اسم مفعول با فعل رابطه همراه باشد . در این صورت فعل رابطه در عدد و شخص با مفعول منطقی مطابقت می کند و نه با فاعل یعنی مفعول منطقی به جای فاعل دستوری (مبتدا) استعمال می شود :

[Pahlavi script]

čē kā man aβurzišnīk būt ham aδaki-t aβurzišnīktar-ič bē kart ham (Mx., II, 47$_{179}$)

هنگامی که من رسوا بودم بوسیلهٔ تو رسواتر شدم .

ولی بدون فعل رابطه ندرتاً معنای ساختمان مجهول را دارد . مجهول بودن آن در بعضی از جملات فرعی که همراه با ضمیر نسبی kē- آمده است بهتر نمایان می باشد :

[Pahlavi script]

az ham ēt i tō hūmat ut hūxt ut huvaršt i-t mēnīt ut guft ut kart (Mx., II, 42$_{136}$)

من پندار نیک و کردار نیک و گفتار نیک تو هستم که بوسیلهٔ تو گفته و کرده و اندیشیده شده است .

[Pahlavi script]

nūn vičītar i či-m dast apar nihāt (Pn., 18$_{10-11}$)

اکنون گزارش آنچه بدان اشاره کردم .

[Pahlavi script]

ut hamōkēn vinās ut bačak i-š pat gētāh kart andar ān 3 rōčak-šapān pat čašm vēnēt (Mx., II, 44-45$_{160}$)

همهٔ گناهان و بزه هائی را که در گیتی کرد اندر آن شب شبانه روز به چشم بیند

در جملاتی مانند مثال ذیل ، ساختمان فعل بیشتر به ساختمان معلوم شباهت دارد :

Pāpak kā-š tan-bahr ut čāpūkīh i Artaxšēr bē dīt dānist kū ... (Kn., I, 4_{21})

هنگامی که پاپک خوش اندامی و چابکی اردشیر را بدید دانست که ...

u-š pas duxt i xᵘēš pat zanīh dāt (Kn., I, 4_{20})

و پس از آن دخت خویش را به زنی او داد .

u-š nāmak ō Pāpak kart. (Kn., I, 5_{25}) و او نامه به پاپک نوشت .

مخصوصاً باید به ترکیب چنین جمله‌ای توجه نمود :

u-š āmat 2 zan nišastak dīt (Kn., II, 12_{12})

و او آمد دو زن نشسته بدید .

در این جمله ضمیر متصل می تواند به دو فعل مربوط باشد . به فعل لازم āmat (آمدن) و به فعل متعدی dīt (دیدن) ، و هر دو فعل به منزلهٔ فعل معلوم می باشد .

نوع دوم . ساختمان مجهول : فعل به صورت اسم مفعول است و فاعل منطقی آن اسم در حالت صریح

و یا ضمیری می باشد .

ضمیر اول شخص مفرد همیشه به صورت (man (حالت غیرصریح قدیمی) است[1] و سایر ضمایر به صورت صریح می آیند . مفعول منطقی نیز در حالت صریح ذکر می شود و در جمله جای مشخصی دارد یعنی نزدیک فعل و بعد از فاعل قرار دارد و ضمیمه متصل حذف می شود :

kā rōt būt Ardavān kanīčak x^uāst ... (Kn., III, 13_1)

هنگامی که روز شد اردوان کنیزک را خواست .

Sāsān hač Pāpak pašt ut zinhār x^uāst (Kn., I. 4_{15})

ساسان از پاپک پناه و زنهار خواست .

kā-č tō dīt kē izišn i yazdān kart (Mx., II. 46_{172})

چون کسی را دیدی که لعن بر یزدان کرد ....

amāh ētōn ašnūt ku... (Kn., I. 5_{26}) ما چنین شنیدیم که ....

اگر خبر به حالت اسم مفعول باشد و چون اسم مفعول ساختمان مجهول دارد لذا این ساختمان از نقطه نظر دستوری مجهول است . ولی به نظر می رسد که در فارسی میانه ساختمان مجهول اسم مفعول بخصوص در مورد خبر به سوی ساختمان معلوم در تحول بوده است . این نکته بخصوص در جملاتی دیده می شود که در آنها افعال متعدی بدون مفعول صریح هستند :

(1) ـ ضمایر دوم و سوم شخص مفرد و ضمایر اول و دوم شخص جمع حالت غیرصریح ندارند .

Sāsān hamgōnak kart (Kn., I, 4_{18})

ساسان همان گونه کرد .

Pāpak šap-ē pat x^{u}amn dīt čiγōn kā (Kn., I, 2_{2})

پاپک شبی به خواب چنین دید که ...

ونیز در جملاتی که دارای یک مبتدا و چند خبر هستند که اولی فعل لازم و دومی فعل متعدی است معنای فعل تمایل به معلوم دارد :

Artaxšēr andar rasīt ut tīr-ē ētōn ō gōr zat kū tīr tāk par pat aškamb andar šut (Kn., I, 6_{33})

اردشیر اندر رسید و تیری چنان به گور زد که تا پر در شکم فرو رفت .

pas hač ān spāh ut gund ārāst ut apāk pus i x^{u}ēš ō Pārs griftan i Artaxšēr rād āmat (Kn., III, 16_{22})

پس از آن لشکر آراست و با پسر خود برای گرفتن اردشیر آمد .

موارد فوق درباره جملات تابع که فعل جملهٔ اصلی و فرعی دارای یک فاعل باشند که یکی لازم و دیگری متعدی است صدق می کند :

[illegible]

Artaxšēr kā ān saxᵘan ašnūt mēnišn ō virēxtan hat ōδ nihāt (Kn., II, 10_8)

اردشیر هنگامی که آن سخن را شنید تصمیم به گریختن گرفت .

در این مورد جملهٔ زیر نیز مورد توجه است ، که ماضی فعل متعدی [illegible] kartan ساختمان فعل لازم را دارد (ساختمان اسمیه) و در آن اسم مفعول و فعل رابطه در عدد و شخص با فاعل منطقی مطابقت می کند :

[illegible]

ēn zanišn kē kart ? Artaxšēr guft kū man kart ham pus i Arδavān guft kū nē če man kart ham (Kn., I, 6_{34-36})

این ضربت را که زد ؟ اردشیر گفت که من کردم . پسر اردوان گفت نه، چه این را من کردم .

در این جمله اگر سهو کاتب نباشد در ساختمان دستوری جمله فعل خبر معنای فعل معلوم را می رساند .

برای منفی ساختن افعال لازم و متعدی باید حرف [illegible] nē را اضافه نمود :

[illegible]

kaničak pat gyāk nē būt (Kn., III, 1_3) کنیزک پس بر جای نبود

[illegible]

tō kē hē(h) kē-m hakarč pat gētāh.duškanīk hač tō

duštar ut dusttar ut zēšttar nē dīt (Mx., II, 46 169)

توکه هستی که من هرگز در گیتی دختری به زشتی تو ندیدم .

حرف اضافهٔ nē می تواند توسط حرفی از فعل مجزا باشد :

tō nē dānākīhā kart (Kn., I, 7 42)

تو دانائی نکردی (= تو نادانی کردی)

صورت ماضی چگونگی عمل را می رساند و برای بیان مدت عمل باید پیشوند فعلی hamē را اضافه نمود:

u-šān varrak i apēr staβr hač pas hamē davist

(Kn., III, 14 10)

و دنبال آنها بره فربه می دوید .

nēmrōč ētōn čiyōn vāt i artāk hamē šut u-šān varrak

-ē hamvar hamē raft (Kn., III, 15 13)

در نیمروز چون تند بادی اهی شدند و همراهشان بره همی رفت .

برای بیان اتمام و انجام یافتن عمل در فعل ماضی پیشوند فعلی bē را باید اضافه نمود :

Artaxšēr xᵛarram bē būt ut hač āδ pat ōstāp raft

اردشیر شاد شد و باشتاب از آنجا رفت . (Kn., II, 13_{19})

[Pahlavi script]

[Pahlavi script]

Pāpak ka-š tan bahr ut čāpūkīh i Artaxšēr bē dīt,
dānist kū .... هنگامی که پاپک خوش اندامی و چابکی اردشیر را بدید دانست که...

ماضی بعید

ماضی بعید در فارسی میانه به کمک فعل [Pahlavi script] (یا [Pahlavi script]) būtan «بودن» ساخته می‌شود .
در متون مورد مطالعهٔ ما ماضی بعید افعال لازم فقط به صورت سوم شخص مفرد آمده است و ساختمان آن از ترکیب اسم مفعول فعل اصلی با ماضی فعل معین [Pahlavi script] (یا [Pahlavi script]) būtan (سوم شخص مفرد که برابر مادهٔ ماضی فعل و اسم مفعول است) ، حاصل می‌شود . ماضی بعید در شخص و عدد با فاعل منطبق (ساختمان اسمیه) مطابقت می‌کند :

[Pahlavi script]

ān žan kē andar dārišn avi-š mat būt... (Ar. LXVIII, 100_{24})

آن زنی که در تسلط او قرار گرفته بود . . .

از مختصات ماضی بعید افعال متعدی ساختمان اسم مفعول (مجهول) آن است که دو جنبهٔ مشخص دارد :

۱- فعل اصلی و فعل معین [Pahlavi script] (یا [Pahlavi script]) «بودن» هر دو به صورت اسم مفعول است ،

[Pahlavi script] guft būt گفته شده بود .

فاعل منطقی ضمیر متصل و مفعول منطقی جملهٔ اسم در حالت صریح است :

kā-š sē-ēvak-ē guft būt (Bd., I, 68_{16-17})

هنگامی که او یک سوم را گفته بود (یعنی توسط او گفته شده بود) .

am xᵘart būt (Bd., XXXV, 6) [1]

من نوشیدم (توسط من نوشیده شده بود)

اگر در این جمله فعل رابطه استعمال شود بنا بر قاعده با مفعول منطقی در عدد و شخص مطابقت می کند :

Ōhrmazd pat amahraspandān brīnōmand mat kā-š dāt būt hand 3 rat čē-š apāt ō gētīk apāyēt dāt.

(Bd., I, 175_{15-17})

او هرمزد با آفریدن امشاسپندان هنگامی که آن سه سرور را آفرید آفریدگار شد ، زیرا می بایست ایشان را به جهان می آفرید .

ولی ندرتاً در بعضی جملات در اثر تأثیر ساختمان اسمیه ، فعل رابطه با فاعل منطقی که به صورت ضمیر متصل است مطابقت می کند :

kā-šān pēmxᵘar būd hand (Bd., XXXV, 4)

هنگامی که آنها شیر را نوشیده بودند .

---

(۱) - برای این جمله رجوع شود به کتاب : C. Salemann, Mittelpersisch. S. 314.

۲ - فعل اصلی و فعل معین [illegible] (یا [illegible]) būtan به صورت اسم مفعول است . فاعل منطقی به صورت اسم در حالت صریح و مفعول منطقی نیز در حالت صریح است :

[illegible]

kā Ahriman apāk-aš hamōkēn dām ut dahišn pat patmān frāč kart būt (Mx., LVII, 60_{30})

هنگامی که اهریمن با ما همهٔ مخلوقات را بدین شکل برای این خلق کرده بود .

مورد استعمال ماضی بعید به استثناء مواردی که ما توانستیم در متون پیدا کنیم برای بیان عملی که قبل از عمل دیگری در زمان ماضی اتفاق افتاده به کار می رود :

[illegible]

ān mart andar vahist miyān i ahravān hač nē vartānītan ut nē āmōčānītan i ān ʒan kē andar dārišn avi-š mat būt ō frārōnīh pat šarm nišast (Av., LXVIII, 100_{24})

وآن مرد در بهشت به علت اینکه آن زنی را که به زنی داشته بود به نیکوکاری متمایل نکرده بود و تعلیم نداده بود ، بشرمزده بود .

[illegible]

kā-š sē-ēvak-ē guft būt gannāk-mēnōg haž bīm tan andar uzīt (Bd., I, 68_{16-17})

هنگامی که یک سوم سخنان را گفت گناک مینوک از بیم ناتوان شد.

kā-š dāt būt hand 3 rat žē-š apāž ō gētīk apāyēt dāt (Bd., I, 75_{15-17})

هنگامی که آن سه رد توسط او خلق شده بودند، زیرا به گیتی آنان را می بایست آفرید...

ماضی نقلی

برای ساختن ماضی نقلی، فعل معین ēstātan ایستادن - رسیدن - را به صورت مضارع (ēstēt) با فعل اصلی که به صورت اسم مفعول است ترکیب می کند:

āmat ēstēt او آمده است.

guft ēstēt او گفته است (توسط او گفته شده است).

در متون مورد مطالعهٔ ما افعال لازم فقط به صیغهٔ سوم شخص مفرد و افعال متعدی به صیغهٔ سوم شخص مفرد و جمع بکار رفته اند و فقط در یک مورد آنهم با فعل لازم، فعل معین با فاعل منطقی در شخص و عدد مطابقت کرده است:

[illegible]

pas Ōhrmazd i x^{u}atāi gōβēt kū-č mā sax^{u}an hač-aš pursēt čē hač ān i garāmīk tan yūtāk ut pat ān i bīmkun rāh āmat ēstēt (Mx., II, 43-44 150-152)

هرمزد خدای گوید : سخن از وی مپرسید چه از گرامی تن جدا است و بدان راه پر بیم آمده است .

چون مثال دیگری در دست نداریم لذا نمی توان بر چگونگی مطابقت شخص و عدد فعل با فاعل اظهار عقیده نمود . ماضی نقلی افعال متعدی از ترکیب اسم مفعول فعل اصلی با فعل مُعین که همیشه به صورت مضارع سوم شخص مفرد است ساخته می شود (بدون مطابقت با فاعل و یا با مفعول در شخص و عدد) .

[illegible]

[illegible]

pursīt dānāk ō mēnōy i xrat kū asmān ut zamīk čiγōn vēnārt ēstēt (Mx., XLIV, 52 1-3)

دانا از مینوی خرد پرسید چگونه زمین و آسمان ساخته شده است .

[illegible]

hangār čē dānākān guft ēstēt kū ... (Kn., I, 8 43)

بنگر که دانایان چه گفته اند که ....

فاعل منطقی افعال متعدی در زمان ماضی نقلی یا به صورت اسم در حالت صریح (مثال فوق) و یا به صورت ضمیر متصل است :

hat vinās i-tān kart ēstēt pat patit bēt (Pn., 27 17-18)

به گناهی که مرتکب شده اید اقرار کنید.

از مثالهای فوق معلوم می شود که مطابقت فعل با فاعل و مفعول در شخص و عدد طبق قاعده معینی نیست. در مورد جملاتی که با فعل متعدی در زمان ماضی نقلی آمده است به مثال زیر باید توجه نمود:

tāk ō činēvar puhl i buland rasēt kē har ahrav ut durvand avi-š matār ut vas hamēstār ād pāt ēstēnd (Mx., II. 40 115-116)

تا او به پل بلند چینور می رسد که هر پرهیزگار و بدکاری را بر آن گذر است (= از آنجا عبور می کند)، و بسیار دشمن آنجا را می پایند.

در این جمله فعل ēstātan «ایستادن» در سوم شخص جمع با اسم مفعول فعل pātan «پاییدن، نگهبانی کردن» آمده است و فقط از لحاظ معنی (و نه از لحاظ صورت) با فاعل منطق vas hamēstār «مخالفین زیاد» مطابقت می کند.

این جمله مثال دیگری است از تأثیر ساختمان اسمیه بر ساختمان مجهول که قبلاً دیده شد (در ماضی مطلق و ماضی بعید. رجوع کنید به صفحات از ۱۲۵ تا ۱۲۹)

در فارسی میانه زمان ماضی نقلی برای بیان نتیجه عمل یا باقی ماندن تأثیر آن تا زمان حال و یا حالتی که نتیجه عمل گذشته

باشد به کار می رود :

ēn-it 3 rāh andar tan i martumān nihāt ēstēt

و این نیز که در تن (نهاد) مردم سه راه نهاده شده است . (Pn., 22 18-19)

hat vinās i-tān kart ēstēt pat patīt bēt (Pn., 27 17-18)

به گناهی که مرتکب شده اید اقرار کنید .

می توان حرف اضافهٔ bē را برای تأکید در وقوع فعل به زمان ماضی نقلی اضافه کرد :

bē guft ēstēt گفته شده است

bē āmat ēstēt بیامده است .

ماضی نقلی کامل

ماضی نقلی کامل از ترکیب صیغهٔ زمان ماضی سادهٔ فعل معین ēstātan «ایستادن» با اسم مفعول فعل لازم مورد نظر ساخته می شود و اگر فعل مورد نظر متعدی باشد فعل معین به صورت اسم مفعول می آید .

فعل مورد نظر چه لازم و چه متعدی به صورت اسم مفعول است . در متون مورد مطالعهٔ ما این صورت فقط در صیغهٔ سوم شخص جمع دیده شده است .

اگر فعل لازم باشد فعل معین با فاعل منطقی (ساختمان اسمیه) مطابقت می کند :

šap kā ardavān xuft ēstāt (Kn., II, 11$_{13}$)

شب هنگامی که اردوان خوابیده بود.

از خواص افعال متعدّی در زمان ماضی نقلی کامل ساختمان مفعولی (یا مجهول) آن است. فاعل منطقی آن یکی از صورتهای زیر می باشد:

۱ـ ضمیر متصل:

u-š dānākān ut x^uamn-vičārān ō pēš x^uāst ut pas har 3^{sē} šap x^uamn čiyōn dīt ēstāt pēš i ōšān guft (Kn., I, 3$_{12}$)

و او دانایان و معبّران را فراخواند و خواب سه شبه را چنانکه دیده بود برای ایشان تعریف کرد.

۲ـ اسم ذات در حالت صریح:

ut pat har ēvēnak parastišn i Ardavān būt ān kan-īčak kart ēstāt (Kn., I, 9$_{1}$)

و هرگونه پرستاری اردوان را آن کنیزک کرده بود.

اگر فعل رابطه ای در جمله ای با فعل متعدی در زمان ماضی نقلی کامل به کار رود فعل رابطه با مفعول منطقی در شخص و عدد مطابقت می کند (چنانکه از جمله زیر می آید)

dād ēstād hand (Vd., 2, -10_5) Waren erschaffen Worden[1]

خلق شده بودند .

بنابراین ماضی نقلی کامل در دو مورد استعمال می شود :

۱- برای بیان اینکه در گذشته (یعنی در آن حین یا زمان که از آن در جمله صحبت می شود) نتیجه عمل قبلی و یا حالتی که نتیجه آن عمل باشد وجود داشته است :

[illegible]

pat kārnāmak i Artaxšēr i Pāpakān ētōn nipišt ēstāt kū... (Kn., I, 1,)

در کارنامهٔ اردشیر پاپکان چنین نوشته شده بود که ....

[illegible]

Pāpak nē dānist kū Sāsān hač toxmak i dārāβ i dārā-βān zāt ēstāt (Kn., I, 2_8)

پاپک نمی دانست که ساسان از اولاد دارای دارایان بود .

۲- برای بیان عمل گذشته که مدت زیادی ادامه داشته است :

[illegible]

۱- C. Saleman .. Mittle Persisch

Ardavān rād kanīčak-ē apāyišnīk būt ut pat har ēv-ēnak parastišn i Ardavān būt ān kanīčak kart ēstāt (Kn., II, 8₁)

اردوان را کنیزکی شایسته بود و همه گونه پرستاری اردوان را آن کنیزک می کرد.

rōč-ē Ardavān apāk asvārān ut Artaxšēr ō naxčīr šut ēstāt. gōr-ē andar dašt bē vitart (Kn., I, 6 31-32)

روزی اردوان و اردشیر به شکار می رفت. گوری اندر دشت بگذشت (= عبور کرد).

ماضی نقلی بعید

باضافه نمودن فعل معین būtan «بودن» به ماضی نقلی کامل ماضی نقلی بعید حاصل می شود:

mat ēstāt būt «آمده بود».

این صورت به ندرت استعمال می شود و در متون مورد مطالعهٔ ما فقط در یک مورد دیده شد و معنی آن بیان نتیجهٔ عملی قبل از عمل گذشته است:

ut andar tan i xᵛēš ut martum i-š andar sardārih

matēstāt būt gursak ut tišnak ut apēyāmak dāšt

وخود و مردم دیگری راکه در تحت قیمومت او بودند ، (Av. LXXXIX, 123_8)

گرسنه و تشنه و بی جامه نگاه می داشت (= داشته بود)

صورت فعل با bavēt

و bavēnd

زالمان در فارسی میانه وجود صیغه ای راکه از اسم مفعول فعل مورد نظر با فعل معین būtan

«بودن» در زمان مضارع ترکیب شده ، در کتاب خود ذکر می کند :

خواهد داد dāt bavēt

ستایش خواهد شد stāyit bavēnd

زالمان این ترکیب را زیر عنوان ماضی نقلی ذکر می کند . ولی فقط یکی از مثالها را ماضی نقلی نامیده است :

aš kišt bavēt (er hat gesäte)

و دو مثال دیگر را به صورت « آینده » ترجمه می کند :

خواهد داد dāt bavēt (wird gegeben)

ستایش خواهد شد stāyit bavēnd (wirden gepriesen.)

زالمان جملاتی راکه این افعال در آنها به کار رفته بطور کامل ذکر نمی کند لذا بحث در باره این ترکیبات فعلا میسر نیست و احتیاج به مطالعه بیشتری دارد .

وجه التزامی

. زمان حال .

زمان حال وجه التزامی در فارسی میانه از ترکیب مادهٔ فعل زمان حال با شناسه‌های وجه التزامی ساخته می‌شود (ر ح صفحهٔ ۱۰۲) در متون مورد مطالعهٔ ما فقط صیغهٔ سوم شخص مفرد آن آمده است :

bavāt (یا bāt) از فعل būtan بودن ، شدن .

زامان وجود صیغهٔ سوم شخص جمع مختوم به -and را ذکر می‌کند .

در مثال ذیل جملهٔ فرعی هدف ، آرزو و تمنا را می‌رساند :

hat āzārišn i pit ut māt ut sardār saxt pahrēzēt

kū-tān tan dusrav ut ruvān druvand nē bavāt

(Ph., 26 $_{17-20}$)

از آزردن پدر و مادر و بزرگان پرهیز کنید تا شما را تن بدنام و روان بدکار نباشد .

زمان ماضی

زمان گذشتهٔ وجه التزامی از ترکیب اسم مفعول فعل مورد نظر (kart ، būt) با فعل رابطه در وجه التزامی (hāt) ساخته می‌شود .

درمتون مورد مطالعهٔ ما فقط صیغهٔ سوم شخص مفرد آن آمده است :

būt hāt — اگر می بود ـ اگر می شد.

kand hāt — اگر خراب می کرد.

درمتون مورد مطالعهٔ ما این زمان درمورد عملی که در گذشته انجام نگرفته است ، به کار رفته (در جملات ترکیبی که جملهٔ فرعی آن شرطی است):

hakar Kai-Husravē uzdēstar i pat var i Čēčast nē kand hāt .... adak patyārak ōtōn stahmaktar būt hāt kū ... (Mx., II, 38 95)

اگر کیخسرو بتخانهٔ کنار دریاچهٔ چیچست را خراب نمی کرد ستمکاری بدکاران چنان سخت تر می شد که .... (۱)

وجه تمنائی

(۱) نیبرگ این صورت را Modus irrealis وجه غیر محقق الوقوع می نامد.

H.S. Nyberg., Hilfsbuch des Pehlevi. II. Glossar. SS 89-119.

زالمان آن را وجه شرطی Conditionalis می نامد. Mittelpersisch صفحهٔ ۳۱۵.

زمان حال .

وجه تمنائی در متون پهلوی و مانوی فقط به صیغهٔ سوم شخص مفرد به کار رفته است .
به قول نیبرگ زمان حال وجه تمنائی در اواخر دوران فارسی میانه و به قیاس از وجه تمنائی زمان گذشته که بمراتب دیرین تر از آن است وضع شده است (۱) . صیغهٔ زمان حال از ترکیب اسم فاعل فعل مورد نظر مانند kunēnd (کننده) barēnd (برنده) (مادهٔ زمان حال با پساوند ‎-ēnd) با پساوندهای فعل تمنائی [Pahlavi script] یا [Pahlavi script] ‎-īh ساخته می شود : [Pahlavi script] kunēndēh (که او بکند)(۲). بواسطهٔ قلت اینگونه ترکیبات در متون مورد مطالعهٔ ما معنای آن بیشتر مبتنی برحدس است تا یقین . به نظر می رسد که وجه تمنائی در مورد بیان آرزو در زمان آینده و ندرتاً در زمان حال استعمال می شود :

[Pahlavi script]

pat kasē-ē kas apasōs mā kunēndēh (Pn., 265)

کسی بر کسی استهزا نکند .

و یا در مورد بیان امکان :

[Pahlavi script]

[Pahlavi script]

---

(۱) Nyberg ., Hilfsbuch des Pehlevi ., I.S.15

(۲) به عقیدهٔ نیبرگ افعالی که به صورت هزوارش به کار می روند فرقی میان اسم فاعل و مادهٔ فعل زمان حال آنها در رسم الخط نیست .

hukunišnīk [nēvak kunišnīk] varzīh hač tuxšišn zāyēndēh hač ǰādišn ǰādišn, hač xᵛādišn xᵛādišn, hač hōš hōšīh (Pn., 30 6-9)

کارخوب و نیکو ورزیدن از کوشش می زاید. (فقر از فقر)، از خواهش خواهش و از هوشمندی هوش.

از مثالهای ذکر شده معلوم است که معنای افعال کاملاً نمایان نیست. شاید می توان گفت این صیغه در مواردی به کار می رود که انجام یافتن فعلی ممکن باشد و یا تصور انجام یافتن آن برود.

ut kā-š ēn hand bē āmōxt, har kār ut kirpak i frazand kunēndēh, pit ut māt ō(h) bavēt ut kā-š nē āmōčēt, frazand pat mēštārīh vinās kunēndēh, pit ut māt ō būn bavēt (Pn., 24 12-16)

و هنگامی که این چند (نکته را) بدو بیاموزند هر کار و کرفه را که فرزند بکند از آن پدر و مادر خواهد بود و هنگامی که بدو نیاموزند فرزند گناهی که در زمان بلوغ بکند پدر و مادر مسئولند.

nē patiγraft patist-ič apar barēndēh (Bd., I, 66$_{13}$)

نمی پذیرفت که اهریمن بر وی غلبه کند .

زمان ماضی

زمان ماضی وجه تمنائی از ترکیب اسم مفعول فعل مورد نظر با وجه تمنائی فعل رابطه . بودن " √ h " در زمان حال سوم شخص مفرد (یا hē) ساخته می شود . مثلاً از فعل "کردن" kartan kart hē ساخته می شود .

اگر فعل متعدی باشد این صورت از نقطه نظر رابطه بین فاعل و مفعول به صورت مجهول ساخته می شود و فاعل منطقی آن می تواند به صورت ضمیر متصل باشد :

kē-m ... kart hē (Av., LXIII, 100$_{20}$) که من کرده باشم .

این وجه برای وصل جملات فرعی با بیان هدف . شرط . امکان به کار می رود :

u-mān nē apāyēt ku vazurg mart čiγōn šmāh bē ōžat hē čiγōn mān ō ēn varrak zat (Kn., XI, 30$_{9}$)

و نباید ما بزرگ مردی چون شما را بکشیم همانگونه که ما این بره را از بین بردیم .

u-t vēhīh ut frārūnīh čim kā nē āmōxt hē(h) kē-m pas vēhīh ut frārūnīh kart hē (Av., LXVIII, 99.100$_{20-21}$)

چرا به من نیکی و خوبی را نیاموختی که بعداً نیکی و خوبی بکنم.

جهت مجهول

زمان حال.

علامت فعل مجهول در فارسی میانه -īh است.

زمان حال فعل مجهول از ترکیب پساوند -īh به آخر مادهٔ زمان حال فعل و شناسه ساخته می شود. مثلاً از فعل (یا) «کردن» فعل مجهول زمان حال سوم شخص آن kunīhēt و در سوم شخص جمع kunīhēnd است. از فعل xᵘartan «خوردن» سوم شخص مفرد مجهول زمان حال xᵘarīhēt است.

čē har kē andar gētēh hand čand yašt-ē bē kartan

.... apāyēt bē kē kar ayāp gung ayāp nē pātixšāh

bē kā kunīhēt (Pn., 24 4-8)

هر کسی اندر گیتی یک چند یَشتی باید بخواند اما اگر شخص کر یا گنگ یا معلول باشد که یَشتی توسط او) خوانده شود.

hač xᵘēš hukunišnīk varzīk u-š bar xᵘarīhēt (Pn., 29 14-15)

از انجام دادن عمل خوب خود او را نتیجه ای رسد.

pat-aš danīhēt nōk-dātārīh i ... (Pn. 30₁₁)

بدان دانسته شو که خلق تازه ....

زمان ماضی

فعل مجهول در زمان ماضی در متون مورد مطالعهٔ ما فقط در مورد سوم شخص مفرد به کار رفته است و این از ترکیب مادهٔ فعل زمان حال با پساوند -ih- و شناسهٔ -ist (در سوم شخص مفرد) بدست می آید. مثلاً فعل dātan "دادن - خلق کردن": dahīhist "خلق شده - داده شده". با فعل kartan "کردن". باریشهٔ kar : karīhist کرده شد.

afzār i xrat rāð apērtar karīhist (Mx., LVII. 57₁₅)

به نیروی خرد بهتر کرده شد.

افعال وجهی

در فارسی میانه افعال وجهی زیر استعمال می شد:

۱- apāyistan یا apāyītan "بایستن" (مادهٔ زمان حال آن apāy می باشد)، سوم شخص مفرد زمان حال آن (یا

apāyēt (باید) می باشد. سوم شخص مفرد زمان ماضی (یا) apāyīt
یا apāyist بایست - لازم بود.

معمولاً در ترکیبات غیرشخصی با مصدر یا مصدر مرخم فعل دیگر استعمال می شود (۱) :

adak-aš ēn hand čiš bē dānistan apāyēt (Pn. 17, 4-5)

آنگاه باید این یکچند چیز را بداند .

u-t xᵛatāyīh i Ērān-šahr vas sāl apāyēt kartan (Kn. II 72, 17)

و باید سالهای درازی بر ایرانشهر پادشاهی کنی .

۲- šāyītan یا šāyistan شایستن (مادهٔ زمان حال آن šāy-) "توانستن" است. سوم شخص مفرد زمان حال آن šāyēt "شاید - ممکن است" می باشد. اول شخص جمع šāyēm "می توانیم"، دوم شخص جمع šāyēt "می توانید"، سوم شخص جمع šāyēnd "می توانند" می باشد. سوم شخص مفرد ماضی آن šāyīt یا šāyist "ممکن بود" است. صورت شرطی غیر- محقق الوقوع در سوم شخص مفرد šāyīt hāt "شاید، ممکن بود" است.
فعل وجهی اغلب با مصدر فعل دیگر می آید :

(۱)- مصدر مرخم برابر با اسم مفعول kart ، burt می باشد.

[illegible]

ut kay šāyēm griftan? (Kn. III, 13_5)

آنها را کی می توانم بگیرم ؟

[illegible]

[illegible]

Pāpak hač ān čiyōn Ardavān mas kāmkārtar būt yuttar kartan ut ān framān bē spoxtan nē šāyīst (Kn, I, 5_{26})

پاپک از آن رو که اردوان بزرگتر و کامکارتر بود جز دستور او عمل کردن و یا به تاخیر انداختن آن فرمان را نتوانست .

ترکیب سوم شخص مفرد این فعل با مصدر فعل دیگر تشکیل صیغهٔ غیرشخصی می دهد :

[illegible]

[illegible]

hakar tāk 3 rōč griftan nē šāyēt pas hač ān griftan nē tuvān (Kn., III, 14_6)

و اگر تا سه روز دیگر گرفته نشود پس از آن او را نتوان گرفت .

۳ - [illegible] sačītan ، لایق بودن ، شایستن ، بایستن ، مادهٔ فعل زمان حال -sač و سوم شخص مفرد زمان حال [illegible] sačēt است . اگر با مصدر فعل دیگری بیاید صیغهٔ غیرشخصی تشکیل می دهد .

[illegible]

bē ān i varrak čē sačēt butan (Kn., III, 15_{14})

آن بره چه تواند بودن .

[illegible]

bē apēgumānīhā sačēt dānistan (Pn., 18_{12-13})

بی گمان باید دانست .

صیغهٔ غیرشخصی با [illegible] tuvān

علاوه بر افعال وجهی صیغهٔ غیرشخصی [illegible] tuvān «می توان» با مصدر فعل صیغهٔ وجهی تشکیل می دهد:

ō x^{v}ēš kartan tuvān (Bd., I, 67_{4-5}) [illegible]

می توان متصرف شد .

[illegible]

nē harvisp kartār hēh gannāk-mēnōi kū-t man nē tuvān marnǰītan (Bd., 66_{15-17})

ای روح خبیث (= اهریمن) برانجام همه کارها قادر نیستی و مرا نمی توانی بکشی

[illegible]

pat hāč čārak griftan nē tuvān (Kn., III, 16_{20})

به هیچ چاره آنها را نمی توان گرفت .

صورتهای اسمی فعل

اسم مفعول.

در فارسی میانه دو نوع اسم مفعول وجود دارد.

نوع اول: برابر مادهٔ فعل زمان ماضی است: kart «کرده شده»، guft «گفته»، vitart «رفته».

این نوع اسم مفعول در جمله با فعل متعدی مجهول استعمال می شود و مقام خبری دارد. (رجوع شود به ص ۱۱۹ تا ۱۲۲)

و نیز جزء اصلی همهٔ افعال ترکیبی می باشد:

guft ēstēt گفته شده است.

nipist ēstat نوشته شده بود (رک ص ۱۲۷ تا ۱۳۹)

در مقام مضاف الیه فقط بعد از ضمیر نسبی «ی، i آنکه» (همان علامت اضافه که مضاف را به مضاف الیه می پیوندد) می آید:

pat čiš i vitart ut uzīt bēš mā barēt (Mx., XXXVII, 50_{23})

بر آنچه گذشته و رفته اندوه مخورید.

kirpak i pat dāt rāδ kart apērtar apar āyēt (Pn., 22_{2-3})

کار نیکی که مطابق قانون انجام شده باشد بهتر به نظر می رسد.

نوع دوم ـ از ترکیب مادهٔ فعل زمان ماضی با پساوند و -ak :

[illegible] kartak کرده . [illegible] nišastak نشسته . وغیره ..

معنای اصلی این صورت صفت تعیینی است :

[illegible]

Sāsān pat pīl-ē i ārāstak i spēt nišast ēstāt (Kn., I, 2_{10})

ساسان بر پیل سفید آراسته نشسته بود .

وندرتاً به عنوان خبر استعمال می شود :

[illegible]

āfrītak ham nē kartak (Pn., 18_{15})

من آفریده شده‌ام (توسط قدرت آسمانی) و نه ساخته (زمینی) .

در متون این صورت اغلب به جای اسم به کار می رود :

[illegible]

kartak i Ahriman ut dēvān āškārāk (Pn., 28_{18})

کار اهریمن و دیوان آشکار (است) .

[illegible]

pat tan ut gyān ut hēr ut x^uāstak kāmkārtar pātax-šāh hast (Kn., I, 8_{45})

او در جهان از جهت تن و جان و مال و خواسته کامکارترین پادشاه است .

([Pahlavi script] xᵘāstak «خواسته» . از [Pahlavi script] xᵘāstan «خواستن ، آرزو کردن)

[Pahlavi script]

ut hač gumārtak i Ardavān būt (Kn., I. 1₃)

و او از گماشتگان اردوان بود .

([Pahlavi script] gumārtak از [Pahlavi script] gumārtan گماشتن)

اسم فاعل

اسم فاعل از ترکیب مادهٔ زمان حال با پساوند ēnd- ساخته می‌شود . مانند : kunēnd «کننده» girēnd «گیرنده» .. اسم فاعل هنگامی که به صورت هزوارش نوشته شود ، تکملهٔ صوتی به آن اضافه نمی‌شود و در نتیجه از نظر رسم الخط از مادهٔ زمان حال تشخیص داده نمی‌شود :

girēnd : گیرنده (۱). از این اسم فاعل وجه تمنائی زمان حال ساخته می‌شود .

از همه معمولتر اسم فاعل مختوم به پسوندهای -ān و -andak است که از ترکیب مادهٔ زمان حال با پسوندهای مذکور حاصل می‌شود :

parandak پرنده (پروازکننده) ، zīvandak زنده (زندگی کننده)

۱- رجوع کنید به : H.S. Nyberg., Hilfsbuch des Pehlevi . I. 55. 10. 11.

ولی این اسم فاعل به صورت اسم و یا صفت به کار می رود و در جملات مقام فعلی ندارد . بدینجهت در فصل اسم از آن بحث شد . (رجوع شود به اسماء فاعل مختوم به [illegible] -tār و [illegible] -išn) .

مصدر

مصدر (صورت کامل) از ترکیب مادّهٔ فعل زمان ماضی با پسوند -an ساخته می شود :

[illegible] raftan - رفتن ، [illegible] (یا [illegible]) kartan - کردن ،

[illegible] guftan - گفتن (۱) .

مصدر نیز معنای اسم مصدر را می رساند در نتیجه می توان حرف اضافهٔ مقدم و مؤخر [illegible] rāδ را به آن اضافه نمود :

[illegible]

(۱) - اگر استناد به تاریخ تحول زبان شود پسوند مصدر در فارسی میانه می بایستی -tan باشد (در فارسی باستان tanaiy) ولی در اثر تحولات ریشه های قوی و ضعیف افعال و ایجاد مادّهٔ فعل زمان ماضی به عنوان مُرفیم ویژه در خود مصدر تحولات ساختمانی صورت گرفت که منجر به تغییر مکان حرف t از پسوند به مادّهٔ فعل و تبدیل پسوند -tan به -an شد.

در نتیجه kartan - کردن ، از فعل kar و raftan - رفتن ، از فعل raf ، guftan از فعل guf ، dātan - دادن ، از فعل dā و غیره در فارسی میانه به تنهائی نمی تواند صورت و لغت فعلی را تشکیل دهند و از نظر درزمانی واحد ساختمانی نمی باشد.

[illegible]

Artaxšēr kā ān sax^{u}an ašnūt mēnišn ō virēxtan hat āδ nihāt (Kn., II, 10_{8})

اردشیر چون این سخن را شنید از آنجا تصمیم به گریختن گرفت .

[illegible]

pat kār ut kirpak kartan tuxšāk bavēt (Pn., 27_{9-10})

در کار نیکو کردن کوشا باشید .

[illegible] apāyēt būtan (Kn., I, 4_{20}) آنچنان که باید بودن .

در فارسی میانه مصدر مرخم نیز وجود دارد که بدون پساوند an- به کار می رود و برابر مادهٔ فعل زمان ماضی است که خود نیز برابر اسم مفعول است :

[illegible] (یا [illegible]) kart کرد . [illegible] guft گفت . [illegible] raft
رفت وغیره ...

مصدر مرخم فقط در ترکیب با افعال دیگر به کار می رود (بخصوص با افعال وجهی) :

[illegible]

nēvakīh kart apāyitan i pat vēhān (Mx., XXXVII, 43_{7-8})

به نیکان نیکی باید کرد

قید

برای ساختن قید می توان پسوند -īhā را به صورتهای زیر اضافه نمود :

الف - صفت :

rāstīhā به درستی (از rāst راست - درست)

xūpīhā به خوبی (از xūp خوب) .

ب - اسم :

dātīhā قانوناً - طبق قاعده از dāt داد . قانون

و نیز از اسم مصدر مختوم به -išn :

mēnišnīhā مدبرانه (mēnišn اندیشه)

hamē ravišnīhā همیشه - تا ابد (hamē ravišn همیشگی - ابدی) .

تعدادی از حروف اضافه به صورت قید به کار می روند ولی مورد استعمال آنها کم است :

apar (یا) بالا ، ul بالای ، ētar اینجا .

pēš (یا) پیش ، pas (یا) پس - بعد ، bē از بیرون - خارج ، yut جز ، frōt پائین ، frāz به پیش - به بالا ، apāč (یا) عقب - باز هم وغیره..

اگر این حروف به عنوان حرف معین ، پیشوند فعل ، حرف ربط یا حرف اضافه استعمال می شوند .

حروف مُعین

حروف اضافه

ادات تعیین (= حروف قید)

حرف اضافه andar به معانی زیر استعمال می شود :

۱- مکان :

الف- در داخل :

andar pārs nāmīk būt (Kn., I,5$_{23}$) در فارس نامی بود .

gōr-ē andar dašt bē vitart (Kn., I,6$_{32}$) گوری اندر دشت بگذشت

ب- بین، میان : andar hamēmālān (Mx., II,31$_{2}$)

بین همالان

ج- با اسم معنی : andar tangīh (Pn., 24.4) در تنگدستی ، andar škuftīh (Pn., 26$_{3}$) در فقر و بیچارگی

۲- زمان : andar šap (Kn., II,10$_{2}$) در شب ، andar ān 3 rōčak šapān (Mx., II,44-45,6) در آن سه شبانه روز .

حرف اضافه ō به معانی زیر استعمال می شود :

۱- جهت فعل را می رساند :

الف- با افعال حرکت مانند : šutan رفتن ، āmatan آمدن وغیره ...

ō gāh i xᵘēš nazdīk i Ardavān šut (Kn., II,11$_{12}$)

به جای خود نزد اردوان رفت .

ō gyāk i nišast i xᵛēš āmat (Kn., III, 16_{21})

به جای نشستن خویش آمد .

ب - با افعال دیگری که جهت عمل را می رسانند مانند (یا fristātan "فرستادن" . dātan "دادن" ، guftan "گفتن" . xᵛāstan خواستن - خواندن و غیره .

u-š Artaxšēr rād ō āxᵛar i stōrān fristāt (Kn., I, 7_{39})

و او اردشیر را به آخور ستوران فرستاد .

ut ō kasān afrās i nēvak dahēt (Mx., XXXVII, 51 30-31)

و به کسان تعلیم نیک بدهید .

u-š ō kanītak guft (Kn., II, 10_{9})

و او به کنیزک گفت .

۲ - با همان افعال نامبرده به معنای مجازی :

ākāhīh ō Ardavān mat kū ... (Kn., I, 5_{24})

آگاهی به اردوان رسید که ....

[illegible]

mēnišn ō virēxtan hat ạd nihāt (Kn., II,10_8)

از آنجا تصمیم به فرار گرفت .

۳ - بیان احساسات و حوایج :

[illegible]

dōst būtan i ō har kas (Mx., XXXVII, 49_{7-8})

دوستار هر کس بودن .

حروف اضافهٔ [illegible] avi همان معنای [illegible] ō را می‌دهد یعنی جهت فعل را می‌رساند :

[illegible]

apāt avi xᵛēšīh i man nē rasēnd (Bd., I, 66_{18-19})

باز به ملکیت من نخواهند رسید .

[illegible]

nē kā avi ul vāzēt (Bd., I, 72_{14}) ونه اگر به بالا پرواز کند ...

[illegible]

u-š guft ōhrmazd avi gannāk mēnōi (Bd., I, 67_{8-9})

و هرمزد به گناک مینو گفت .

اغلب با ضمیر متصل سوم شخص [illegible] (avi-š) š می‌آید :

[illegible]

ut kustīhā i avi-š nazdīktar (Kn., I, 1_7)

نقاط بدان نزدیکتر ....

namāt avi-š barēnd (Kn., I, 2 10)

و برو نماز برند .

حرف اضافه apar در موارد زیر به کار می رود :

۱- بالای چیزی :

gōr apar gyāk murt (Kn., I, 6 33)

گور بر جای مرد .

۲- چیز مورد تمایل :

kāmak apar ān čiš mā barēt (Pn., 29 21-30)

آرزوی آن را مکنید

۳- شخص زیردست و تحت تسلط :

Arδavān apar man ut tō ut vasān martum i andar gēhān

kāmkārtar pātaxšāh hast (Kn., I, 8 45)

اردوان بر من و تو و مردمی بسیار در جهان ... کامکارترین پادشاه است .

apar ān i xᵛēš xᵛatāi kāmak-hanjām ut pērōžkar bavēt

بر آن خداوند خویش کام روا و فیروز بود . (Kn., II, 10 6)

۴- اشاره به موضوع مورد بحث :

ān zand-ākāsīh nazdist apar bunē-dātīh i ōhrmazd ut pityārakīh i gannāk-mēnōi (Bd., I, 62_{1-3})

این زند آگاهی (= بندهش) نخست درباره خلقت دنیا بوسیلهٔ هرمزد و مخالفت روح خبیث (= اهریمن) است.

حرف اضافه (یا) hač معانی زیر را دارد:

۱- به معنای مبدأ در مورد افعال دال بر حرکت:

ut hač zrēh i pūtīk apāč ō zrēh i varkaš šavēt (MX., XLVII, 53_{14})

و از دریای پودیک به دریای وَرکَش جاری است.

kē hač nazdīk frāč mat ut kē-č hač dūr (Mx., II, 43_{134})

چه آنکه از نزدیک و چه آنکه از دور آمده

۲- به معنای مبدأ زمان:

hač im rōč tāk 3 rōč (Kn., II, 10_{6})   از امروز تا سه روز دیگر.

۳- به معنای جدا کردن جزئی از کل و واحدی از جمع:

ōy ayāp hač frazandān i ān mart kas-ē ō pātaxšāhīh i gēhān rasēt (Kn., I, 3$_{13}$)

او یا کسی از فرزندان آن مرد به پادشاهی جهان رسد .

۴- مبدأ و منشأ :

hač katām patvand ut tōxm ham? (Pn., 17$_{7-8}$)

از کدام خاندان و دودمان هستم ؟

pat čiš-ē kē ziyān nē hač-aš šāyist būtan (Kn., I, 7$_{42}$)

به چیزی که از آن زیان نرسد . . . .

۵- منشأ کسب و دریافت

Sāsān hač Pāpak past ut zinhār xᵘāst (Kn., I, 4$_{15}$)

ساسان از پاپک امان و زنهار خواست .

۶- با فعل pursītan پرسیدن (در صیغه شخص مورد سؤال) منشأ خبر را می رساند :

hač martumān pursīt kū ... (Kn., III, 15$_{12}$) واو از مردم پرسید که ....

۷- در مورد جدا از شخص یا حادثه و یا چیزی :

kē hač spazgīh ut čašmarīškīh pahrīčēt (Mx., XXXVII. 51_{29-30})

آن کس که از سخن چینی و حسادت بپرهیزد .

۸- علت :

gannāk-mēnōi hač bīm tavīh andar uzīt (Bd., I, 68_{17})

گناک مینو (= اهریمن) از ترس ناتوان شد .

۹- برای کسب و یا داشتن اطلاع :

gannāk-mēnōi pas dānišnē rād hač hastīh i Ōhrmazd anākāh būt (Bd., I. 64_{19})

گناک مینو از بی خردی خود از وجود هرمزد بی خبر بود .

ut kā-š ākāhīh hač ganj ašnūt (Kn., III, 13_{14})

و هنگامی که از (وجود) گنج آگاه شد .

۱۰- در مورد مقایسه :

hač ōšān hāmōkēn čēr ut vartak būt (Kn., I, 6_{30})

از همه ایشان چیره تر و نبرده تر بود .

tō kē hēh kē-m hakarč kanīk i hač tō hučihrtar ut vēh pat gētāh nē dit (Mx., II.41,128)

توکه هستی که من در جهان دختری از تو زیباتر و بهتر ندیده ام .

حرف اضافهٔ مقدم و مؤخر (یا) pat در موارد زیر به کار می رود :

۱- برای تعیین مکان (به طرز غیرمعین : در - بالای - پهلوی) مقایسه با andar اندر برای داخل و apar برای تعیین مکان بر روی چیزی (رجوع به صفحه : از ۱۵۴ تا ۱۵۶)

rōč-ē kā Artaxšēr pat stōr-gāh nišast (Kn., II.9_2)

روزی که اردشیر در اصطبل نشسته بود .

Ardavān pat staxr nišast (Kn., I_{14}) اردوان در استخر مستقر بود .

Sāsān pat pīl-ē i ārāstak i spēt nišast ēstāt (Kn., I,2_{10})

ساسان بر پیل سفید آراسته نشسته بود .

rōč-ē Ardavān dānākān ut axtarmārān i pat dar būt

ō pēš xᵛāst (Kn., II, 9₄)

روزی اردوان دانایان و اخترشماران را که در دربار بودند پیش خواند .

۲- به معنی مجازی این حرف اضافه مفهوم لیاقت - آمادگی - استعداد به حالتی را می رساند :

Pāpak šap-ē pat xᵛamn dīt (Kn., I, 2₉)

پاپک شبی در خواب دید .

pat kār-raftārīh tuxšākīh vēh (Mx., II, 36₇₀)

در کار بهتر از همه کوشش است .

pat dipīrīh ut asvārīh ut apārīk frahang ōtōn frahāt

kū andar Pārs nāmīk būt (Kn., I, 5₂₃)

در دبیری و سواری و دیگر آداب چنان تربیت یافت که در پارس نامی شد .

۳- برای بیان جهت (با افعال دال بر حرکت و جهت) :

tir tāk par pat aškamb andar šut (Kn., I, 6₃₃)

تیر تا پر اندر شکم شد .

pat ān bālāδ āp bē tačēt (Bd., I, 82_8)

تا آن ارتفاع آب جاری شد .

۴ـ اگر با معنای مجازی استعمال شود معانی زیر را می رساند :

الف ـ در مورد شخصی که نیکی یا بدی و یا احساساتی متوجه اوست :

dušman pat dušman ān nē tuvān kartan (Kn., I, 8_{43})

دشمن به دشمن آن را نتواند کردن .

panjum nēvakīh kart apāyitan i pat vēhān (Mx., XXXVII, 49_{7-8})

پنجم واجب است خوبی کردن به اشخاص نیک .

ب ـ بیان رابطهٔ خویشاوندی :

u-š pas dōxt i xᵛēš pat zanīh dāt (Kn., I, 4_{26})

و دختر خویش را به زنی او داد .

u-š Artaxšēr pat frazandīh patiraft (Kn., I, 4_{22})

و او اردشیر را به فرزندی پذیرفت .

۵ـ زمان عمل :

patvastak hamē pat šap ... ō nazdīkīh i Artaxšēr šut

(Kn., II, 9_3) او پیوسته در شب پیش اردشیر می آید .

pat rōč-ē 70 frasang bē ravēnd (Kn., II, 12_{14})

روزی ۷۰ فرسنگ می روند .

۶- هدف و غرض :

ān dām i pat ān afzār andar apāyīt (Bd., I, 64_{14-15})

برای آن خلقت این نیرو را لازم داشت

u-š nazdist asmān dāt pat apāč dārišnīh (Bd., I, 80_{3-4})

ابتدا آسمان را خلق کرد برای جلوگیری . . .

۷- برای بیان حالت و صفت

pat yahišn (adyārīh) i pat martumān xrat vēh

(Mx., II, 35_{66-67}) برای ترقی بین مردم بهترین وسیله خرد است .

۸- با افعال bēš burtan غم خوردن ، پشیمان شدن ،

hutašm būtan خیرخواه بودن ، apēgumān būtan

مطمئن بودن

برای بیان چیز مورد علاقه و نظر و یا بیان حالت :

kē pat čiš i vitart ut uzīt bēš nē barēt (Mx., XXXVII, 50_{23})

کسی که بر آنچه گذشته و رفته غم نخورد .

kē pat hunar ut afzār i har kas hučašm bavēt

(Mx., XXXVII, 50_{17})

کسی که بر هنر و نیروی هر کس نظر خوب داشته باشد .

pat-ič ēn apēgumān būtan kū ... (Pn., 21_{1})

و در این بی گمان بودن که . . . .

۹- با افعال pursītan "پرسیدن" guftan گفتن - به معنی در مورد چیزی پرسیدن و یا گفتگو درباره چیزی :

pat-aš guft ēstēt kū ... (Pn., 26_{1-2})

درباره او گفته شده است که ...

همین مورد با حرف اضافه مؤخر rād

ēt i-t pat dārišn i tan ut bōzišn i ruvān rāδ pursīt

آنچه درباره حفظ تن و نجات روان پرسیدی . (Mx., II, 48$_{196}$)

۱۰- وسیله، طریق و ابزار عمل کردن چیزی :

kā-it drayāp pat čašm vēnēt (Kn., II, 12$_{18}$)

هنگامی که دریا را به چشم ببیند .

pat hēč čārak griftan nē tuvān (Kn., III, 16$_{20}$)

به هیچ چاره نتوان وی را گرفتن .

۱۱- حالت و طرز عمل :

pat ōštāp hamē raft (Kn., II, 17$_{15}$) با شتاب رفت .

۱۲- خاصیت و کیفیتی که دائمی باشد :

yām i zarrēn i pat gōhr (Kn., II, 11$_{13}$) جام زرین گوهرنشان

zan i pat gōhr (Mx., II, 33$_{31}$)

زن والاتبار

gukāhih i pat drōβ (Mx., II, 46$_{177}$)

شهادت دروغ .

۱۳ ـ علت :

kā-t pat čiš-ē kē ziyān nē hač-aš šāyist butan apāk vazurgān stēžak burt (Kn., I, 8 4 z)

هنگامی که بخاطر چیزی که زیانی از آن نمی رفت با بزرگان ستیزه کردی .

حرف اضافهٔ اۋ tāk حدود را می رساند :

الف : حدود مکان :

tir tāk par pat aškamb andar šut (Kn., I, 6 33)

تیر تا پر در شکم فرو رفت .

aš tāk aškamb āp bē ēstat (Bd., I, 82 7)

آب تا شکم وی رسید .

ب ـ حدود زمان (نقطهٔ مقابل hač)

از امروز تا ۳ روز دیگر

hač im rōč tāk 3 rōč (Kn., II, 10 6)

اۋ tāk با همان نشانه و معنای حدود مکان و زمان با حرف اضافهٔ ō استعمال می شود (اۋ

[illegible] (tāk ō)

[illegible]

ōstāp tāk ō drayāp (Kn., II, 12 18) تا دریا بشتاب .

[illegible] tāk ō fražām (Bd., I. 71 14) تا انجام و پایان .

حرف اضافه

بدون معنای زمان و مکان

حرف اضافهٔ [illegible] apāk به معنی مشارکت است : با . باهم

[illegible]

tāk nazd i bām apāk Artaxšēr būt (Kn., II. 9 3)

تا نزدیک بامداد با اردشیر بود .

[illegible]

[illegible] apāk kurtān šupānān raft (Kn., I. 2 7) با چوپانان کرد برفت .

این حرف اضافه با ضمیر متصل سوم شخص مفرد می آید و قبل از ضمیر قرار می گیرد :

[illegible]

[illegible]

ēvak hač ōyšān asvārān varrak i vas vazurg ut čāpūk

apāk. aš pat asp nišast ēstāt (Kn., III. 15-16 18)

یکی از سواران با بره بسیار بزرگ و چابکی بر اسب نشسته بود .

اگر حرف اضافهٔ apāk پس از ضمیر متصل بیاید ، همیشه همراه با ـِ i (ضمیر نسبی) می باشد :

[illegible]

ān varrak i-š apāk pat asp ċē nimāyēt (Kn., III, 16_{19})

و آن بره که با او بر اسب بوده چه نماید ؟

حرف اضافهٔ [illegible] apāč همان معنای [illegible] apāk را دارد (مشارکت در عمل) و نیز تنها استعمال می شود :

[illegible]

pas hač ān apāč Artaxšēr mihr ut dōstīh ut dōšāram kart (Kn., II, 9_{2})

پس از آن او به اردشیر اظهار مهر و دوستی و دلبستگی کرد .

حرف اضافهٔ [illegible] apē - بدون - معنای عدم وجود و یا عدم کیفیتی را می رساند :

[illegible]

apē azg, apē pōst. apē xār (Bd., I, 83 $_{13-14}$)

بدون شاخه ، بدون پوست . بدون خار .

حرف اضافهٔ [illegible] rād معانی زیر را دارد :

۱- هدف - توجیه عمل (برای ...)

[illegible]

ō pārs griftan i Artaxšēr rād āmat (Kn., III, 16_{22})

به فارس برای گرفتن اردشیر آمد.

har rōč hampursakīh rād frāč ō hanjaman i vēhān šavēt (Pn., 26 $_{9-10}$)

برای کسب ثواب هر روز به انجمن نیکان شوید.

۲- علت وسبب (از آن که ... به علت اینکه):

gannāk-mēnōi pas dānišnē rād hač hastīh i Ōhrmazd anākāh būt (Bd. I, 64_{19})

گناک مینو (= اهریمن) به علت بی دانشی از وجود هرمزد آگاه نبود

حرف اضافهٔ متأخر rād در مورد علت می تواند با čē استعمال شود:

čē rād (Mx., LVII, 54_{2}) برای چه - چرا

im čim rād (Kn., II, 10_{5}) بدین روی.

۳- در مورد خطاب با افعالی مانند framūtan فرمودن، āmōxtan آموختن، وغیره به کار می رود:

pit ut māt frazand i xᵛēš rād ēn hand kār ut kirpak pēš hat 15 sāl bē āmōxtan apāyēt (Pn., 24 9-12)

پدر و مادر پیش از سن ۱۵ سالگی به فرزندان باید این یک چند کار و کردار نیک را بیاموزند

۴ - وجود یا فقدان چیزی نزد شخصی :

Pāpak rād pus-ē hast (Kn., 5 24)

پاپک را پسری هست .

ut Pāpak rād hēč frazand i nām burtār nē būt (Kn., I, 14)

پاپک را هیچ فرزند نامبرداری نبود .

۵ - مفعول صریح :

u-š Artaxšēr rād ō āxᵛar i stōrān fristāt (Kn., I, 7 39)

و اردشیر را به آخور ستوران فرستاد .

۶ - با حرف اضافه (یا) pat معانی زیر را می رساند :

الف - با فعل pursītan - پرسیدن - اشاره به مطلب مورد گفتگو :

ēt i-t pat dārišn i tan ut bōžišn i ruvān rād pursīt

(Mx, II, 48 196-197)

این را که در مورد حفظ تن و نجات روان پرسیدی .

ب ـ طرز عمل :

kirpak i pat dāt rād kart (Pn., 22_2)

کارنیکی که مطابق قانون انجام شد .

حرف اضافهٔ دوگانه

در فارسی میانه حرف اضافهٔ مقدّم و موخّر به صورت دوگانه وجود دارد (در این مورد مقام مُعیّن را دارد)

مثلاً حرف اضافهٔ miyān i میانِ ـ بینِ (miyān میان) :

miyān i šmāh ut u-šān zamīk 20 frasang (Kn., III, 15_{18})

میان شما و ایشان فاصله ۲۰ فرسنگ است .

همین کلمه با andar «اندر» به صورت مرکّب به کار می رود :

ut zamīk andar miyān i asmān hangōšītak (Mx., XLIV, 52_{10})

و زمین اندر میان آسمان قرار دارد .

این حرف اضافهٔ مقدّم می تواند به صورت حرف اضافهٔ موخّر (بدون i اضافه) به کار رود :

u-šān miyān tuhīkīh bavēt (Bd., I, 63 9-10)

ومیان آنها خلاء است

حرف اضافهٔ اکسو ، nazdīk i (اکسو nazdīk نزدیک) معنی نزدیکی چیزی را می رساند :

[illegible]

apāč ō gāh i xᵘēš nazdīk i Ardavān šut (Kn., II, 11 12)

و باز به هنگام خود نزد اردوان آمد .

این کلمه با حرف اضافهٔ hač به صورت ، اکسو ، hač nazdīk i ترکیب می شود و معنای حرکت از نزدیکی چیزی و یا کسی را می رساند :

[illegible]

hač nazdīk i stōrān ... nē šavēh (Kn., I, 7 39)

از نزد ستوران دور نشوی .

با حرف اضافهٔ اک ō ، اک اکسو ، ō nazdīk i معنای حرکت به طرف و نزدیک کسی یا چیزی را می رساند :

[illegible]

kā ō nazdīk i Artaxšēr āmat (Kn., II, 10 7)

هنگامی که او نزدیک اردشیر آمد .

حرف اضافهٔ اکسوی ، nazdīkīh i (اکسوی nazdīkīh نزدیک) معنای جهت حرکت به طرف شخصی و یا چیزی را می رساند :

[illegible]

که به نزدیکی ما آید.
ut nazdīkīh i amāh āyēt (Kn., I.525)

به همین معنی با ترکیب ō nazdīkīh i به صورت :

ān kanīčak pat nihān ō nazdīkīh i Artaxšēr šut (Kn., II.93)
آن کنیزک پنهانی به نزدیک اردشیر رفت.

حرف اضافهٔ padē i (pad پا ، رو پا) معنای حرکت دنبال کسی را می رساند:

rāh ō pārs padē i Artaxšēr grift (Kn., III.147)
به دنبال اردشیر روانه فارس شد.

حرف اضافهٔ pas hač پس ، بعد از (pas پس) :

pas hač ān پس از آن (Kn., I.738)

pas hač marg i Alaksandar i hrumīk (Kn., I.1)
پس از مرگ اسکندر رومی.

hač pas i از پسِ ، به دنبالِ :

hač pas i ān gōr tāxt (Kn., I.632) به دنبال آن گور تاخت.

حرف اضافهٔ pēš i (یا) پیشِ ، در حضورِ (pēš پیش ، جلو) :

[illegible] pēš i xᵛatāyān (Mx., II, 36_{15}) پیش یا در حضور خداوندان

با افعال [illegible] guftan گفتن شخص مورد خطاب را می رساند :

[illegible]

Sāsān rāz i xᵛēš čiyōn būt pēš i Pāpak guft (Kn., I, 4_{16})

ساسان راز خویش را چنان که بود به پاپک گفت .

[illegible]

har 3 šap xᵛamn čiyōn dit ēstāt pēš i ō-šān guft (Kn., I, 3_{12})

و خواب سه شبه را آنچنان که دیده بود پیش ایشان گفت .

و با حروف اضافهٔ [illegible] و افعال مبیّن حرکت، طرف مورد نظر را می رساند :

[illegible]

ut pas apāč tāk pēš i Ardavān šut (Kn., II, 9_3)

و پس باز پیش اردوان رفت .

با حرف اضافهٔ [illegible] hač : [illegible] (یا [illegible]) pēš hač تقدم زمان را می رساند (= قبل از) :

[illegible]

Ōhrmazd pēš hač dām dahišnīh nē būt xᵛatāy (Bd., I, 69_{4-5})

هرمزد قبل از خلقت عالم خالق مطلق نبود .

حرف اضافهٔ [illegible] yut : بجز، ([illegible] yut مجزا) :

[Pahlavi]

hamāk hač āp būt yut tōxm i martumān ut gōspandān

(Bd., I, 7_{21}-80_1)

همه چیز از آب بوجود آمد جز تخمه مردمان و گوسفندان .

ترکیب با حرف اضافهٔ [Pahlavi] hač ، [Pahlavi] [Pahlavi] yut hač :

yut hač ziyān i tan (Mx., II, 31_2) [Pahlavi]

بجز ضرر برای تن ...

[Pahlavi]

kē yut hač ōy nē vičārih (Kn., I, 8_{44})

کسی را جز او چاره نداری ...

ربط

حرف ربط ترکیبی

حرف ربط ترکیبی در جملات ساده و مرکب استعمال می شود .

حرف ربط وصل :

- [Pahlavi] -u همیشه با ضمیر متصل استعمال می شود :

[Pahlavi] u-m ، [Pahlavi] u-t ، [Pahlavi] u-š وغیره

معمولاً دو جمله را و ندرتاً اجزاء جمله را بهم وصل می کند :

frahang tōxm i dāniš u-š bar xrat (Pn., 25 $_{20-21}$)

فرهنگ تخم دانش و بارش خرد است .

۱ - ut اجزاء جمله را در مورد شمارش و گاهی جملات را به هم وصل می کند :

dānākān ut xᵘamn vičārān (Kn., I, 3$_{12}$) . دانایان و معبّران خواب

Pāpak patiγraft ut sāsān rāz i xᵘēš čiγōn būt pēši pāpak guft (Kn., I, 4$_{16}$)

پاپک پذیرفت و ساسان راز خویش را آنچنان که بود پیش پاپک گفت .

۲ - ič-(بعد از حرف مصوت č-) حرف ربط متصل به معنای "و" :

dām i Ōhrmazd ān-ič i gannāk mēnōi (Bd., I, 72$_{2}$)

مخلوقات هرمزد و گناک مینو .

nūn-ič (Kn., I. 8$_{43}$) واکنون ، اکنون نیز .

۳ - ham...ham "و ... و" :

ham tan ut ham ruvān (Mx., II, 35$_{51}$)

هم تن هم روان .

nē ..., nē : نه ... ، نه ... :

nē pat mēnōy i vēh ut nē pat mēnōy i vattar (Pn., 3_{18-19})

نه به کمک مینوی نیک و نه روح پلید .

حرف ربط جدا (فاصل) :

ayāp «یا»

حرف ربط استثنا bē «بلکه» :

az nē kanīk bē kunišn i nēvak i tō ham (Mx., II, 41_{30})

من دختر نیستم بلکه کنش نیک توام .

حرف ربط تابع

حرف ربط hakar «اگر» جملات فرعی شرطی را بهم مربوط می کند :

hakar-at mēnišn apāk man rāst ut ēvakānak hast ....

hač ētar tāk gēhān davēm (Kn., II, 11_9)

اگر ذلت با من راست و یگانه است ... از اینجا تا (همه) جهان می دوم .

mā hakar مگر :

Artaxšēr tarsīt kā mā hakar martum i dēh vānēnd

šnāsēnd ut griftār kunēnd (Kn., II, 12₁₆)

اردشیر ترسید که مگر مردم ده ببینند و بشناسند و گرفتارش کنند .

حرف ربط kā هنگامی که : برای ربط جملهٔ فرعی به معنای زمان :

Pāpak kā-š ān saxᵘan šnūt kas fristāt (Kn., I, 3₁₄)

پابک هنگامی که این سخن را شنید کسی را فرستاد .

tāk i kā (Bd., I, 64₇) تا هنگامی که ـ تا

i kā (Mx., II, 45₁₆₆) برای اینکه ـ اینکه

čiyōn kā (Kn., I, 2₉) تا چگونه (مثل اینکه)

حرف ربط kū جملات فرعی زیر را مربوط می کند :

۱ ـ جملهٔ فرعی مکان (kū به معنای از کجا ، آنجا که ، است) :

ab kū xᵘaršēt ul āyēt (Mx., XLIV, 56₁₁)

آنجا که خورشید بر می آید .

۲ ـ جملهٔ فرعی زمان (حرف ربط به معنای کی است و همیشه آینده را می رساند) :

hač bundahišn kā dām dāt tāk ō frašām kū gannāk mēnōi akār bavēt (Bd., I, 71 $_{13-15}$)

از خلقت عالم که موجودات خلق شده بودند، تا آخر دنیا که گناک مینو ناتوان خواهد شد

۳ ـ با جملهٔ فرعی مفعولی (بعد از افعال مبیّن احساسات ـ اندیشه ـ دانستن فرمان و میل و اراده) حرف ربط به معنای «چرا، برای اینکه» است :

ākāhīh ō Arδavān mat kū Pāpak rāδ pus-ē hast ....

اردوان آگاه شد که پاپک را پسری هست . (Kn., I, 5 $_{24}$)

Pāpak nē dānist kū Sāsān hač tōxmak i dārāβi dārayān zāt ēstāt (Kn., I, 2 $_{8}$)

پاپک نمی دانست که ساسان از دودمان دارای دارایان بود .

۴ ـ جملهٔ فرعی مبیّن هدف (حرف ربط معنای «برای اینکه» را دارد) :

bušiyasp mā varz kū-t kār ut kirpak i apāyēt kartan akart nē manēt (Mx., II, 33_{25-30})

زیاد مخواب تا کاری را که باید انجام دهی ناکرده نماند .

۵ - جملهٔ فرعی مبین علت (حرف ربط به معنای «پس» ـ «درنتیجه» است) :

hač zamān i dērang-xᵘatāi asačišnīh frāč dāt kū čiš i Ōhrmazd nē sačēt (Bd., I, 70_{10-12})

از زمان دیرنگ خدای (= زمانی که استیلای هرمزد طولانی است) ابدیت را آفرید تا هرچه از آن هرمزد است از میان نرود .

۶ - جملهٔ فرعی به منظور مقایسه (حرف ربط معنای «از» را می رساند) :

(spazgīh garāntar kū yātukīh (Mx., II, 32_{11})

سخن چینی از جادوئی سخت‌تر است .

۷ - جملهٔ فرعی به معنی صفت تعیینی (حرف ربط معنی «آنکه» را می رساند)

hač bun dahišn ... tāk ō frašām ... patmānak-ē 12000 sāl kū kanārakōmand (Bd., I, 71_{13-15})

از خلقت عالم ... تا انتها ۱۲ هزار سال است که این دوره محدود است .

این حرف ربط نیز برای ربط کلام مستقیم نیز استعمال می شود :

Artaxšēr guft kū man kart ham (Kn., I, 6₃₂)

اردشیر گفت که من کرده ام .

ētōn kū (Kn., I, 6₃₃) ایدون .. که ، چنین ... که

حرف ربط tāk جمله فرعی مبین هدف را به جمله اصلی مربوط می کند و معنی «تا اینکه» می دهد :

ut nazdīkīh i amāh āyēt tāk apāk frazandān ut
vāspuhrakān bavēt (Kn., I, 5₂₅)

و نزدیک ما آید تا اینکه با فرزندان و شاهزادگان باشد .

حروف ربط

حروف زیر به عنوان حرف ربط استعمال می شود :

۱- ضمیر نسبی د ، ; - آنکه .

۲- ضمیر استفهامی نسبی kē کی - آنکسی که .

۳- ضمیر استفهام نسبی čē ، چه ، با معنای حرف ربط ، چنانچه .

۴- قید استفهام نسبی čiγōn چگونه.

hač ān čiγōn (Kn., I, 5,26) چون

ētōn čiγōn (Bd., I, 67,15) چون، مانند

ōγōn čiγōn (Bd., I, 68,15) چون، مانند

۵- ترکیب کلمات pas hač ān (Kn., III, 14,6) پس از آن، آنگاه

نحو

DATE LABEL

جمله ساده

خبر - مبتدا - مفعول صریح

خبر - خبر می تواند به صورت فعل شخصی یا غیر شخصی و یا جزء اسمی جمله باشد. معمولاً خبر در آخر جمله قرار دارد :

Pāpak nē dānist kū Sāsān hač tōxmak i dārāβ i dārāyān zāt ēstāt (Kn., I, 2_8)

پابک نمی دانست که ساسان از دودمان دارای دارایان زاده شده است .

ولی در مواردی که خبر فعل باشد ، استثناء از این قاعده بسیار است :

ōstāp tāk ō drayāp... (Kn., II, 12_{18})

بشتاب تا به دریا .

pat passāxᵘ patvačōt ān kanīk karp (Mx, II, 41_{130})

در جواب. آن موجود که به شکل دختر بود پاسخ داد .

خبر اسمی در موارد زیر استعمال می شود :

الف - با فعل رابط :

tō kē hēh (Mx., II, 41_{128}) توکه هستی .

az nē kanīk bē kunišn i nēvak i tō ham (Mx., II, 41_{130})

من دختر نیستم بلکه اعمال نیک توام .

Pāpak šāt būt (Kn., I, 4_{14})

پاپک شاد شد .

ب - بدون فعل رابط :

ēn dašt nēvak ut gōr ētar vas (Kn., I, 7_{37})

این دشت نیکو وگور اندر آن بسیار (است) .

u-m čē sūt u-m čē ziyān? (Pn., 18_{2}) مرا چه سود و مرا چه زیان ؟

جمله با خبر فعلی از نقطهٔ نظر روابط بین فاعل و مفعول به دو دسته تقسیم می شود :

۱ - جمله با ساختمان فعل معلوم یا با فاعل .

۲ - جمله با ساختمان فعل مجهول یا با مفعول .

در ساختمان معلوم (یا فاعلی) فعل به صورت لازم به کار می رود و آن فعل لازم می تواند در همهٔ زمانها وصورتها استعمال شود و اگر فعل جمله متعدی باشد فقط می تواند در زمان حال و وجه امری باشد . حاصل مطلب اینست که فاعل منطقی همان مبتدای دستوری است .

اردشیر ترسید که ...

Artaxšēr tarsēt kū ... (Kn., II, 12 16)

و تو خود دانی که ....

ut tō xᵛat dānēh kū ...

man ut tō ētar ditīkar āzmāyišn kunēm (Kn., I, 7 37)

من و تو اینجا یکبار دیگر آزمایش کنیم .

Ardavān ut asvārān frāž rasīt hand (Kn., I, 6 34)

اردوان و سواران فرا رسیدند .

مبتدا - (= فاعل منطقی عمل) درحالت صریح است و با خبر در شخص و عدد مطابقت می کند (مثال بالاتر) .

مفعول منطقی - (= مفعول صریح) نیز به صورت اسم در حالت صریح می باشد :

اسبان را مرنجانید .

ut aspān mā ranǰēnēt (Kn., III, 16 20)

درساختمان مجهول (یا مفعولی) افعال متعدی در زمانهای ماضی به کار می روند و مبتدای دستوری جمله ، مفعول منطقی عمل است .

ut kā-šān zanišn pat ān ēvēnak dīt apd sahist (Kn., I, 6 34)

وچون ایشان ضربتی بدانگونه دیدند در شگفت ماندند .

u-š nāmak ō Pāpak kart (Kn., I, 5_{25}) . واو نامه ای به پاپک نوشت .

فاعل منطقی عمل ضمیر متصل و یا اسم در حالت صریح است :

rōč-ē Arδavān dānākān ut axtarmārān i pat dar but ō pēš x^{v}āst (Kn., II, 9_{4})

روزی اردوان دانایان و اخترشماران (= منجمان) را که به درگاه وی بودند به پیش خواست .

خبر این جمله به صورت اسم مفعول است (= ساختمان مجهول) . در نتیجه مبتدای دستوری با خبر در شخص و عدد مطابقت نمی کند .

به نظر می رسد در فارسی میانه این دوره ساختمان مجهول در حال تحول بوده است . زیرا همیشه معنای مجهول را نمی رساند . (رجوع شود به فصل فعل)

مضاف الیه

مضافٌ الیه در فارسی میانه می تواند ماقبل و یا مابعد مضاف قرار گیرد . اگر مضافٌ الیه قبل از مضاف قرار گیرد احتیاجی به کسرهٔ اضافه ندارد و در این صورت مقام نحوی خود را حفظ می کند .

معنای کلمهٔ مضافٌ الیه می تواند صفت و یا نسبت باشد (به معنای اعم و یا نسبت جزئی به کل و یا نسبت ملکی) به عنوان مثال مضافٌ الیه ماقبل مضاف در مقام صفت ذکر می شود :

الف - صفت در حالت صریح :

kēnvar mart (Mx., II, 35 54) مرد کینه ور - کینه خواه

mastūk mart (Mx., II, 35 62) مرد مست

aparīk frahang (Kn., I, 6 30) فرهنگ دیگر .

ب - صفت در حالت غیرصریح (ندرتاً دیده می شود) :

ān i karp (Bd., I, 73 14) شکل دیگر

siyāvahē ātur (Bd., I, 73 14) آتش سیاه .

مضافٌ الیه در حالت قبل از مضاف نیز می تواند به صورتهای زیر باشد :

الف - اسم ذات در حالت صریح

advārak gāh (Pn., 27 17) هنگام غروب

Ōhrmazd dām (Pn., 18 19) مخلوق هرمزد .

axtarmārān sardār (Kn., II, 9 5) سردار (= رئیس) اخترشماران (= منجمان) .

ب - اسم ذات در حالت غیر صریح :

kārē dātastān (Bd., I. 7$_{23}$) کار عادلانه

āsānīhē dātār (Bd., I. 84$_{20}$) آسایش دهنده

(خالق آسایش)

مضاف الیه در حالت قبل از مضاف همیشه به یکی از صورتهای زیری باشد.

۱- ضمیر اشاره : ēn dašt (Kn., I. 7$_{37}$) این دشت

ān saxᵛan (Kn., I, 3$_{14}$) آن سخن.

۲- صفت عالی : masist rāh (Mx., II, 49$_{198}$) مهمترین راه.

۳- همراه با ، ayi ، āni ، ēt i ، ēn i :

الف - ترکیب با اسم در مورد اضافه ملکی :

کنش نیک خود

ān i xᵛēš nēvakēn kunišn (Mx., II, 41$_{125}$)

āni druvandān ruvān (Mx., II, 45$_{168}$)

روان بزهکاران.

ب - ترکیب با صفت در مورد توصیف :

ān i asar rōšnīh (Mx., II, 43$_{146}$) روشنائی ازلی

ندرتاً مضاف الیه ضمیر است : xᵛēš خویش

xᵛēš kunišn (Mx., II, 32$_{23}$) کنش خویش

مضاف الیه بعد از مضاف قرار دارد :

دراین مورد به کلمهٔ مضاف حرف ـ i (علامت اضافه = ضمیر نسبی: آنکه) افزوده می شود:

آبهای سرد āpānisard .

اگر چندین مضاف الیه در جمله باشد همهٔ آنها توسط علامت اضافه به هم مربوط می شوند:

pīl i spēt i ārāstak (Kn., I, 3,13)

فیل سفید آراسته.

دراین صورت مضاف الیه ملکی همیشه پس از مضاف الیه توصیفی (= صفت) قرار دارد:

pus i mas i Ardavān (Kn., I, 6 32)

پسر ارشد اردوان

kunišn i nēvak i tō (Mx., II, 41,136) عمل نیک تو.

در چنین ترکیبی مضاف الیهِ ما قبل اِسم اضافهٔ ملکی به مضاف الیه آخری متعلق می شود و نه به مضاف:

dēn dānākīh i mas-martān i mōγ-martān (Kn., I, 3 13)

دین دانائی بزرگ مردان مغ.

اگر کلمه با حرف تعریف نامعین ـ ē باشد ادات اضافه بعد از آن قرار می گیرد:

pātixšāah-ē i nōk (Kn., II, 10,5) پادشاهی جدید.

معنای اصلی ادات اضافهٔ ـ i به عنوان ضمیر نسبی (ک. آنکه) در موارد اضافه بخوبی معلوم است و مثال زیر شاهد آن می باشد:

mā tars Artaxšēr i kai i Pāpakān i haē tōxmak i Sāsān

ut haē dārāβ šāh (Kn., II, 12_{17})

مترس شاهزاده اردشیر پاپکان که از دودمان ساسان و دارا شاه (ای) .

بدین ترتیب شاید بتوان نتیجه گرفت که مضاف الیه در ترکیب اضافه اغلب - و بیشتر از فارسی معاصر - با ادات اضافه (= کسرهٔ اضافه) و اسم ذات یا ضمیر همراه بوده است :

haē har kanīk i pat gēhān hučihtar ut vēh (Mx., II, 41_{126})

زیباتر و بهتر از هر دختری در دنیا

tō kē hēh kē-m hakarč kanīk i haē tō hučihrtar ut vēh

pat gētāh nē dīt (Mx., II, 41_{128})

توکه هستی که من در جهان دختری زیباتر و بهتر از تو ندیدم .

مضاف الیه می تواند بدون ادات اضافه بعد از اسمی که با حرف تعریف نامعین می باشد قرار گیرد :

Arδavān rāδ kanīčakē apāyišnīk but (Kn., II, 8_{1})

اردوان راکنیزکی شایسته بود .

ندرتاً بجای ادات اضافهٔ i در مواردی که مضاف ماقبل مضاف الیه استعمال شود ضمیر استفهامی نسبی (یا) به کار می رود :

dām ī man (Bd., I, 66_{17}) مخلوقات من .

در مورد الحاق مضاف به مضاف الیه ادات اضافه حذف می شود و مضاف الیه در این مورد ماقبل مضاف قرار می گیرد :

Ērān šahr (Kn., II. 11_{10}) کشور ایران

Dārāβ šāh (Kn., I, 3_{13}) داراب شاه .

در بعضی از موارد مضاف الیه بعد از مضاف قرار دارد :

ātūr farn-bāγ (Kn., I, 3_{13}) آذر (= آتش) فرنبغ

ātūr gušnasp (Kn., I, 3_{13}) آذر (= آتش) گشنسپ .

بعضی از موارد تشخیص مضاف و مضاف الیه مشکل می شود :

apāk kurtān šupānān raft (Kn., I, 2_{7})

با چوپانان کرد رفت (و یا با کرد چوپان)

مضاف الیه وصفی (= صفت) اغلب با مضاف (= موصوف) در عدد و شخص مطابقت نمی کند :

āpān i sard آبهای سرد .

فقط در یک جمله از متونی که ما بررسی کردیم مطابقت دیده شد :

hač apārīkān gyākān ut rōstākān vēh (Mx., XIV. 53_{21-22})

از مکانها و جایهای دیگر بهتر .

ظرف

ظرف مکان - برای تعیین جهت ، اسم با حرف اضافهٔ [illegible] ō یا [illegible] pat استعمال می شود . برای تعیین مکان حرف اضافهٔ [illegible] andar و یا [illegible] pat را باید به اسم اضافه نمود . برای بیان مکان صدور عمل حرف اضافه [illegible] hač و برای بیان حدود و انتهای مکان عمل حرف اضافهٔ [illegible] tāk را باید اضافه کرد . در مواردی به جای حرف اضافه می توان اسم ذات مبیّن مکان را به کار برد .

[illegible]

ut dit ī kār sōk bē vitart (Kn., I, 6 33) و از سوی دیگر بگذشت .

[illegible]

ān 2 asvār katām gyāk pat ī rak būt (Kn., III, 15 17).

آن دو سوار کدام جا (= کجا) به شما برخوردند

اسم مکان بدون حرف اضافه اغلب بدون واسطه قبل از فعل قرار دارد .

ظرف زمان - غالباً اسم ذات با حرف اضافهٔ [illegible] andar (یا [illegible] pat) برای بیان زمان عمل استعمال می شود . حرف اضافهٔ [illegible] hač برای بیان ابتداء و [illegible] tāk برای بیان زمان اتمام و یا حدود عمل به کار می رود . می توان اسم ذاتی که مبیّن زمان و دورهٔ معیّن باشد بدون حرف اضافه به کار برد :

[illegible]

nēmrōč ēn gōβēt kū ... (Pn., 27 12) در نیمروز این را گوید ...

[illegible]

روز و شب از نزد ستوران ... نزدی

در این موارد اسم ذات می تواند حرف تعریف نامعین داشته باشد.

rōč-ē Ardavān apāk asvārān ut Artaxšēr ō naxčīr šut ēstāt (Kn., I, 6 31)

روزی (یک روز نامعین) اردوان با سواران و اردشیر به نخچیر رفته بود.

برای بیان ظرف مکان می توان جمله ای را که مرکب از اسم و مضاف الیه باشد، به کار برد:

ut rōč i ditīkar 70 frasang raft hand (Kn., III, 15 16)

روز دیگر آنها ۷۰ فرسنگ طی کردند.

ظرف زمان در ابتدا و یا اوائل جمله قرار دارد.

حال - برای بیان حال قیدی را با پسوند īhā- و یا اسم ذاتی را که با حرف اضافه apāk یا pat همراه است به کار می برند. ندرتاً صفت در حالت صریح نیز استعمال می شود:

ōy kē ō hanjaman i vēhān vēš šavēt (Pn., 26 16)

آنکه بیشتر به انجمن نیکان می رود.

Ardavān apāk asvārān saxt ōštāft (Kn., III, 15 16)

اردوان با سواران سخت بشتافت .

قاعدتاً حال در جمله بلافاصله قبل از خبر قرار دارد .

اجزاء هم نوع جمله

در جملاتی که از اجزاء هم نوع باشد ، حروف ربط زیر استعمال می شود :
- برای شمردن ، حرف ربط « ut » و » که کلیه اجزاء هم نوع جمله را به هم مربوط می نماید به کار می رود . این حرف ربط می تواند ماقبل هر یک و یا فقط ماقبل آخرین آنها قرار گیرد :

pat dipīrīh ut asvārīh ut apārīk frahang ētōn frahātak kū … (Kn., I, 5 23)

در دبیری و سواری و دیگر فنون چنان تربیت یافت که …

u-š Artaxšēr pat frazandīh patiγraft ut garāmīh dāšt ut parvart (Kn., I, 4 22)

وی اردشیر را به فرزندی پذیرفت و گرامی داشت و پرورد .

mā hakar martum i dēh vēnēnd, šnāsēnd ut griftār kunēnd (Kn., II, 12 16)

مگرش مردم ده ببینند و بشناسند و گرفتار کنند .

برای بیان انتخاب یکی از دو و یا چند چیز و یا چند عمل حرف ربط ayāp «یا» استعمال می شود :

martum ham ayāp dēv (Pn., 17 13-18)

من انسانم یا دیو ؟

برای بیان عملهای متقابل «مخالف» و در مورد مقایسه حرف ربط bē «بلکه» استعمال می شود :

andar dēh nē bē pat kustak i dēh bē vitart (Kn., II, 12, 6)

در ده نرفت بلکه از کنار آن بگذشت .

جملهٔ مرکب

جملهٔ ترکیبی

حروف ربط جملهٔ ترکیبی

برای ربط اجزاء جملهٔ ترکیبی حروف ربط زیر استعمال می شود :

ut «و» . u «و» . ayāp «یا» . bē «بلکه» ...

مستعملترین آنها حرف ربط ut «و» می باشد و برای ربط جملاتی که مبین معانی زیرند استعمال می شود :

۱- اعمال یا حوادث هم زمان و هم نوع :

ut hat kē rōšnīh ut hat kē tārīkīh (Pn., 18 5-6)

و از کیست روشنائی و از کیست تاریکی ؟

۲ ـ اعمال یا حوادث متوالی در زمان :

2 zan nišastak dīt ut ān zan vāng kart (Kn., II, 12, 17)

۲ زن نشسته دید و آن زن بانگ برزد .

۳ ـ اعمال یا حوادثی که نتیجهٔ اعمال و یا حوادث ماقبل خود باشند :

Pāpak patiγraft ut Sāsān ... pēš i Pāpak guft (Kn., I, 4, 16)

پاپک پذیرفت و ساسان ... به پاپک گفت .

٤ ـ حوادث و اعمال متقابل و مخالف بهدیگر :

Arδavān kanīčak xᵛāst ut kanīčak pat gyāk nē būt (Kn., III, 1)

اردوان کنیزک را خواست و کنیزک برجای نبود .

جملهٔ تابع

حروف ربط جملات تابع

حروف ربط جملات تابع بقرار زیر است :

hakar : اگر . kā : هنگامی که . kū : که = برای اینکه .
tāk : تا اینکه . čē : چه (= ضمیر استفهامی نسبی čē) . kē : که .
(= ضمیر استفهامی نسبی kē : کدام) . čiγōn : چگونه (= قید

čiyōn [illegible] «چگونه» ، [illegible] hač ān čiyōn [illegible] برای اینکه . یا
باکمک ضمیر نسبی i «آنکسی که» .

از لحاظ نوع حرف ربط و معنای جملات در فارسی میانه می توان جملات فرعی زیر را تشخیص داد :
شرطی ـ زمانی ـ وصفی ـ مفعولی ـ مکانی ـ هدف ـ سببی ـ نتیجه ومعلول ـ مقایسه .

جملهٔ فرعی شرطی

جملهٔ فرعی شرطی بوسیلهٔ حرف ربط [illegible] hakar به جملهٔ اصلی مرتبط می شود وقبل از جملهٔ اصلی قرار دارد :

[illegible]

hakar tāk 3 rōč griftan nē šāyēt pas hač ān griftan nē
tuvān (Kn., III, 146)

اگر تا سه روز دیگر گرفته نشود ، پس از آن او را نتوان گرفت .

گاهی حرف ربط [illegible] kā «کی ـ اگر» به کار می رود . در این صورت معنی شرط زمان را نیز می رساند :

[illegible]

ut kā-š ēn hand bē āmōxt har kār ut kirpak i frazand
kunēndēh pit ut māt ōch bavēt (Pn., 24 12-14)

وهنگامی که (=اگر) آنها به فرزند یکچند چیز را بیاموزند هر کاری راکه فرزند بکند از آن پدر
و مادر است .

جملهٔ فرعی شرطی می تواند بدون حرف ربط با جملهٔ اصلی بیاید . در این صورت نیز جملهٔ فرعی قبل از جملهٔ اصلی قرار دارد :

azand pat mēštarīh vinās kunēndēh pit ut māt ō bun bavēt (Pn., 24 15-16)

از فرزند بالغ گناهی سرزند ، پدر و مادر مسئول آن خواهند بود .

جملهٔ فرعی زمانی

جملهٔ فرعی زمانی اغلب با حرف ربط ka هنگامی که - وقتی که ، به جملهٔ اصلی مرتبط می شود .

جملهٔ فرعی مقامهای زیر را دارد :

۱- قبل از جملهٔ اصلی می آید (مانند جملهٔ شرطی) :

, rōč būt , Ardavān kanīčak x^{v}āst (Kn., III, 13)

هنگامی که اندر شد اردوان کنیزک را خواست .

۲- یا در وسط جملهٔ اصلی :

الف - بدون واسطه بعد از مبتدا قرار دارد :

Pāpak kā-š nāmak dīt handōhakēn būt (Kn., I, 7 41)

هنگامی که پاپک نامه را دید اندوهگین شد .

ب ـ بعد از ظرف زمان :

patvastak hamē pat šap kā Arδavān i bē šutak baxt bē xuft ān kanīčak pat nihān ō nazdīkīh i Artaxšēr šut (Kn., II,9,3)

همواره در شب چون اردوان بخت برگشته می خفت آن کنیزک نهانی به نزدیکی اردشیر می شد .

نمونهٔ جملهٔ فرعی زمانی با حرف ربط kā پس از جملهٔ اصلی قرار دارد :

tō nē dānākīhā kart kā-t pat čišē kē ziyān nē hač-aš šāyist būtan apāk vazurgān stēžak burt (Kn., I,7-8,42)

تو نادانی کردی که به چیزی که زیانی از آن نمی رفت با بزرگان ستیزه کردی .

ـ بجز حرف ربط kā در این نوع جملات مرکب می توان کلمات زیر را به کار برد :

۱ـ حرف ربط čiγōn چگونه ـ هنگامی که … :

kanīčak čiγōn nazd ō bām būt apāč ō gāh i x^{v}ēš nazdīk i

Ardavān šut (Kn., II, 11_{12})

چون نزدیک بامداد شد کنیزک باز به جایگاه خویش نزد اردوان رفت .

۲- pēš kū . پیش از آنکه :

pēš kū ān x^{v}arr avi-š rasēt šāyēm griftan (Kn., III, 15_{15})

پیش از آنکه آن فره به وی رسد او را توانیم گرفت .

جملهٔ فرعی توصیفی

جملهٔ فرعی توصیفی با جملهٔ اصلی بوسیلهٔ ضمیر نسبی [ ] i "آنکسی که" و یا با ضمیر استفهامی نسبی [ ] kē مربوط می شود . ساختمان جمله در هر دو صورت یکسان است .

جملهٔ فرعی که با حرف [ ] i یا [ ] kē به جملهٔ اصلی مرتبط شود، مقامهای زیر را دارد :

۱- در وسط جملهٔ اصلی بعد از مضاف قرار دارد :

rōč-ē Ardavān dānākān ut axtarmārān i pat dar būt ō pēš

x^{v}āst (Kn., II, 9_{4})

روزی اردوان دانایان و اخترشماران دربار را پیش خواست .

Artaxšēr asp 2 hač bārakān i Ardavān kē pat rōč-ē 70 frasang bē ravēnd, zēn kart (Kn., II, 12.14)

اردشیر دو اسب از اسبان اردوان را که روزی ۷۰ فرسنگ می‌پیمودند زین کرد.

۲- پس از فعلی که آخر جملهٔ اصلی قرار دارد:

Pāpak rād pus-ē hast i pat frahang ut asvārīh apēr fra-haxtak ut apāyičnīh (Kn., I.5.24)

پاپک را پسری هست که به فرهنگ و سواری تربیت یافته و شایسته است.

hač pitarān ut niyākān i tō kas būt kē pātixšāhīh ut sardārīh kart? (Kn., I.3.14)

از پدران و نیاکان تو کسی بود که پادشاهی یا سرداری کرده باشد؟

ضمایر i - آنکه، و kē - که - آنکه، که جملات فرعی توصیفی را در جملات تابع به جملهٔ اصلی مرتبط می‌نماید، معنای ضمیری را از دست داده و مانند حرف ربط به کار می‌روند و در جمله اگر احتیاج به ضمیر باشد، ضمیر اشاره ān - آن، همراه با حرف اضافه می‌تواند به جای آن دو ضمیر استعمال شود.

مثال:

u-šān varrakē i apēr staβr hač pas hamēdavist i hač ān nēvakōktar būtan nē šāyist (Kn., III, 14_{10})

و ایشان را بره ای بس ستبر از پس همی دوید که از آن نیکوتر نمی توانست بود .

hač ān kas must aparmānd mā bēh kē yut hač ōy nē-vičārēh (Kn., I, 8_{44})

از آن کس که جز از وی چاره نداری گله مند مباش .

به جای آن نیز می توان ضمیر متصل استعمال نمود :

ān kē ēn xᵛamn pat-aš dīt ōy ... ō pātixšāhīh i gēhān rasēt (Kn., I, 3_{13})

و آنکس که این خواب را برایش دیدی به پادشاهی جهان رسد .

kē به عنوان ضمیر فقط برای اشخاص استعمال می شود ولی در مقام حرف ربط می توان آن را برای اشیاء به کار برد :

tō nē dānākīhā kart kā-t pat čiš-ē kē ziyān nē hač-aš šāyist būtan apāk vazurgān stēžak burt (Kn., I, 7_{42})

تو نادانی کردی که به چیزی که زیان از آن نمیرفت با بزرگان ستیزه بردی .

جملهٔ فرعی مفعولی

جملهٔ فرعی مفعولی اغلب بوسیلهٔ حرف ربط kū ، اینکه ـ برای اینکه ـ به جملهٔ اصلی مربوط می شود :

ākāhīh ō Ardavān mat kū Pāpak rād pus-ē hast (Kn., I, 5_{24})

اردوان را آگاهی آمد که پاپک را پسری هست .

framūt kū har rōč apāk frazandān ut vāspuhrakān i x^{v}ēš ō naxčēr ut čōβēγān šavēt (Kn., I, 6_{28})

فرمود که هر روز با فرزندان و شاهزادگان خویش به نخجیر و چوگان شود .

ندرتاً به عنوان حرف ربط در جملهٔ فرعی مفعولی کلمات زیر به کار می رود :

۱ ـ ضمیر استفهامی نسبی kē که :

kā-t pat gētāh dīt kē dēv-izakīh kart (Mx., II, 41 131)

کی دیدی که کسی دیوپرستی کرد .

۲ - ضمیر نسبی ī = آنکسی که (در اینجا به معنای چه) :

[illegible]

dušman pat dušmān ān nē tuvān kartan i hač adān mart
hač kunišn i xᵛēš avi-š rasēt (Kn., I, 8 43)

دشمن به دشمن آن نتواند کردن که به مرد نادان از کنش خود رسد .

جملهٔ فرعی مفعولی چنانکه از مثالها معلوم می شود، پس از جملهٔ اصلی قرار می گیرد .

جملهٔ فرعی مکانی

جملهٔ فرعی مکانی با حروف ربط زیر به جملهٔ اصلی مرتبط می شود :

[illegible] kū با معنای کجا، بکجا، ازکجا :

[illegible]

ut hamōgēn āp i andar gēhān rēčišn hač arzah kišvar
ōð kū xᵛaršēt ul āyēt ut nidvārišn ō savah kišvar kū
xᵛaršēt frōt šavēt (Mx., XIV, 52 11-13)

و ریزش همهٔ آبهائی که درگیتی است از کشور ارزه ، آنجا که خورشید بر می آید ، و به کشور سَوَه روان می شود ، آنجا که خورشید غروب می کند .

جملهٔ فرعی مکانی معمولاً پس از جملهٔ اصلی قرار دارد .

جملهٔ فرعی هدف

جملهٔ فرعی هدف پس از جملهٔ اصلی قرار دارد و با حرف ربط [Pahlavi script] tāk به جملهٔ اصلی مرتبط می شود :

[Pahlavi script]

... ō nazdīkīh i amāh āyēt tāk apāk frazandān ut vaspuhrakān bavēt (Kn., I.5 29)

و نزد ما آید تا با فرزندان ما و شاهزادگان باشد ...

جملهٔ فرعی سببی

حروف ربط جملهٔ فرعی سببی با جملهٔ اصلی [Pahlavi script] čē «چه ـ برای اینکه» و [Pahlavi script] hač ān čiyōn «برای اینکه ـ بعلت اینکه» می باشد . جملهٔ فرعی با حرف ربط [Pahlavi script] čē پس از جملهٔ اصلی قرار دارد :

[Pahlavi script]

pat frahang xᵛāstārīh tuxšāk bavēt čē frahang tōxm i dānišn u-š bar xrat (Pn., 25 19-21)

درخواستن فرهنگ کوشا باشید چه فرهنگ تخم دانش و میوه آن خرد است .

جملهٔ فرعی سببی با حرف ربط hat ān čiγōn می تواند در داخل جملهٔ اصلی قرار گیرد :

Pāpak hat ān čiγōn Ardavān mas kāmkārtar būt γuttar kartan ut ān framān bē spōxtan nē šāyit (Kn., I, 5_{26})

از آن رو که اردوان بزرگ تر و کامکارتر بود پاپک دگرگون کردن و به تاخیر انداختن آن فرمان را نتوانست .

جملهٔ فرعی نتیجه (معلول)

جملهٔ فرعی نتیجه با حرف ربط kū - چه - برای اینکه ، به جملهٔ اصلی مرتبط می شود و پس از جملهٔ اصلی می آید :

hat zamān i dērang-xvatāy asačišnīh frāč dāt kū čiš i Ōhrmazd nē sačēt (Bd., I, 70 $_{10-12}$)

از زمان طولانی ناگذرانی را فراز آفرید تا آنچه متعلق به هرمزد است از میان نرود .

نقل قول مستقیم

نقل قول مستقیم توسط حرف kū به جملهٔ اصلی مرتبط می شود و از لحاظ معنا به جملهٔ فرعی مفعولی نزدیک است :

Artaxšēr guft kū man kart ham (Kn., III, 6_{35})

اردشیر گفت که این را من کرده‌ام .

ut pursīt kū tō hač katām tōxmak ut dūtak hēh? (Kn., I, 3_{14})

و او پرسید از کدام خاندان و دودمان هستی ؟

نقل قول مستقیم (یعنی از متکلم)، نه تنها پس از افعالی مانند guftan «گفتن»، pursītan «پرسیدن»، بلکه پس از افعالی به معنای: درک کردن و فهمیدن، منظور داشتن، امر کردن، عرضه کردن استعمال می‌شود :

Arδavān dānist kū kanīčak i man apāk Artaxšēr virēxt šūt

اردوان دانست (فهمید) که کنیزک من با اردشیر گریخت . (Kn., III, 13_3)

Pāpak... framūt kū tan pat afzōn kūnēh (Kn., I, 4_{17})

پاپک فرمود که به گرمابه شو .

Sāsān hač Pāpak past ut zinhār xvāst kū-m vixand ut

ziyān mā kun (Kn., I, 4, 15)

ساسان از پاپک پیمان و زینهار خواست که گزند و زیانم مرسان .

پایان

نمونه‌ای از متن فارسی میانه

[illegible]

۱- H.S. Nyberg, Hilfsbuch des Pehlevi. I.

آوانویسی

1. roč-ē Arδavān apāk asvārān ut Artaxšēr ō naxčēr šut ēstāt. 2. gōr-ē andar dašt bē vitart u Artaxšēr ut pus i mas i Arδavān hač pas i ān gōr tāxt. 3. ut Artaxšēr andar rasīt ut tīr-ē - ētōn ō gōr zat kū tīr tāk par pat aškamb andar šut u ditīgar sōk bē vitart ut gōr apar gyāk murt. 4. Arδavān u asvārān frāč rasīt hand ut kā-šān zanišn pat ān ēvēnak dīt aβd sahist ut pursīt kū ēn zanišn kē kart? 5. Artaxšēr guft kū man kart ham. 6. pus i mas i Arδavān guft: nē čē man kart ham. 7. Artaxšēr hešm grift u-š ō pus i Arδavān guft kū hunar ut martānakīh pat stambakīh u dušramīh u drōγ (ut) aδāta-stānīh ō x^{v}ēš kartan nē tuvān. 8. ēn dašt nēvak ut gōr ētar vas. 9. man ut tō ētar ditīkar āzmāyišn kunēm ut nēvakīh ut dilīh ut čāpūkīh pat dīt āβarēm. 10. Arδavān hač ān dušx^{v}ār sahist ut pas hač ān Artaxšēr nē hišt ō asp nišastan.

ترجمهٔ فارسی

(۱) روزی اردوان با سواران و اردشیر به شکار رفته بود. (۲) گوری در دشت بگذشت. اردشیر و پسر مهتر اردوان از پی آن گور بتاختند (۳) اردشیر در رسید. تیری چنان به گور زد که تا پر در شکم فرو رفت و از سوی دیگر بگذشت و گور بر جای بمرد (۴) اردوان و سواران فرا رسیدند و چون چنین ضربتی دیدند در شگفت ماندند و پرسیدند این ضربه را که زد؟ (۵) اردشیر گفت که من کرده ام (۶) پسر اردوان گفت که نه، من کرده ام. (۷) اردشیر در خشم شد و به پسر اردوان گفت که هنر و مردانگی را به ستمگری و بیشرمی و دروغ و بیدادگری به خویش نتوان بست (۸) این دشت نیک و گور آنجا بسیار است (۹) من و تو اینجا آزمایش دیگری کنیم و نیکوئی و دلیری و چابکی پدید آوریم (۱۰) بر اردوان آن سخن دشوار آمد. پس از آن اردشیر را نگذاشت که بر اسب نشیند.

DATE LABEL

اشکال بزرگی که مترجمین کتابهای دستوری و زبانشناسی با آن روبرو هستند نبودن پارهٔ از لغات و اصطلاحات این رشتهٔ نوظهور می‌باشد ولی درحقیقت این امر اشکال اساسی نبوده بلکه فقط فقدان عرف و عادت و هم‌آهنگی بین مؤلفین در انتخاب و وضع آنهاست.

لغات و اصطلاحات دستوری که در این ترجمه انتخاب و یا وضع شد تا حد امکان مأنوس برای فارسی زبانان و مبین و مصداق معنا انتخاب گردید.

از مختصر تعداد اصطلاحات عربی که توسط بعضی از معاصرین بدون در نظرگرفتن استقلال کامل زبان فارسی از عربی و تجزیه و تحلیل علمی دستورزبان رایج گردید پرهیز جستم چون زبان فارسی جزو گروه زبانهای آریائی بوده و بالطبع دستور این زبان تمایل و تقارن بیشتری با زبانهای هند و اروپائی دارد تا با زبان عربی .

لغات و اصطلاحات دستوری و زبان شناسی که در این ترجمه بکار رفت با معادل فرانسه و یا انگلیسی آنها در این فهرست چاپ می‌شود.

Adverbe	قید
Adverbial clouses of purpose	جمله فرعی هدف
〃 〃 〃 cause	جمله فرعی سببی
〃 〃 〃 result	جمله فرعی نتیجه (معلول)
〃 〃 〃 condition	جمله فرعی شرطی
〃 〃 〃 time	جمله فرعی زمانی
〃 〃 〃 place	جمله فرعی مکانی

Adversative Conjunction	حرف ربط استثناء
Alveolair	لثوی
Articulation	تلفظ
Aspirée	نفسی
Attributive Clouses	جمله فرعی وصفی
Bilabiab	لبی
Cas - Case	حالت اسم
« Obliaue	حالت غیر صریح
« accusative	» مفعولی
« genetive	» اضافی
« nominative	» فاعلی
Cousal - Cousatif	اجباری
Chuintante	تفشی
Consonantisme	دستگاه صامتی
Consonant	صامت
Complement direct - direct object	مفعول صریح
« circonstanciel.	کلمات ظرف
« de lieu	ظرف مکان
« « temps	ظرف زمان
Composite sentence	جمله مرکب
Compound sentence	جمله ترکیبی
Complex sentence	جمله تابع

Conjunction	ربط
Coordinating conjunction	حرف ربط ترکیبی
Copulative conjunction	حرف ربط وصل
Denominative verb	فعل مشتق از اسم
Dental	دندانی
Desinence personnelle	ضمیر شخصی متصل ـ شناسه
Determinatum	مضاف
Diachronic	زبانشناسی تاریخی
Diphtongue	مصوت مرکب
Direct speech	نقل (قول) مستقیم
Disjunctive conjunction	حرف ربط جدا (فاصل)
Dorsal	میان زبانی
Finite form	صورت افعال شخصی
Form	صورت
Fricative	سایشی
Homogeneous parts of the sentence	اجزاء هم نوع جمله
Indefinite pronoun	ضمیر نا معین
Impersonal construction	صیغه غیر شخصی
Infinitive	مصدر
Interogative relative pronoun	ضمیر استفهامی نسبی
Interogative pronoun	ضمیر استفهامی
Inter vocalipue	میان دو مصوت

Intonation	آهنگ جمله
Labio - dental	لب و دندانی
Lateral	کناری
Local preposition	ادات تعین
Longueur	امتداد
Mode	وجه
Mode impersonnelle	صورت اسمی فعل
« indicative	وجه اخباری
« imperative	وجه امری
« infinitive	وجه مصدری
« optative	وجه تمنائی
« subjonctive	وجه التزامی
Modal verb	افعال وجهی
Object - complement	مفعول
Occlusion	انسداد
Palatal	کامی
Past stem	ماده ماضی
Perfect - Parfait	ماضی نقلی
Phoneme	واك - فونم
Plosive - Obstruent	انسدادی
Plusperfect - plus - ue - parfait	ماضی بعید
Present stem	ماده مضارع

Predicate	خبر
Prefixe	پیشوند
Preposition	حرف‌اضافه
Qualite	کیفیت
Quantite	کمیت
Relative pronoun	ضمیرنسبی
Reflexive pronoun	ضمیر نفس (مشترك)
Semi - voyelle	نیم مصوت
Stem- Theme	ماده
Simple sentence	جمله ساده
Slit fricative	سایشی گشاده
Sourd	بی‌آوا
Sonore	آوائی
Stress - accent	تکیه
Strong stress	تکیه قوی
Subordinating conjunction	حرف ربط تابع
Subject - sujet	مبتدا
Suffixe	پسوند
Syllabe	هجا
Syllabique	هجائی
Synchronie	زبانشناسی توصیفی
Syntactic word	حرف معین

Timbre	زنگ
Velarie	ملازی
Vocalisme	دستگاه مصوتی
Voix - voice	جهت (درافعال)
Voix active	جهت معلوم
Voix passive	جهت مجهول
Voyelle	مصوت



انتشارات

بنیاد فرهنگ ایران

۱ - تفسیر قرآن پاك ۲۰۰ ریال
۲ - الابنیه عن حقایق الادویه ۴۰۰ ریال
۳ - فرهنگ اصطلاحات نفت ۴۰۰ ریال
۴ - صورة الارض ۲۰۰ ریال
۵ - ترجمهٔ تاریخ طبری ۶۰۰ ریال
۶ - سفرنامهٔ ابن فضلان ۱۵۰ ریال
۷ - شمارنامه ۱۵۰ ریال
۸ - استخراج آبهای پنهانی ۶۰ ریال
۹ - نظری به فلسفهٔ صدرالدین شیرازی « ملاصدرا » ۱۰۰ ریال
۱۰ - کتاب الاغراض الطبیه ۷۰۰ ریال
۱۱ - وزن شعر فارسی ۱۰۰ ریال
۱۲ - ترجمهٔ میزان الحکمه ۱۵۰ ریال
۱۳ - دستورالوزراء ۳۰ ریال
۱۴ - یواقیت العلوم ۱۵۰ ریال
۱۵ - السامی فی الاسامی ۵۰۰ ریال
۱۶ - تفسیر قرآن کریم ۵۰۰ ریال
۱۷ - واژه‌نامهٔ بندهش ۵۰۰ ریال
۱۸ - تحریر تاریخ وصاف ۲۰۰ ریال
۱۹ - بهجت الروح ۷۰ ریال
۲۰ - المرقاة ۲۵۰ ریال
۲۱ - تاریخ پادشاهان و پیامبران ۱۵۰ ریال
۲۲ - شرح کتاب التعرف لمذهب التصوف ۳۰۰ ریال
۲۳ - رسوم دارالخلافه ۱۰۰ ریال
۲۴ - تاریخ زبان فارسی ۵۰ ریال
۲۵ - منظومهٔ درخت آسوریك ۱۵۰ ریال
۲۶ - فرهنگ پهلوی به فارسی و فارسی به پهلوی ۳۰۰ ریال

۲۷ ـ اخبارالطوال ۲۵۰ ریال
۲۸ ـ تاریخ بیداری ایرانیان (بخش اول) ۳۰۰ ریال
۲۹ ـ فرهنگ هزوارشهای پهلوی ۴۰۰ ریال
۳۰ ـ خوابگزاری ۳۰۰ ریال
۳۱ ـ فتوح‌البلدان ۳۰۰ ریال
۳۲ ـ داستانهای دلانگیز ادبیات فارسی ۲۰۰ ریال
۳۳ ـ عقاید و رسوم عامهٔ مردم خراسان ۳۵۰ ریال
۳۴ ـ ناصرخسرو و اسماعیلیان ۲۵۰ریال
۳۵ ـ داستانهای دلانگیز (جیبی) ۳۰ ریال
۳۶ ـ ضمیمهٔ درس تاریخ زبان فارسی ۵۰ ریال
۳۷ ـ زین‌الاخبار ۳۵۰ریال
۳۸ ـ ترجمهٔ مفاتیح‌العلوم ۲۵۰ ریال
۳۹ ـ سفرنامهٔ ارمنستان و مازندران
۴۰ ـ مفتاح النجات
۴۱ ـ ترجمهٔ معالم‌القربة فی‌احکام الحسبة
۴۲ ـ التصفیه فی‌احوال‌المتصوفه
۴۳ ـ یادداشت‌های سیاسی علاءالملک
۴۴ ـ زبان شناسی

